

# نگاهی نو به اسلام

بخش نخست

دکتر معود انصاری

## فصل اول

# شرح کوتاهی از زندگی محمد بن عبدالله

میانگزار اسلام

پیامبران از دروغگویان حرفه‌ای نیز زشتکارترند زیرا  
دروغگویان حرفه‌ای از قول خود، ولی پیامبران از قول خدا دروغ  
می‌گویند.

دکتر مسعود انصاری

اگر چه هدف نویسنده شرح جزئیات زندگی محمد نیست، ولی برای درک اینکه چگونه یک تازی شترچران موفق شد یکی از بزرگترین دین‌های بشری را بوسیله شمشیر و اقدامات تروریستی در دنیا بنیادگذاری کند، بی‌مناسبت نیست نخست شرح حال پالیده‌ای از چگونگی زندگی او و از اصول و موازین اسلامی به‌خامه درآوریم. به‌گفته دیگر بدیهی است که برای درک قرآن، یعنی قانون اساسی دین اسلام باید ابتدا نویسنده این کتاب را به‌خوبی بشناسیم. این شرح حال بر پایه نوشتارهای معتبر مشهورترین نویسندگان و پژوهشگران مسلمان و غیر مسلمان درباره محمد و اسلام کاویده شده است.

هرگاه نوشتارهای معتبر تاریخی اسلام با ژرف یابی بایسته و بدون پی ورزی مورد کتکاش قرار بگیرد، بدون تردید این نتیجه به دست خواهد آمد که هدف پایه ای در ایجاد یک امپراتوری مذهبی گسترده ای که از چین و هندوستان در خاور تا آسیای جنوب شرقی و منطقه مدیترانه تا اسپانیا کشیده شد، بر پایه اصل «هدف وسیله را توجیه می کند» و روش های تروریستی و کار بُرد شمشیر به وجود آمد. این فراخواست بر پایه بازشکافی فروزه های روانی محمد بن عبدالله بنیانگذار دین اسلام، شرائط زندگی و سنت های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و قومی تیره ها و طوایفی که در سالهای آغازین سده هفتم در حدود و حوالی شهر مکه، زادگاه اسلام بسر می بردند، پژوهش و کاوش خواهد شد.

### زایش محمد

در باره تاریخ دقیق زایش محمد بن عبدالله بین تاریخنویسان هم آهنگی کامل وجود ندارد. تاریخنویسان باور دارند که او بین سال های ۵۶۷ و ۵۷۳ میلادی زایش یافته است. تاریخی که بیشتر تاریخنویسان در باره زایش محمد روی آن اتفاق نگر دارند، پانزده سال ۵۷۰ میلادی است که در تاریخ، «سال فیل» نامیده شده است. محمد در شهر مکه، سپنتاترین شهر اسلامی که در غرب شبه جزیره عربستان واقع شده، پا به پهنه زندگی گذاشت. در زمان زایش محمد، ساکنان شهر مکه از مذاهب سنتی مردم آن سرزمین که بت پرستی بود پیروی می کردند، ولی در این شهر همچنین

<sup>۱</sup> در این سال اشرم ابرحه، فرماندار صنعا در یمن که زیر حمایت نگوس پادشاه حبشه بر این شهر فرمانروائی می کرد و مسیحی مذهب بود، فرمانروایان یهودی همیار را از آن سرزمین بیرون رانده بود، زیرا در آغاز سده ششم ذوالنواس فرمانروای یهودی آن منطقه با مسیحیان تجران در نبردی درگیر شده و بیست هزار نفر از آنها را در یک کوره آدم سوزی آتش زده بود. سپس بالنگر مجهز فیل سواری به قصد حمله به مکه و ویران کردن بتخانه کعبه و گسترش مسیحیت بین تازی ها به آن منطقه لشکر کشی کرده و به گونه ای که سوره الفیل قرآن می گوید، ابره در این نبرد با شکست روبرو می شود. شرح افسانه ای شکست ابره آنست که در نتیجه معجزه خانه کعبه - که در آن زمان بتخانه ای بیش نبوده، مرغانی به نام ابابیل در آسمان پدیدار می شوند و بنا سنگ ریزه هایی که در متعار داشته اند، لشکر فیل سوار ابره را نابود می کنند. باید توجه داشت این رویداد بنا بر نوشته قرآن در سال زایش محمد رخ می دهد. متن این سوره نشانگر آنست که سراسر متن قرآن مانند رویداد بالا افسانه های تو خالی و نا بخر دانه ای بیش نیست.

«خانه مقدس» دین ابراهیم یعنی خانه کعبه نیز دیده می‌شد. (قرآن، آیه ۹۷ سوره مائده و آیه ۱۳۰ سوره بقره).

پدر محمد، عبدالله نام داشت و به خاندان هاشم از تیره قریش وابسته بود و مادر بیوه اش آمنه دختر وهب نامیده می‌شد و به تیره بنوزه‌ها وابستگی داشت. کودک عبدالله و آمنه «محمد» که در فرهنگ لغت تازی‌ها مفهوم «ستوده» دارد، نامیده شد. تیره قریش که محمد به آن وابستگی داشت، مدت دو‌یست سال پیش از زایش او بین سایر تیره‌ها در شهر مکه به جایگاه برتری بدون چون و چرا دست یافته و تمام توان‌های شهری، اجتماعی، نظامی و مذهبی معمول بین تازی‌ها را به خود ویژگی داده بود.

### کودکی محمد

بدون تردید می‌توان گفت که پدر و مادر محمد بغیر از او فرزندی نداشتند و او یگانه فرزند پدر و مادرش بوده است. عبدالله پدر محمد یا در هنگام بارداری همسرش آمنه از محمد و یسا کمی پس از زایش محمد، در زمانی که مکه را برای انجام یک مسافرت تجارتي ترک گفته و در راه ورود به مدینه بوده، بدرود زندگی گفته است. عبدالله از نگر مالی دارای وضع مرفهی نبود و در هنگام مرگ، اموال بسیار ناچیزی که تنها شامل یک خانه کوچک، پنج شتر گرسنه، چند گوسفند و یک زن سالخورده حبشی به نام آمنه ایمن که خدمتکار خانواده اش بود از خود به جای گذاشت! در زمانی که محمد بیش از شش سال نداشت، آمنه مادر او نیز در راه مسافرت به مدینه درگذشت و فرزند خردسالش را بدون سرپرست از خود به جای گذاشت.

با توجه به اینکه مکه پیوسته دارای هوای ناسالم بوده، برخی خانواده‌های تازی عادت داشتند فرزندان خود را به دایه‌های شیرده بادیه‌نشینی که در بیابان‌های نزدیک محل سکونت آنها بسر می‌بردند، می‌سپردند. تازی‌ها با سپردن کودکان

<sup>2</sup>Essad Bay, *Mohammed*, trans. Helmut L. Ripperger (London: Cobden-Sandergon, 1938), p.55; Maxime Rodinson, *Mohammed* (New York: Pantheon Books, 1971), p. 42.

خود به دایه های بادیه نشین از چند مزیت بهره می گرفتند. یکی اینکه همسرانشان زمانی را که باید صرف نگهداری کودک خود بکنند وقف خدمت به شوهر می کردند و برای او فرزندان بیشتری به بار می آوردند و دیگر اینکه فرزندانشان با آب و هوای سالم بیابان در میان اسب ها و شترها رشد می کردند و از تندرستی و تنومندی قابل توجهی برخوردار می شدند. بدین ترتیب محمد کوتاه زمانی پس از زایش، به یک زن بادیه نشین به نام حلیمه از خاندان بنی سعد که به تیره هوازین وابسته بود و به بنی لهب عموی محمد تعلق داشت، سپرده شد. حلیمه در خیمه ای در بیابان های نزدیک مدینه بسر می برد و همراه سایر زنان بادیه نشین برای پذیرش کودک شیرخواری به مگه آمده بود.

زمان شیرخواری و بخشی از کودکی محمد زیر سرپرستی حلیمه در بین خاندان بنی سعد گذران یافت. هنگامی که محمد دو ساله شد، حلیمه او را از شیر گرفت و نزد مادرش برد. آمنه مادر محمد از چگونگی رشد جسمی محمد و تندرستی و تنومندی او که شباهت به کودکی که دو برابر سن او را داشت، شاد شد و چون آب و هوای مگه ناسالم بود، از وی خواست، دوباره او را با خود به بیابان برد. حلیمه درخواست مادر محمد را پذیرا شد و ویرا با خود به خیمه اش برد.<sup>۲</sup>

در پایان چهارمین سالی که حلیمه از محمد نگهداری می کرد، رویداد شگفت انگیزی رخ داد که به شدت حلیمه را نگران کرد. این رویداد آشکارا نشان می دهد که محمد از زمان کودکی به بیماری غش و ضعف مبتلا و یک انسان پندار پرور بوده که دستخوش او هام و پندارهای نابجا خیالی قرار می گرفته است.<sup>۳</sup> «کوله» از اسلامشناسان بسیار برجسته از قول ابن اسحق تاریخ نویس شهیر عرب می نویسد، روزی یکی از دوستان محمد از وی درخواست کرد شرح کوتاهی از روزهای آغاز زندگی اش بیان کند. او رویداد یاد شده را بدین شرح زیر بیان کرد: «روزی زمانی که من و برادر ناتنی ام از گوسفندان و شتران در بیابان مراقبت می کردیم، دو مرد سفیدپوش که یک لگن طلائی پر از برف در دست داشتند به سوی

<sup>۳</sup> S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1972), p. 40.

<sup>۴</sup> *Ibid.*

من آمدند، مرا گرفتند، بدنم را باز کردند، قلبم را از بدن خارج کردند و آنرا چاک زدند و لخته خون سیاهی را آزان در آوردند و آنرا دور انداختند. سپس قلب و بدنم را با برف به گونه کامل شستشو دادند، آنگاه یکی از آنها به دیگری گفت: «او را در برابر ده نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» او این کار را انجام داد و گفت، وزن من از آن ده نفر سنگین تر بوده است. سپس اوّلی گفت: «اکنون او را در برابر یکصد نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» باز هم وزن من از آن یکصد نفر هم بیشتر بود. آنگاه گفت: «اکنون او را در برابر یکهزار نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» و چون وزن من باز هم بیشتر از آنها درآمد، اوّلی گفت: «کافی است، او را رها کن، زیرا اگر او را در برابر تمام افراد قبیله اش نیز وزن کنی، باز هم او سنگین تر از آنها خواهد بود.»<sup>۵</sup>

طبری تاریخنویس بسیار شهیر، همین رویدادی را که محمد از زبان خود بیان کرده، در مورد دیگری ذکر کرده است. بدین شرح که او از قول ابوذر غفاری نقل می کند که او زمانی از محمد پرسش کرده است، نخستین بار چگونه او یقین کامل پیدا کرده است که پیامبر الله می باشد. محمد پرسش ابوذر غفاری را به همان شرح بالا، ولی با کمی تفاوت بیان کرده است.<sup>۶</sup> برخی از تاریخنویسان نوشته اند، هنگامی که محمد در باره مسافرت خیالی اش به آسمانها یاوه گوئی می کرده، اظهار داشته است که همان داستان بالا پیش از اینکه جبرئیل او را به آسمان ها پرواز دهد، برایش روی داده و جبرئیل به همان کیفیت، قلب او را شستشو داده است.

حلیمه، دایه پرورش دهنده او نیز همان رویداد بالا را به این شرح بیان کرده است: «چند ماه پیش از آنکه من محمد را به مادرش بازگردانم، روزی هنگامی که محمد با برادر ناتنی اش، فرزند من پشت خیمه ما در بیابان مشغول گوسفندچرانی بودند، برادر او سراسیمه نزد ما آمد و آنچه را که محمد به او گفته بود برای ما چنین بیان داشت: (دو مرد سفیدپوش برادر قریشی ام را گرفتند، روی زمین خواباندند، شکم او را باز کردند و آنرا به هم زدند.) من و پدرش با شتاب نزد او شتافتیم و مشاهده کردیم که او با رنگ پریده در آنجا ایستاده بود. ما نزد او رفتیم و از وی

<sup>۵</sup> Quoted by Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 40.

<sup>۶</sup> At-Tabari, *The History of At-Tabari*, v.I. 6, New York: State University, New York Press, 1988), p. 75.

پرسش کردیم، (چه رویدادی برای وی رخ داده است؟) محمد پاسخ داد: (دو مرد سفیدپوش اینجا آمدند و مرا روی زمین خواباندند و شکم را باز کردند و درون آن در جستجوی چیزی بودند که من از آن آگاهی ندارم.) ما پس از شنیدن این جریان، او را به خیمه آوردیم. «گیلوم» دانش یژوه شهیر اسلامشناس، این رویداد را به مفهوم آیه نخست سوره الاشرح نسبت می دهد. این آیه می گوید: «آیا ما سینه ترا باز نکردیم؟»<sup>۶</sup>

حلیمه درباره رویدادی که محمد ادعا کرده برایش رخ داده، ادامه می دهد: «هنگامی که ما او را به خیمه خود آوردیم، شوهرم به من گفت: (من از اینکه ارواح خبیثه وارد بدن این کودک شده باشند بیم دارم، بنابراین پیش از اینکه آثار وضع ناگوار روانی او به ما آسیبی وارد سازد، بهتر است او را به خانواده اش بازگردانیم.) بدین ترتیب، ما او را نزد مادرش بردیم. هنگامی که مادرش ما را مشاهده کرد، به گونه پیش بینی نشده ای بانگ برآورد: «من از شما درخواست کردم او را نزد خود نگه دارید، چرا او را نزد من آورده اید؟) من به او پاسخ دادم: «من خویشکاری بایسته را درباره پسر من انجام دادم و با کمک الله، او اکنون پنج ساله شده و به اندازه کافی رشد کرده و چون بیم دارم که مبادا رویداد ناگواری برای او رخ دهد، از اینرو او را آورده ام به شما بازگردانم.) مادرش در پاسخ من گفت: (من می دانم سبب بازآوردن او این نیست، راستش را به من بگو.) و چون او در این باره پافشاری کرد، من آنچه را که رخ داده بود برایش بازگو کردم. هنگامی که سخنان من به پایان رسید او گفت: (هیچ روح خبیثه ای توان ورود به وجود فرزند مرا که آینده تابانی در پیش خواهد داشت، ندارد.)»<sup>۷</sup>

از این رویداد می توان چنین برداشت کرد که پس از گذشت دو سال دیگر، کودکی که دارای آنچنان بدن سالم و توانمندی بوده، مانند سایر افرادی که اندیشه یسامبری در مغز می پروراندند، سیستم عصبی اش بسیار حساس بوده و پندارهای غیر

<sup>۶</sup> Alfred Guillaume, *The life of Muhammad* (London: Oxford University Press, 1955), p. 72.

<sup>۷</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 71-72.

عادی او شاید نشانه های حمله های بیماری صرع بوده است.<sup>۹</sup> برخی از تاریخنویسان نوشته اند که چون محمد به بیماری زمین افتادگی مبتلا بوده، هر زمانی که او مورد چنین حمله ای واقع می شده، وانمود می کرده که جبرئیل برای او از سوی الله پیام آورده و بدین مناسبت حالت پندارگونه برایش به وجود می آمده است. توضیح محمد در این باره این بوده که چون او نمی توانسته است شکوه مغناطیسی حضور جبرئیل را که از سوی الله برای او پیام می آورده تحمل کند، از اینرو یک حالت ناخودآگاه غیر قابل کنترل بر او چیره می شده است.<sup>۱۰</sup>

در بین همه اجتماعات بشر و در میان همه نژادها، افرادی یافت می شوند که به سبب شخصیت غیر عادی و پیچیده و یا سرشت ریساکارانه، عوامفریبانه و خودخواهی های گزافه گویانه ای که دارند، یا باور دارند و یا وانمود می کنند که با دنیای فراسوی لمس و مشاهده، یعنی دنیای خدایان و ارواح تماس و پیوند دارند. هفتاد و دومین سوره قرآن که سوره «جن» نامیده می شود و دارای ۲۸ آیه است و مدعی است، مخلوقات نادیدنی در این دنیا وجود دارند که محمد با آنها در تماس و پیوند بوده، سخن از همین دیدمان می راند. نویسنده در فصل ششم زیر فرنام «آیا براستی به محمد وی می شد؟» چگونگی حالت روانی او را در زمانی که وانمود میکرد، جبرئیل برایش از سوی الله وحی می آورده، مورد بازشکافی گسترده قرار خواهم داد.

زمانی که محمد شش سال بیشتر نداشت، مادرش او را برای دیدار منسوبینش به مدینه برد. پس از اینکه آمنه با محمد مدت یکماه در مدینه ماند، قصد بازگشت به مکه نمود، ولی در نیمه راه در محلی که «البوا» نامیده می شود، بیمار شد و درگذشت و در همانجا دفن گردید.<sup>۱۱</sup> پس از درگذشت آمنه، خدمتکار حبشی او به نام آمنه ایمن، محمد را به مکه بازگردانید و او را به پدر بزرگش عبدالمطلب که هشتاد ساله بود، سپرد و عبدالمطلب، مرد سالخورده ای که نام راستینش «شیبا»<sup>۱۲</sup>

<sup>9</sup> R. F. Dibble, *Mohammed* (New York: The Viking Press Inc., 1926), pp. 33-34.

<sup>10</sup> Humphrey Prideaux, *The Life of Mahomet* (London: Darf Publishers, 1986), p. 7.

<sup>11</sup> Ibn Hishm, p. 107; Ibn Saad, p. 73.

<sup>12</sup> M. TH. Houtsma, T. W. Arnold, K. Rasset and R. Hartmann, ed., *The Encyclopedia of Islam*, vol. 1, (London: Luzac & Co., 1913), p. 52; at-Tabari, vol.6, p. 9.



به معنی «موسفید» بود و سالهای نزدیک به مرگش را می گذرانید، سرپرستی محمد یتیم را بردوش گرفت. عبدالمطلب نیز پس از دو سال بدروود زندگی گفت و قیومت او نسبت به محمد پایان پذیرفت. عبدالمطلب در روزهای نزدیک به مرگ، قیومت نوه یتیمش را به ابوطالب عمویش که به تجارت پارچه و عطر اشتغال داشت واگذار کرد. ابوطالب نه ارشدترین و نه ثروتمندترین فرزند عبدالمطلب بود، بنابراین دلیل اینکه عبدالمطلب او را از بین سایر فرزنداناش به قیومت محمد برگزید، این بود که وی شریف تر و مهربان تر از سایر فرزنداناش بود و او و پدر محمد، عبدالله از یک پدر بودند. ابوطالب به اندازه ای به برادرزاده یتیمش علاقه داشت که نسبت به او بیش از فرزندان خود مهر می ورزید و هیچگاه بدون حضور برادرزاده اش دست به غذا نمی زد.

تنها مطلب مستندی که در قرآن وجود دارد، اینست که محمد زمان کودکی اش را در تنگدستی و محرومیت بسیار شدیدی گذرانده است. (قرآن، آیه ۶ سوره ۹۳). این آیه می گوید: «اللّٰه ترا که فرد فقیر و تنگدستی بودی، توانگر کرد.»

در این زمان بود که ابوطالب، برادرزاده ۱۲ ساله اش محمد را با خود همراه کاروان های تجارتي از مکه به یمن و گاهگاهی مصر، حبشه و ایران می برد و در راه این مسافرتها از میان شهروندان امپراتوری بیزانتین و راهب های مقدسی که در بیابان ها برای رستگاری خود در تلاش بودند، گذر می کرد. تردید نیست که این مسافرت های تجارتي افق های مغزی محمد، جوان محرومیت زده ای را که اندیشه های بلندپروازانه ای در ژرفای مغز و روانش در جوشش و تکاپو بوده، گسترش داده و آموزشگاه مطلوبی برای آشنا شدن او با چینه های گوناگون مردم و چگونگی رفتار با آنها به شمار رفته است.<sup>۱۳</sup> افزون بر آن، در این مسافرت ها محمد همچنین از محل سکونت یهودی ها گذر می کرد و با مسیحیان سوریّه به گفتگو می نشست. محمد در این مسافرت ها از هر کوچکترین فرصتی که برایش پیش می آمد، برای آگاهی یافتن از اصول و احکام مذهبی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها و گفتگو کردن با خاخام های یهودی و راهب ها و کشیشان

<sup>13</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 43-44.

مسیحی که با آنها برخورد می کرد، بهره می گرفت.<sup>۱۴</sup> در محلی در سوریه به نام «بوسرا» که مرکز بزرگی برای مسیحیت به شمار می رفت، راهبی بسر می برد به نام «بحیره» که از دانشمندان به نام مسیحیت بود و مشهور است که محمد در این مسافرت ها با او تماس داشته و اصول مسیحیت را از او بسیار آموخته است. نویسندگان مسلمان و شرح حال نویسان شخصیت های مذهبی و قدیسان و بویژه حدث نویس های دوره های اخیر بدون اینکه هیچگونه مدرک و سندی ارائه دهند، و افسانه ای ساخته اند مبنی بر اینکه در این برخوردها توجه بحیره به شدت به محمد جلب شده و به وی اظهار داشته است، بر پایه آنچه که در کتب مقدس آمده، او به اصطلاح مهربی را بین دو شانه محمد مشاهده کرده است. تا این زمان محمد تنها جسته و گریخته برخی از مراسم مذهبی یهودی ها را در عمل مشاهده کرده بود، ولی با شنیدن این سخن، فرصتی به چنگ آورد تا اعمال مذهبی آنها را به گونه کامل و نیز آئین مذهبی گروهی یهودی ها را که به گونه مرتب انجام می دادند، مشاهده نماید.

همچنین، محمد با مراسم ملی و اجتماعی مسیحیان، کلیساهای آنها و چگونگی به صدا درآمدن ناقوس کلیساها، انجام مراسم مذهبی و غیره آنها آشنا گردید. آگاهی محمد از رسوم و آداب مذهبی یهودیان و مسیحیان و مقایسه آنها با مراسم بت پرستی تازی ها در مکه باید اثر شگرفی در روحیه او برجای گذاشته باشد. بسیاری از نویسندگان باور دارند، آثاری که مشاهده مراسم مذهبی یهودی ها و مسیحی ها در این مسافرت های تجارتنی در وجود محمد ایجاد کرد، نخستین انگیزه برای ادعای پیامبری را در مغز او جایگزین کرده است.<sup>۱۵</sup>

بسیاری از نویسندگان را باور بر آنست که آگاهی ها و دانشی را که محمد از اصول و سنت های مسیحیت می دانسته، از «بحیره» آموخته بوده است. محمد با بحیره در باره دین و مذهب گفتگوهای مداومی داشته و با توجه به اینکه او با بت پرستی به شدت مخالف بوده و اندیشه هایش را در این باره به محمد سرایت داده، از اینرو اندیشه های ضد بت پرستی بحیره باید اثر شگرفی در ژرفای مغز محمد

<sup>14</sup>William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 16.

<sup>15</sup>Tor Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935). P. 38.

برجای گذاشته باشد. نوشتارهای نویسندگان و تاریخ‌نویسان حاکی است که محمد در مسافرت‌های بعدی خود به سوریه، با بحیره تماس‌های تنگاتنگی برقرار کرده است.<sup>۱۶</sup>

### جوانی محمد

بیابان‌های راه مکه به سوریه و یمن و نیز بیابان‌های شبه جزیره عربستان که محمد در جوانی در آن مناطق به گوسفند و بزچرانی اشتغال داشته، دارای آنچنان سکوتی است که تیره‌های خانه به دوشی را که در این مناطق بسر می‌برند، به گونه طبیعی وادار به پندارهای خرافه‌گونه می‌کند. در نتیجه، مغز افرادی که در این بیابان‌ها زندگی می‌کنند با انواع و اقسام موجودات خیالی و غیر راستین مانند جن، دیو، عفریت، شیطان، غول، یاجوج و ماجوج، فرشته و غیره آلوده می‌شود. هنگامی که شب‌ها در مسافرت‌های تجارتنی کاروان‌ها برای استراحت و خواب توقف می‌کرده‌اند، بدون تردید مغز جوان محمد در سکوت بیابان‌ها با این موجودات خرافاتی و پنداری درگیر می‌شده و بعدها زمانی که او کار پیامبری را آغاز کرده، این پندارهای غیر راستین و بیمارگونه را به عنوان الهامات الهی در قرآن وارد کرده است.

گذشته از آن در سرزمین‌های سوریه و یمن، همه در باره «خدا» سخن می‌گفته‌اند. هر کسی در بازارها، کلیساها، خیابان‌ها، باغ‌ها و گرمابه‌های همگانی سخن از خدا به میان می‌آورده است. هواخواهان فرقه‌های گوناگون مذهبی مانند یهودی‌هایی که در باره این دین باورهای متفاوت داشتند، مسیحی‌ها، نستوری‌ها، مونوفیزیت‌ها، قبطی‌ها، گریگوری‌ها، در مکان‌های همگانی در باره باورهای خود و مزایای آنها تبلیغ و با یکدیگر کشمکش می‌کردند و باورهای متافیزیکی غیر از خود را محکوم می‌نمودند. تمام این فرقه‌ها به تورات و انجیل و وحی الهی به پیامبران

<sup>16</sup> Washington Irving, *Washington Irving's Life of Mohammed* (The Ipswich, Massachusetts: Ipswich Press, 1989), pp. 20-21.

خود اعتقاد داشتند، ولی هریک نوشتارهای مقدّس را به گونه ویزای تعبیر و تفسیر می کردند.

محمد مشاهده کرد که در سرزمین عربستان نیز وضع به همین منوال جریان دارد، ولی تازی ها از زندگی آسوده ای برخوردار نبودند و معمولاً در تنگدستی بسر می بردند و به خرده فروشی، قصابی، حجامتگری، شراب فروشی، دوره گردی و آهنگری اشتغال داشتند و یا برده بودند. این گونه زندگی فقرآلوده به تازی ها امکان نداده بود که برای خود اجتماعی سازمان داده شده، مذهبی که در خور ارزش آن زمان بود و یا مردان مذهبی و نیایشگاه های وابسته به آنها به وجود آورند. تازی ها در آن زمان هر یک به تیره و طایفه ای وابسته بودند و هر یک از آنها دیگری را از هر جهت بیگانه می پنداشت. بدیهی است که باورهای خرافاتی بادیه نشین های شبه جزیره عربستان و اندیشه های خداپرستانه شهر نشین های آن زمان در مغز محمد که شترچرانی بسیار جاه طلب بود، بهم گره خورده و اندیشه های او را زیر و رو کرده بود.

از دگر سو، تبلیغات مذهبی یهودی ها و مسیحیان در مکه ایمان تازی ها را نسبت به بت ها و الهه هایشان ناتوان کرده، سیستم دیرینه بت پرستی در عربستان گیرائی خود را از دست داده و تازی ها مانند پیش به پرستش بت های خود شوری به کار نمی بردند. تمام این اوضاع و احوال این اندیشه را در مغز محمد به وجود آورد که چون شبه جزیره عربستان فاقد یک دین سازمان داده شده است، از اینرو این سرزمین نیاز به یک ساختار دینی سازمان داده شده دارد و او می تواند نوآور و بنیانگزار چنین دینی بوده و خود را پیامبر آن به مردم این سرزمین شناختگری کند.

در یکی از مواردی که ابوطالب عمو و قیم محمد، تیره های اطراف مکه را جمع آوری کرده بود تا آنها را برای دفاع در برابر حمله نگوس فرمانروای حبشه تجهیز کند، محمد نیز ناگزیر بود در آن جنگ شرکت کند. با توجه به اینکه این نخستین باری بود که محمد با جنگ آشنا می شد و خطرات آنرا احساس می کرد، از اینرو، حضور در میدان جنگ او را بسیار عصبی و وحشت زده کرد و چون شهامت رزم آزمائی در خود نمی دید، از جبهه نبرد گریخت و این موضوع سبب شد از آن

پس جوانان همسالش او را به سبب ترسوئی و فرار از میدان جنگ مسخره کنند.<sup>۱۷</sup> محمد، همچنین در زمانی که بیست ساله بود، پیوسته در بازار مگاره ای که هر سال در عکاظ که سه روز مسافرت با مگه فاصله داشت، برپا می شد، شرکت می کرد و با یهودی ها و مسیحیان دیدار می نمود. تردید نیست که در این دیدارها نیز محمد اصول و احکام دین های موسوئیت و مسیحیت را از یهودی ها و مسیحی ها آموزش می گرفته است.<sup>۱۸</sup> محمد خود بعدها اعتراف کرده است که با یک اسقف اهل نجران به نام «کراس» دیدار داشته و اصول ابراهیمی مذهب کاتولیک ها را از او آموخته است.<sup>۱۹</sup>

پروفسور مویر نیز می نویسد، زمانی در بازار مگاره عکاظ بین طایفه کنعانه که با طایفه قریش خویشاوندی داشتند و طایفه ای که به نام هوازین در همسایگی آنها بسر می بردند، بر سر اختلاف باورهای پرستشی یک نبرد معمول محلی در گرفت. این نبرد به سبب اینکه بر سر باورهای پرستشی انجام گرفت و به مکان هائی که برای تازی ها مقدس بود، گسترش یافت، از اینرو در تاریخ «نبرد تقدس ستیز» نامیده شده است. در یکی از صحنه های این نبرد محمد حضور داشت و اگرچه جوانی بیست ساله بود، ولی از شرکت در نبرد خودداری می کرد و تنها کاری که در این نبرد انجام داد این بود که تیرهائی را که از سوی دشمن پرتاب می شد، جمع آوری می کرد و آنها را به عمویش ابوطالب می داد. بر پایه نوشته مویر: «محمد، برآستی در هیچیک از دوه های عمرش، از شهادت انسانی و جسارت رزمی نشانی از خود بروز نداده است.»<sup>۲۰</sup>

دوره جوانی محمد، بدون رویداد مهم دیگری سیری گردید. بدیهی است که در

<sup>17</sup> Sprenger, *vie et Enseignement de Mahomet* quoted in Andre Servier, *Islam and the Psychology of Musulman*, trans. A. S. Moss - Blundell (London: Chapman & Hall Ltd., 1924), pp. 45-46.

<sup>18</sup> Muir, *Mahomet and Islam*, p. 16.

<sup>19</sup> *Ibid.*

<sup>20</sup> *Ibid.*

یکی از دوره های جوانی، محمد مانند سایر جوانان تازی به شغل شبانی و نگهداری از بزها و گوسفندان اشتغال داشته است.<sup>21</sup> هنگامی که وی در مدینه خود رایمبر نامید و به قدرت دست یافت، به این دوره اشاره کرده و گفته است: «تمام پیامبران زمانی به چوپانی اشتغال داشته اند.» بدیهی است که این ادعا در باره موسی و داود، مصداق دارد، ولی در باره سایر افرادی که در خود پیامبردانی به پیروزی های برجسته دست یافتند، کاربرد ندارد.

زمانی که محمد به سن ۲۵ سالگی پای گذاشت و به مرحله رشد کامل رسید، ابوطالب به او پیشنهاد کرد، باید شغلی برای خود دست و پا کند تا بتواند زندگی خود را اداره نماید.<sup>22</sup> در این زمان که برابر با سال ۵۹۵ میلادی بود، به گونه ناگهانی فرصت فراسوی پنداری در خانه محمد، بزچران محروم و تنگدست را کویید و زندگی او را دگرگون کرد و در مسیر کامیابی به جنبش در آورد. بدین شرح که یکی از بزرگان شهر مکه درگذشت و همسر بیوه او به نام «خدیجه دختر خویلد ابن اسد» که از بانوان تجارت پیشه، والا ارج و ثروتمند طایفه قریش به شمار می رفت، محمد را استخدام کرد تا کالاهای تجارتهی او را برای فروش از مکه به خارج به سوریّه ببرد و از بیزانتین کالاهای تجارتهی برای فروش در بازارهای مکه وارد این شهر کند. مکه سرزمین بسیار خشک و غیر باروری است که امکان کشاورزی در آنجا وجود ندارد و از اینرو ساکنانش برای گذران زندگی مجبورند خود را با فعالیت های تجاری درگیر سازند. خدیجه در این زمان بیوه ای ۴۰ ساله بود که در پیش دو مرتبه شوهر کرده، دارای چندین فرزند بود و دیگر از جوانی نشان چندانی برایش برجای نمانده بود. محمد برای مدت سه سال با کاروان شتر خدیجه به مسافرت های تجاری پرداخت و با کمال درستی به خدیجه خدمت کرد. در این مسافرت ها محمد دو باره فرصت یافت تا در سوریّه با راهب ها، کشیش ها و سایر مسیحی های سوریّه دیدار کند و از خرمن دانش های مذهبی آنها بیشتر خوشه بچیند. به گونه یقین می توان اطمینان داشت که محمد در این مسافرت ها از هر فرصتی که به چنگ آورده، برای آموختن اصول و

<sup>21</sup> Ibn Saad, p. 97f.

<sup>22</sup> Ibn Hisham, p. 119f.; At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 1. 1127f. Ibn Saad, p. 82f.

احکام دین های یهودی و مسیحی بهره گرفته است.

با این وجود، بسیاری از دانشمندان، مانند «بروکلمن» با یقین کامل ادعا می کنند که «آشنائی محمد با اصول تورات و انجیل بسیار ابتدائی بوده و آنچه را نیز که وی از آنها آموخته، سرشار از اشتباه بوده است. او برخی از مطالب قرآن را از (هاگادا) برداشت کرده و بیشتر آنها را از آموزگاران مسیحی که او را با اصول مقدماتی انجیل، افسانه های وابسته به هفت خوابنده، اقدامات قهرمانانه اسکندر و سایر افسانه ها و داستانهایی که در نوشتارهای آن منطقه آمده بوده، گرفته است.<sup>۲۳</sup>

### نخستین ازدواج محمد با خدیجه

مسافرت هائی که محمد در سمت مدیریت کاروان های تجارتي خدیجه انجام داد، از یکسو سبب ازدیاد ثروت او و ازدگر سو شهرت خودش شد. اگرچه محمد در سمت مدیریت کاروان های تجارتي خدیجه از فقر و تنگدستی نجات یافت، ولی در حالی که جوانان قریش در سن ۲۵ سالگی کمتر مجرد باقی می ماندند، او همچنان در این سن بدون همسر بسر می برد. شاید دلیل مجرد محمد فقر و تنگدستی او پیش از استخدامش بوسیله خدیجه بود. ولی، همچنانکه محمد به کارگزاری برای خدیجه ادامه می داد، با اینکه خدیجه با او ۱۵ سال اختلاف سن داشت، بتدریج احساس کرد هر زمانی که در باره مدیر کاروان های تجارتي اش فکر می کند، تپش قلبش حالت عادی خود را از دست می دهد و سرانجام به او پیشنهاد ازدواج کرد. محمد با روی گشاده، پیشنهاد خدیجه را پذیرا شد و آندو با یکدیگر زناشویی کردند. این رویداد، مسیر زندگی محمد را تغییر داد و از این پس او از جایگاه کارمندی خدیجه به سمت شوهری و کدیوری دارائی او والائی گرفت. نتیجه این رویداد برای محمد آن بود که ویرا از نگر دارائی با توانمندترین مردان شهر مکه برابر ساخت و از این پس، مغز جاه طلب وی برای پذیرائی از اندیشه هائی که در باره در دست گرفتن بالاترین قدرت شهر دور می زد، به جنبش و کار افتاد.

یکی از روانکاوها در باره محمد گفته است، محرومیت هائی که او در زمان

<sup>23</sup> Muir, Mohammed and Islam. P. 21.

یتیمی به سبب نبود مهر و نوازش مادری متحمل شده، ممکن است، سبب گرایش او به همسری سالمندتر از خود شده تا بدینوسیله عشق همسر را جانشین نبود مهر مادر کرده باشد. محمد نیز خود بارها گفته است، در بین همسران او خدیجه از همه بهتر بوده و او در بهشت با او در خانه ای که از چوب نی ساخته شده در آرامش و آسودگی بسر خواهد برد.<sup>۲۴</sup>

کوتاه اینکه ازدواج محمد با خدیجه سبب شد که او در ردیف ثروتمندترین مردان شهر در آید و امکان جامه عمل پوشانیدن به پندارهای آرمانگرایانه اش فراهم شود. ازدواج با خدیجه فراغت خاطری را که محمد بدان نیاز داشت، به وی ارزانی داشت و او را از دغدغه تأمین زندگی روزانه رها کرد و شیفتگی عاطفی دو سویه ای که بین او و خدیجه به وجود آمد، برای مدت ۲۵ سال به زندگی او آرامش پایدار بخشید. خدیجه با کفایتی که داشت به اداره امور اموال و دارائی های خود اشتغال ورزید و محمد با بهره برداری از ثروت مالی سرشار همسرش از عضو فقیر یک خانواده بزرگ که می بایستی برای گذراندن زندگی به خدمت های سخت برای دیگران اشتغال ورزد به یک شخصیت مهم و والا تغییر جایگاه داد. بدیهی است که خدیجه یک بانوی تازی بود که به سبب کارآئی مغزی و تجارب اجتماعی همسر مورد علاقه اش محمد را در کنترل خود داشت و از اینرو تا زمانی که زنده بود به وی اجازه گزینش همسر دیگری نداد، ولی هنگامی که او درگذشت، اگرچه محمد از شباب عمر گذر کرده بود، سرشت پنهان و امیال کوفته شده اش سر باز کرد و حرمسرای انبوهی از زنان گوناگون برای خویش به وجود آورد.<sup>۲۵</sup>

تاریخنویس برجسته سوریائی تبار «امیانوس» Ammianus گفته است: «هرگاه مردم جهان از اشتهای جنسی تازی ها آگاهی می داشتند، کمتر کسی خواه زن و خواه مرد در دنیا یافت می شد که مایل نبود، خود را تسلیم شور جنسی تازی ها بکند.» همچنین، خناخام «نساتان» یکی از دانشمندان تالموددان اظهار داشته است،

<sup>24</sup> Maxim Rodinson, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971).

<sup>25</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 47.



«همچنانکه در دنیا هیچ قدرتی بالاتر از قدرت ایرانی ها، هیچ ثروتی بیشتر از ثروت رومی ها و هیچ نیروی سحر و جادوئی بیشتر از سحر و جادوی مصریان وجود ندارد، به همان نسبت نیز هیچ ملتی در دنیا بیش از تازی ها تمایل به عمل زنا ندارد. هرگاه تمام نیروهای جنسی مردم جهان به ده بخش تقسیم گردد، ۹ بخش آن سهم تازی ها و یک بخش سهم سایر مردم جهان خواهد شد.»<sup>۲۶</sup>

### اندیشه گری برای ادعای پیامبری

پس از ازدواج بنا خدیجه، برای مدت چند سال محمد به سرپرستی امور تجارتهای همسرش ادامه داد و در این سالها از بازارهای بزرگ مگاره عربستان دیدار می کرد و کالاهای تجارتهای را بوسیله کاروان های تجاری به نقاط دور دست می برد. در بین خویشاوندان خدیجه نیز افرادی وجود داشتند که از اصول دینی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها دارای دانش گسترده بودند و بدون تردید در شکل دادن به اندیشه های مذهبی محمد نقش مهمی بر دوش داشته اند. این افراد عبارت بودند از دو عموزاده خدیجه به نامهای عثمان و ورقه بن نوفل که دومی دانشمندی سالخورده و در پایه یهودی مذهب بود که بعدها مسیحیت اختیار کرده و باید در ایجاد اسلام نفوذ زیادی به کار برده باشد.<sup>۲۷</sup> ورقه بن نوفل یک فرد حنفی باور - یعنی فردی که در برابر چند خدایپرستی به یکتا پرستی ایمان دارد - بود و گفته شده است که با اصول و احکام نوشتارهای مقدس هم یهودی ها و هم مسیحی ها آشنا بود و حتی بخش هایی از کتاب های عهد قدیم و جدید را رونویسی و یا برای نخستین بار به زبان های عبری و عربی ترجمه کرده بوده است.<sup>۲۸</sup> گفته شده است که او حتی زبان

<sup>26</sup> S. Krauss, "Griechen und Romer," *Monumenta Talmudica*, vol. 1 (Vienna and Leipzig, Orion, 1914), p. 57, quoted in Rodinson, *Mohammed*, p. 54.

<sup>27</sup> David S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: Books for Libraries press, 1972), p. 42.

<sup>28</sup> Ibn Hisham, p. 143f.

عبری را نیز می دانسته است.<sup>29</sup>

حنفی ها خود را پیرو ابراهیم می دانستند و می توان گفت که آنها نوعی یهودی بودند که نه آداب و مراسم دینی آنها و نه نوشتارهای مقدّسشان را به مورد اجرا می گذاشتند. در واقع، اسلام در زهدان فرقه حنفی ها زایش یافت. محمد خود بارها گفته است که او نیز مانند حنفی هائی که در مکه، طائف و یثرب (مدینه) بسر می بردند، یک حنیف بوده است. حنیف به کسی می گویند که به یکتاپرستی ایمان دارد و از بت پرستی متنفر است.<sup>30</sup> گفته شده است که محمد بیشتر دانش خود را در باره نوشتارهای مقدّس یهودی ها و مسیحی ها و نیز بسیاری از سنت های میشنو و تالمود را از ورقه بن نوفل آموخته است. بنابراین زمانی که محمد به ساختن آیه های قرآن مبادرت می کرده، باید بسیار به یاد «ورقه بن نوفل» افتاده باشد. ولی همه آگاهی هائی را که محمد از منابع گوناگون یاد شده و از جمله اصول و موازین یهودی ها و مسیحی ها آموخته و بکرات در قرآن به گونه دست و پا شکسته ذکر کرده، همانگونه که در پیش اشاره شد، بسیار ابتدائی و سطحی بوده و وی قادر به درک کامل آنها نبوده است. با این وجود برای اینکه وانمود کند که آگاهی های او شامل تراز تورات و انجیل بوده، متون آن کتاب ها را به شکل ناشیانه ای دگر دیس کرده و به بی پایگی برداشت های خود از آن کتاب ها بیشتر افزوده است.

بسیار احتمال داده می شود که خدیجه هنگامی که با عموزاده اش ورقه بن نوفل در باره امور حسّاس خانوادگی مشورت می کرده، نسبت به آرمان های حنفی ها در دل احساس هم اندیشی داشته است. بویژه زمانی که او از او هام پنداری شگفت انگیز محمد آگاهی یافته، باید برای مشورت و رهنمودیابی در باره چگونگی برخورد با اندیشه ها و گفتار بیمارگونه وی به ورقه مراجعه کرده باشد. با توجه به اینکه خدیجه خود به حنفی بودن تمایل فراوان داشته، بسیار احتمال دارد که در لحظه های حسّاس زندگی محمد، نفوذی را که زوی همسرش داشته، به اتفاق ورقه در تشویق او به ادّعای پیامبری به کار برده باشد.

<sup>29</sup>Rodinson, *Mohammed*, p. 73.

<sup>30</sup>Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: William Heinemann, 1903), p. 33.

## ادعای پیامبری

در شرایط و اوضاع و احوالی که از جهت اندیشه های وابسته به دین و مذهب، برای محمد به وجود آمده بود، و با توجه به امکانات مالی که وی با ازدواج با خدیجه به آنها دست یافته بود و نیز وجود میهن خواهان پر شور و اصلاح طلبان دینی که برای رهائی ساکنان شبه جزیره عربستان از خرافه خواهی و بت پرستی به تلاش و تکاپو افتاده بودند، محمد برای نخستین بار به اندیشه های متراکم شده در پهنه مغزش راه مفرّ داد. بدین شرح که او وانمود کرد که فرشته جبرئیل برای او از سوی الله پیام آورده است که او به پیامبری وی برگزیده شده و از این لحظه به شکل انسان تازه ای که با محمد پیشین تفاوت کامل داشت و با فرنام «رسول الله» به آغاز زندگی تازه ای پای گذاشت.<sup>31</sup>

محمد، این دوره از زندگی اش را در سن ۴۰ سالگی آغاز کرد و هر روز ساعات زیادی از اوقاتش را در حالتی که «تَحَنُّت» نامیده می شد، به عبادت می پرداخت. تَحَنُّت، یعنی حالتی که انسان در گوشه ای انزوا اختیار می کند و برای پاک شدن از گناه به عبادت همراه با ریاضت می پردازد و محمد، این کار را در کوه حرا انجام می داد. خدیجه همسرش می دانست که هر زمانی که محمد به کوه حرامی رود، به گونه ای عبادت دست می زند و در این راه نیز به گونه کامل از او پشتیبانی می کرد. همین پشتیبانی های همه جانبه خدیجه بود که سرانجام به محمد جرأت داد تا ادعای پیامبری کرده و گستاخانه بگوید که جبرئیل از سوی الله برای او پیام آورده که او به پیامبری وی برگزیده شده است. نویسندگان مسلمان در باره دیدار جبرئیل با محمد و پیامی که از سوی الله در باره پیامبری اش برای او آورده، بسیار نوشته و در قرآن هم ذکر موضوع آمده است. زمانی که محمد به این ادعا دست زد، سال ۶۱۰ میلادی و شبی بود که تازی ها آنرا شب قدر می نامند. شب قدر شبی است که بر پایه بیهوده گوئی های قرآن، در این شب فرشته ها در زمین فرود می آیند و جبرئیل فرامین الهی را با خود به زمین می آورد. محمد، خودش در این باره گفته

<sup>31</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 48.

است:

زمانی که من در خواب بودم، جبرئیل در شکل یک انسان نزد من آمد و یک قطعه پارچه ابریشمی را که حروفی با ابریشم روی آن نوشته شده بود، به من نشان داد و گفت: «بخوان!» من پاسخ دادم: «من نمی دانم چگونه بخوانم!» او آنچنان به من فشار وارد آورد که در شرف خفه شدن قرار گرفتم و فکر کردم که باید بمیرم. سپس، او مرا رها کرد و گفت: «بخوان!» من از ترس اینکه خود را از دست او رها کنم تا مبادا آنچه را نسبت به من انجام داد، تکرار کند، گفتم: «چه باید بخوانم؟» او گفت: «به نام خدائی که همه چیزها را آفریده، کسی که بشر را از لخته ای خون آفریده، بخوان.» به نام خدای جلیل، آنکه بوسیله قلم آموزش می دهد، به بشر آنچه را نمی داند آموزش می دهد، بخوان. (قرآن، آیه های ۱ تا ۵ سوره العلق)

من آنرا خواندم و آنگاه آن فرشته آسمانی اظهار داشت: «تو پیامبر الله و من فرشته او جبرئیل هستم.» پس از آن او سکوت کرد و ناپدید شد. من بیدار شدم و احساس کردم که واژه هائی که جبرئیل بر زبان آورد، در قلبم نقش بسته است. از بین تمام آفریده های الله من از هیچکس بیش از یک چکامه سرا و یا فرد دیوانه نصرت نمی بردم و حتی نمی توانستم به هیچکدام آنها نگاه کنم. به خودم گفتم: «اگر چه قریش هیچگاه چنین تصویری در باره من نداشته، ولی شاید من یک چکامه سرا بوده و یا دیوانه شده ام. باید خود را در پرتگاه کوهی قرار دهم و از آنجا خود را به پائین پرتاب کنم تا از رنج زندگی راحت شوم.»<sup>32</sup>

پس از اینکه محمد وانمود کرد که چنین رویدادی برایش رخ داده است، خود را به افسردگی زد و اظهار داشت، او نمی داند که آیا دلیل این تجربه این بوده است که او در حالت یک چکامه سرا یا فرومایه به چنین احساسی دچار شده و یا اینکه روح

<sup>32</sup> At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, pp. 70-71.

نسایبی در او نفوذ کرده است. به هر روی، پس از اینکه او وقوع چنین رویدادی را در اندیشه پایه ریزی کرد تا با این گام به اجرای ثبات بعدی خود اقدام کند، به اتاق خدیجه وارد شد و داستان را با او در میان گذاشت. خدیجه سخنان او را باور کرد و اظهار داشت: «تو به جای اینکه از چنین رویدادی ناراحت شوی، برعکس باید از چنین رخدادی شاد گردی، زیرا، الله هیچگاه سبب تشویش برایت نخواهد شد، تو نسبت به خویشاوندان خود مهربان هستی و شایستگی آنرا داری که الله به تو اعتماد کند.» پس از شنیدن این داستان، خدیجه شوهر هنرباز خود محمد را نزد ورقه بن نوفل فرستاد. محمد نزد ورقه رفت و برای او نیز هنربازی خود را تکرار نمود و سپس نزد خدیجه بازگشت و نتیجه دیدار خود را با ورقه برای خدیجه چنین بیان داشت:

«به عقیده ورقه بن نوفل در باره رویدادی که برای من رخ داده گوش کن. او در این مورد پرسش‌هایی از من به عمل آورد و من آنچه را برام روی داده بود، برایش شرح دادم. او گفت: (این فرد همان فرشته‌ای بوده که برای موسی از سوی الله پیام آورده است. اگر من جوان می بودم! اگر زمانی که افراد طایفه ات ترا از خود می رانند، من زنده بودم!) من سخنانش را بریدم و گفتم، (آیا آنها مرا از خود خواهند راند؟) او پاسخ داد: (آری، هیچکس نبوده است که آنچه را که تو قرار است برای مردم بیاوری به آنها برساند و در نتیجه دشمنی آنها بر ضد او برانگیخته نشود. اگر تو در زمان من به چنین موهبتی دست می یافتی، من با تمام وجود در خدمت به تو کوشش می کردم.)»<sup>۳۳</sup>

نوشتارهای معتبر تاریخی حاکی است که پشتیبانی غیورانه ورقه بن نوفل از ادعای محمد اثر شگرفی در تشویق او به پیش برد هدفش داشته و هرگونه دودلی و

<sup>33</sup>Ibn Ishaq in A. Guillume, *New Light on the Life of Mohammed* (Manchester: University Press, 1960), pp. 7, 27, 59, quoted in Rodinson *Mohammed*, p. 73.

تردید را از دست زدن به امن کار در او ناپود کرده است.<sup>33</sup> نخستین افرادی که قربانی ترفند محمد شدند و ادعای او را مورد پذیرش قرار دادند، افراد خانواده اش بودند. خدیجه ابتدا، سپس برده آزاد شده و فرزندخوانده اش زید بن حارث بود که به تیره کلب وابستگی داشت و چون بسیاری از افراد این تیره مسیحی بودند، بدیهی است که زید بن حارث در آموزش اصول مسیحیت به محمد نقش بزرگی انجام داده است. سومین نفر عموزاده و دامادش، علی بن ابیطالب و چهارمین، ابوبکر بود. ابوبکر، صمیمی ترین دوست محمد، بازرگانی برجسته و ثروتمند بود که در همسایگی او بسر می برد. ابوبکر دو سال از محمد جوان تر بود و نخستین فرد خارج از خانواده اوست که ادعای پیامبری ویرا پذیرفته است. این فرد، تا پایان عمر محمد با تمام وجود نسبت به او وفادار ماند و چون فرد خردآگاه و با تدبیری بود، در تصمیماتی که او می گرفت، نفوذ مؤثری داشت و در پیروزی هایش سهم بزرگی انجام داد. نام راستین ابوبکر «عتیق بن عثمان» بود و چون دخترش عایشه بین همسران محمد تنها زن پاکره ای بود که به همسری او درآمد، از اینرو او ابوبکر نامیده می شود. ابوبکر جوانان زیادی از ساکنان مکه را که برخی از آنها به خانواده های توانمند بستگی داشتند به اسلام درآورد و پس از درگذشت محمد، جانشینی او را بر عهده گرفت.

### محمد، یک اندرزگوی مکی

سه سال پس از اینکه محمد وانمود کرد از سوی الله به او وحی شده است، برای مردم اندرزگویی آغاز کرد. تا این زمان، او تنها برای افراد خانواده اش در باره پیامبری اش سخن می گفت. هنگامی که برای نخستین بار در نقش پیامبر در اجتماع ساکنان مکه پدیدار شد، مردم او را مسخره می کردند و به سخنان و رفتارش می خندیدند و او را دروغگویی بزرگ می نامیدند که سخن از افسانه های کهنه بر زبان می آورد. محمد در این باره بسیار شکوه کرده است. بازتاب افراد تیره قریش و نیز

<sup>34</sup>Washington Irving's *Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 29.

مردم مدینه نسبت به سخنان محمد و ادعای پیامبری او برایش بسیار درد آور بوده است. همچنانکه او از کنار گروههای مردم گذر می کرد، آنها به عنوان مرد خُل و یا دیوانه ای که تسدرستی مغزی اش را از دست داده و ارواح خبیثه روانش را اشغال کرده اند، به سختی ویرا مورد اهانت قرار می دادند.<sup>۳۵</sup> همچنین، مردم با انگشت دست به او اشاره می کردند و با اهانت فریاد می زدند: «این نوه عبدالمطلب است که لافزنی می کند، از آنچه که در آسمان می گذرد آگاهی دارد!»<sup>۳۶</sup> آنهائی که غش و ضعف های او را به اصطلاح در هنگام وحی مشاهده کرده بودند، فکر می کردند او فرد روان بیماری است که خرد خود را از دست داده و نیاز به درمان دارد. گروهی معتقد بودند که ارواح خبیثه در او نفوذ کرده و برخی نیز او را متهم به سحر و جادو و شیادی می کردند.<sup>۳۷</sup> بدیهی است که محمد از گروه ویژه ای از مردم انتظار داشت که به سخنان او گوش فرادهند و آئین مذهبی او را پذیرش کنند، ولی هنگامی که بازتاب منفی این افراد را نسبت به خود مشاهده می کرد، به اندازه ای برایش ناگوار و غیر قابل تحمل بود که بارها او را به فکر خودکشی انداخت. او در قرآن در این باره می گوید:

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

«نه آنها، نه پدرانشان در این باره هیچگونه علم و آگاهی ندارند و جز سخنان باطل و بیسوده چیزی از دهانشان خارج نمی شود. آنچه که از دهان آنها بیرون می آید، جز شرک و دروغ چیزی نیست.» (قرآن، ۵: ۱۸)

لَعَلَّكُمْ تَتَجَنَّبُوكُمُ الْيَكُوفُوا مُؤْمِنِينَ

«ای رسول ما، تو برای اینکه آنها ایمان نمی آورند به اندیشه کشتن خود بر آمده ای.» (قرآن، ۲: ۲۶)

چنانکه از مطالب بالا بر می آید، می توان گفت که شرح حال نویسان محمد تنها

<sup>35</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 43.

<sup>36</sup> *Washington Irving's Life of Mohammed*, Getchell, ed., p. 40.

<sup>37</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 44; Subhash C. Inamdar, *Muhammad and the Rise of Islam* (Madison, Connecticut: Psychological Press, 1959), p. 110.

به آنچه که او گفته اشاره کرده و از ژرف نگری در عوامل و انگیزه های وابسته به روانشناسی او خودداری ورزیده اند. ولی تردید نیست که او با ادای این سخنان، می دانسته است چه هدفی را دنبال می کند. تا زمانی که او در مکه بود، تمام آزارهایی را که بوسیله تازی ها بر او وارد می شد، بدون کوچکترین اثر رنجیدگی و یا اینکه بازتابی در برابر اهانت های آنها از خود نشان دهد، با نهایت ادب و نزاکت ساختگی، اهانت ها و تعرضات آنها را تحمل می کرد، با تمام گروه های گوناگون رفت و آمد و کوشش می کرد آنها را به پذیرش اصول دین نوین یاد خود ترغیب کند. زیرا هیچیک از اقدامات اهانت بار و خشونت آوری که بر ضد وی انجام گرفت، او را از دنبال کردن هدفش باز نداشت و او با کمال خونسردی و کاردانی به راهی که در پیش گرفته بود ادامه داد. محمد در سالهای نخست شغل خود ساخته ای که پیشه کرده بود، هنگامی که با شخصیت های بزرگ برخورد می کرد، در برابر آنها از خود چاپلوسی نشان می داد و زمانی که با افراد چینه های پائین اجتماع روبرو می شد، با دادن هدیه و کمک های مالی کوشش می کرد آنها را به سوی خود جلب کند. بدین ترتیب او موفق شد در سال های نخست ادعای پیامبری اش، چندین نفر را به کیش نوین یاد خود در آورد. سالها بود که او برای جوامع عمل پوشانیدن به تمایلات جاه طلبانه و قدرت خواهانه اش نقشه می کشید که خود را نماینده و برگزیده الله به مردم بنمایاند و اکنون در سن ۴۰ سالگی فکر می کرد، زمان برای تحقق چنین هدفی آمادگی و بازدهی یافته است.

ابوبکر که پیش از همکاری مذهبی با محمد سرمایه اش بالغ بر ۴۰/۰۰۰ درهم بود، در هنگام مهاجرت محمد از مکه به مدینه سرمایه اش به ۵/۰۰۰ درهم کاهش یافته بود و این مبلغ را صرف جذب پنج نفر از جوانان مکه به پیروان محمد کرده بود. روهمرفته پس از اینکه محمد ادعای پیامبری کرد، در سه و یا چهار سال نخست تنها ۴۴ نفر، شامل ۳۵ نفر مرد و ۹ نفر زن به آئین نوین یاد او گرویدند.

با توجه به اینکه در آن زمان فرقه های مسیحی خاور و نیز یهودی ها به گروه های مخالف پاره پاره شده و با تمام وجود بر ضد یکدیگر کارشکنی می کردند، محمد به این نتیجه رسید که هیچ اقدامی برای گرد آوردن مریدانی برای خود و در غایت دستیابی پیروزمندانه به هدف هایش بارورتر از این نیست که خود را



پیامبر بنامد و دین جدیدی نوآوری کند. نیکولا ماکیاولی می گوید: «با دین و مذهب می توان به آسانی ارتش و انضباط به وجود آورد، ولی بوسیله ارتش ایجاد مذهب کار آسانی نیست.»<sup>۳۸</sup> محمد، چوپان بچه بیمایه‌ای که ثروت همسر او را از اندوه کار کردن و کسب روزی نمودن بی نیاز کرده بود، به اندازه‌ای با هوش بود که فلسفه ماکیاولی را پیش از زایش او به کار بگیرد و به درستی تشخیص داده بود که با دین می تواند برای فرمانروائی کردن بر شهروندان عریش، میان بُر بزند. او نه برای فرمانروائی بر هموعان تازی اش دارای مشروعیتی بود و نه اینکه ارتش و تدارکاتی در اختیار داشت، ولی ادعای پیامبری به هیچیک از این عوامل و یا پیش شرطی نیاز نداشت و بویژه اینکه زمان مناسب برای ظهور پیامبر جدیدی در شبه جزیره عربستان به گونه کامل فرا رسیده بود. زیرا در آن زمان یهودی ها، مسیحی ها، زرتشتی ها، ستاره پرستان، همه دارای آئین و مقرراتی سازمان داده شده بودند که به آن فروزه الهی داده بودند، ولی همبودگاه تازی ها به سبب واپسگرایی از چنین ساختاری محروم مانده بود.

محمد برای فریب دادن تازی ها، روش پاداش و مجازات را پیش گرفت. بدین شرح که چون او به خوبی به اوضاع و احوال شبه جزیره عربستان و نیازهای گوناگون مردم آن منطقه و روانشناسی آنها آشنا بود، با حيله گری سنجیده شده ای پاداش پیروی از فرامینش را برآمدن نیازهای روانی و اجتماعی آنها نوید داد و سرپیچی از پیروی از اصول دین نو بنیادش را مجازات آنها بر شمرد. با توجه به اینکه سرزمین عربستان دارای آب و هوای خشک و حرارت سوزنده ای بوده و برای مردم تنگدست و عقب افتاده این منطقه ازدواج کار آسانی نبود، از اینرو همیشه برای اهالی این سرزمین، وجود رودخانه، آب، آشامیدنی های سرد، باغهای پر درخت و دارا بودن همسری زیبا پیوسته آرمان های دلخواهی به شمار می رفته اند. محمد با آگاهی از نیازهای گوناگون تازی ها برای جلب نگر آنها نسبت به خود، با ترفندهای بایسته، آیه هائی از قول الله وارد قرآن کرد مبنی بر اینکه آنهائی که به الله ایمان بیاورند و از پیامبر او فرمانبرداری کنند، در دنیای دیگر در بهشت الله بسر خواهند

<sup>38</sup>Niccolo Machiavelli, *The prince and Discourses* (New York: Ranson House, Inc., 1950), p. 147.

برد که فروزه های آن را به شرح زیر برشمرد:

ایمان آورندگان به الله و پیامبر او، پرهیزکاران، دینداران و پارسایان، شهدا، توبه کاران و آنهایی که در راه الله رنج کشیده و از خانه های خود به خارج مهاجرت کرده، چنانکه الله نوید داده، در برابر کردار نیکی که انجام داده اند، پاداششان در دنیای دیگر زندگی و بهره برداری از مزایا و موهبت های فراسوی پندار بهشت خواهد بود. این افراد در خانه دائمی خود بهشت، که در آن مرگ و میر وجود ندارد بسر خواهند برد. بهشت دارای باغهایی است که از فواره های زیبایی که در آن وجود دارد آب فوران خواهد کرد، چشمه های جوشان در آن وجود داشته و رودخانه هایی که در آن جاری است، پایان ناپذیر خواهند بود. قرآن و احادیث اسلامی بهشت را مکانی معرفی می کنند که بی نهایت زیبا بوده و در آنجا از گناه، درد و اندوه نشانه ای وجود ندارد و دارای انواع و اقسام وسائل عیاشی و خوشگذرانی است. در باره فروزه های بهشت، که فرجامگاه شهدای اسلام و افراد پرهیزکار است، آیه ۱۵ سوره محمد و آیه های ۱۱ تا ۳۸ و ۸۸ تا ۹۱ سوره واقعه، آیه ۲۳ سوره النبا و آیه ۷۴ سوره الرحمن قرآن، به شرح زیر یاوه گوئی می کند:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ. وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعِينٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُومَاتُهُمْ جَمِيعاً بَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾ وَأُولَئِكَ الْمَفْرُوقُونَ ﴿١٦﴾ فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿١٧﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٩﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ ﴿٢٠﴾ مُتَّكِفِينَ عَلَيْهَا مُتَقَلِّبِينَ ﴿٢١﴾ يَتَطَوَّفُ عَلَيْهِمْ خُدَّادٌ ﴿٢٢﴾ يَا كُتَّابُ وَأَتَّارِقُ ﴿٢٣﴾ وَكَأْسٍ مِنْ مَجِيبٍ ﴿٢٤﴾ لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُزْفُونَ ﴿٢٥﴾ وَقَلَّكَهُمُ مِمَّا يَتَخَذُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَحْمٌ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٧﴾ وَخُورُوعِينَ كَأَمْثَلِ اللَّوْلُوبِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٨﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾ بِهِمْ قَصْرَاتُ الْظَرْفِ لَمْ يَنْظُمْنَهُنَّ إِسْرَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانَّ ﴿٣٠﴾

«در بهشتی که به پرهیزکاران نوید داده شده، نهرهایی از آب زلال گوارا و نیز نهرهایی از شیر تازه وجود دارند که طعم آنها هیچگاه تغییر نخواهد کرد. همچنین نهرهایی از شراب ناب و لذت بخش و نهرهایی نیز از عسل صاف شده یافت می شوند. انواع میوه ها و بویره خرما، انار و انگور در همه جای بهشت به گونه فراوان در دسترس می باشد. بهشتیان با عزت در بهشت بر سریرهای زربفت که با انواع جواهرات زینت یافته تکیه می زنند و جوانان زیبارویی که دارای جوانی

ابدی هستند، با کوزه های بلورین و مشربه های زرین و جامهای پر از شراب ناب به خدمتگزاری آنها اشتغال خواهند داشت. این شراب ها نه سردرد می آورد و نه خماری... و دختران زیبا رو و سیاه چشمی که دارای سینه های برجسته هستند، در اختیارشان خواهند بود. این زنان همیشه باکره بوده، شوهر دوست و همسال بوده و دست هیچ جنّ و انس به آنها نرسیده است.»

گوش باختگی به همین یاوه ها بود که از تازی های پادیه نشین غارتگر عربستان ارتشی به وجود آورد که سربازان آن کشته شدن در نبرد را با روئی گشاده استقبال می کردند، به گونه ای که می توان گفت، شور و اشتیاق تازی ها به بهشت، علاقه آنها به غارت و چپاول اموال و دارائی های دیگران و دستیابی به زنان زیبا جانشین کیش اسلام شد و سبب گردید که ارتش اسلام با پیروزی همگام شود و در غایت در ساختار «تروریسم سازمان داده شده» در جهان کاربرد پیدا کند.

تردید نیست، تازی های پادیه نشین خشک مغز و آذرتنگ زده ای که با رنج و تنگدستی در صحراهای عربستان بسر می بردند، این افسانه های خیالی را به عنوان الهامات الهی پذیرش کردند. یکی از حدیث های معتبر اسلامی که بوسیله صحیح البخاری نقل شده، می گوید:

از انس بن مالک نقل شده است که محمد گفت: «هر کس که بدرود زندگی گوید و در آن دنیا رستگار شود، اگر تمام این دنیا و آنچه را که در آن وجود دارد به وی بدهند، هیچگاه حاضر نخواهد شد به این دنیا باز گردد، مگر اینکه شهید شده و مزایای شهادت را تجربه کرده باشد که البته میل خواهد داشت، دو باره به دنیا بیاید و در راه الله کشته شود.»<sup>39</sup>

همانگونه که محمد فروزه های بهشت را برابر نیازهای انسانی، اجتماعی، روانی و نفسانی تازی ها به پندار در آورد و به خورد آنها داد، به همان شکل نیز دوزخ را با فروزه هائی شرح داد که کمتر چکامه سرای پندارپردازی را می توان در جهان یافت

<sup>39</sup> Muhammad Muhsin Khan, *Sahih al-Bukhari*, 9 vols., (Cambridge University, 1975), Hadith 4: 42, 52, 6, 53.

که هر اندازه نیز زشت اندیش بوده، توانسته باشد چنین شکنجه گاه آتش سرشتی را به پندار در آورد. محمد اظهار داشت دوزخ مجازاتگاه دردناکی است که افرادی که به سخنان او گوش ندهند و به او ایمان نیاورند، در آن جای خواهند گرفت. دوزخ به قول او، مکان بدبو و دردزائی است که در آن بدن افراد بدون ایمان به آتش کشیده شده و کباب و بریان می گردد. در دوزخ به افراد کافر و بدون ایمان تنها آب بسیار بدبو و جوشان خورانیده می شود و از بادهای سوزان - که در عربستان برای مردم وحشت آور است - استنشاق می کنند. افراد غیر مسلمان در دوزخ برای همیشه در میان آتشی سوزان و شعله ور بسر خواهند برد و دود سیاه، غلیظ، سوزان و نمکداری آنها را احاطه خواهد کرد. خوراک آنها بوته های خار و زقوم است که شکمشان را میبرد و تبدیل به دیگ مشتعل قیر می کند. همچنین در گوشهای این افراد سرب مذاب خواهند ریخت.

در زمان دیگری محمد به تازی ها گفت، هنگامی که الله به صالح که یکی از پیامبران زمان خود بود، قدرت معجزه داد، باز هم مردم به او و سایر پیامبران ایمان نیاوردند و از اینرو الله آنها را نابود کرد. (قرآن، آیه های ۷۳ تا ۷۹ سوره اعراف، آیه های ۶۱ تا ۶۸ سوره انعام، آیه های ۱۴۱ تا ۱۵۹ سوره شعراء و آیه های ۴۵ تا ۵۳ سوره النمل). همچنین، محمد در راستای افسون کردن تازی ها اظهار داشت، آنهایی که الله بخواهد بدون اینکه درخواست معجزه بکنند، ایمان خواهند آورد و آنهایی را که الله نخواسته است ایمان بیاورند، در گمراهی کامل باقی خواهند ماند. (قرآن، آیه های ۱۱۱ و ۱۲۵ سوره انعام). ولی این سخنان به گوش تازی ها فرو نرفت و سبب شد که چندین نفر از پیروان او از اسلام بازگشتند که او در این باره در قرآن لب به شکوه گشوده است. ولی به گونه ای که در جای خود خواهیم گفت، زمانی که او از مکه به مدینه فرار اختیار کرد، آهنگ سخنانش را تغییر داد.

هرگاه نویسندگان و پژوهشگران از اینکه آیا محمد یک پیامبر راستین بود که از مقامات فیزیکی الهام می گرفت و یا شیادی بود که برای فریب دادن هموعان خود و فرمانروائی بر آنها با پشت هم اندازی و انمود می کرد که از آسمان به او الهام می شود، در تردید هستند، ولی او خود به خوبی می دانست برای دستیابی به هدفی که در سر دارد، چه می کند و چه می گوید.

«کوله»، یکی از دانشمندانی که باور داشت محمد مبتلا به بیماری هیستری (غش و ضعف) بوده است، می نویسد: «افرادی که مانند محمد مبتلا به بیماری هیستری هستند، دارای اراده ای توانا و عزم پابرجائی که آنها را به مرز خودکامگی گرایش می دهد بوده و عوامل روانی آنها در آرمانهایشان جذب می شود و به جای اینکه اندیشه ها و باورهایشان در اختیار آنها باشد، خود جذب اندیشه ها و آرمانهایشان می شوند.»<sup>۴۰</sup> نویسنده، مکانیسم حالت های روان - بدنی ویژه ای را که محمد در مواردی که وانمود می کرد، جبرئیل بر او نازل شده است، از خود بروز می داد، در فصل ششم این کتاب باز شکافی خواهم کرد.

تا زمانی که محمد و پیروانش از تبلیغ در باره اصول و احکام کیش نویای خود و اهانت به بت های سنتی موجود در خانه کعبه خودداری می کردند، از آزار و اذیت افراد تیره قریش در امان بودند، ولی هنگامی که شمار آنها از ۴۰ نفر افزون تر شد، آنها شروع به تبلیغ دین خود کردند و از اینرو هدف ساکنان مکه قرار گرفتند. یکی از سرسخت ترین منتقدان محمد، عمویش ابولهب و بالاتر از او همسرش آمنه جمیل، خواهر ابو سفیان بود که نفوذ بسیار زیادی روی شوهرش داشت.

محمد، به مشروعیّت عهد عتیق و عهد جدید و نیز پیامبری موسی و عیسی اعتراف می کرد، ولی می گفت، یهودی ها و مسیحی ها از نوشتارهای مقدس خود سرپیچی کرده و گمراه شده و از اینرو او به پیامبری الله برگزیده شده تا آنها را به قانون خدا و اجرای اصول راستین نوشتارهایشان بازگشت دهد. مخالفان محمد از او درخواست می کردند که اگر او به راستی پیامبر الله است، باید برای اثبات ادعای خود، نشانه هائی از عوامل ماوراءالطبیعه به آنها ارائه کند. زیرا، موسی، عیسی و سایر پیامبران هر یک معجزه هائی برای اثبات پیامبری خود به مردم ارائه داده اند و او هم باید همین کار را انجام دهد. ولی چون محمد قادر نبود دلیل و یا معجزه ای از خود بیاورد و به تازی ها ثابت کند که او در ادعایش راستگوئی می کند، از اینرو در برابر اعتراض تازی ها به چند شیوه دست زد. یکی اینکه از قول الله آیه ای آورد که به او دستور می دهد، به آتهائی که نسبت به پیامبری

<sup>40</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 52.

او شک دارند بگویند: «چه معجزه ای می‌تواند بزرگتر از قرآن، کتابی که بوسیله یک مرد بیسواد آورده شده، باشد. آنچنان کتابی که هیچ‌چون و چرائی در مطالب و چگونگی نوشتارهای آن وجود ندارد و هر گاه تمام افراد جن و انس دور هم گرد آیند توان ایجاد نوشتاری مانند آنرا نخواهند داشت. و چه معجزه ای بالاتر از اینکه این کتاب بوسیله تنها خود الله به رشته نگارش درآمده است. بنابراین، کتاب قرآن خود یک معجزه است.» (قرآن، آیه ۲۳ سوره بقره، آیه ۳۸ سوره یونس، آیه ۱۳ سوره هود و آیه ۸۹ سوره اسری) دو آیه نخست (۲:۲۳ و ۱۰:۳۸) می‌گویند: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید... یک سوره مانند آنها بیاورید...» و آیه ۱۳ سوره هود می‌گوید: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید... ده سوره مانند آنها بیاورید...» آیه ۱۸۸ سوره اعراف می‌گوید:

فَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَجْعًا وَلَا ضَرًّا لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبِرُوا مِنَ الْعِزِّ وَمَا مَشَى السَّوَاءَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَنَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

«بگو، من در برابر اراده الهی به سود و زیان خود نمی‌اندیشم و بر پایه آنچه که الله به من فرمان می‌دهد، رفتار می‌کنم. اگر من از نادیده‌ها و بغیر از آنچه که به من وحی می‌شود، آگاهی می‌داشتم، بر خیر و سود خود پیوسته می‌افزودم و هیچگاه رنج و زیان نمی‌دادم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده به گروهی که اهل ایمان هستند.»

در زمان دیگری او به تازی‌ها اظهار داشت، او مردی است که از سوی الله تنها برای اینکه در باره موهبت‌های بهشت و مجازات‌های دوزخ اندرز بدهد، به پیامبری برگزیده شده است.

### مهاجرت مسلمانان به حبشه

به گونه‌ای که در پیش گفته شد، در سه سال نخست ادعای پیامبری محمد تا زمانی که او و یارانش از تبلیغ برای کیش نویایشان دم فرو بسته بودند، از گزند و آسیب مردم مکه در امان بودند، ولی زمانی که شمار آنها به ۴۰ نفر رسید و آنها شروع به تبلیغ کیش نویای خود کردند و بسویزه زمانی که محمد به بت‌های آنها

ناسزاگوئی آغاز کرد، بین آنها دشمنی و کشمکش آغاز گردید. تا هنگامی که ابوطالب عموی محمد در بند زندگی بود، چون ساکنان مکه به او فشار می آوردند تا برادرزاده مرتد خود را به آنها تسلیم کند، او از گفتار و منش محمد و ادعای پیامبری او ابراز نارضائی می کرد و او و افراد خاندان هاشمی ویرا در بند حمایت خود نگهداری می کردند. چون در این شرایط و اوضاع و احوال، محمد زیر فشار شدید قرار گرفته و بوسیله دشمنانش محاصره شده بود، در سال پنجم پیش از هجرت (۶۱۴ میلادی)، مدینه را ترک گفت و به خانه یکی از مریدانش به نام «ارکم» پناه برد. «ارکم» مرد ثروتمندی بود که در حدود ۲۵ سال از سنش می گذشت و دارای خانه بزرگی در مرکز شهر مکه بود. محمد، خانه «ارکم» را که محل امنی برای او به شمار می رفت، مرکز فعالیت های خود قرار داد و در حالیکه هنوز عمویش ابوطالب از او محافظت می کرد، برای مدت یکماه در خانه «ارکم» بسر برد.

بدین ترتیب محمد، خود را از گزند مخالفانش در امان نگهداشت، ولی پیروان او که بیشتر برده بودند بوسیله مردم مکه آزار و حتی تهدید به مرگ می شدند و محمد برای حفظ جان آنها در شهر فاقد قانون مکه هیچ اقدامی نمی توانست به عمل بیاورد. زمانی که محمد مشاهده کرد که پیروان بدون دفاعش مورد آزار اهالی مکه قرار گرفته و او برای نگهداری آنها هیچ اقدامی نمی تواند انجام دهد، در سال پنجم ادعای پیامبری اش ۱۵ نفر آنها را به حبشه فرستاد و پادشاه مسیحی آن سرزمین، به نام «نجاشی» و یا «نگوس» آنها را با کمال مهمان نوازی پذیرا شد. بقیه مسلمانان بعدها به آنها ملحق شدند و شمارشان به حدود ۸۰ نفر رسید که ۲۰ نفر آنها زن بودند. مدت ماندگاری پیروان محمد در این دوره که «مهاجرت اول» نامیده شده، سه ماه به درازا انجامیده است. فرار محمد از مکه به مدینه «مهاجرت دوم» نامیده شده است.

### ورود حمزه و عمر به اسلام

در سال چهارم ادعای پیامبری محمد، زمانی که وی هنوز در خانه «ارکم» بسر می برد، دو رویداد پستار شگون آور برایش رخ داد که سبب استواری پایه های شکننده ادعای شیادانه اش شد. نخستین آنها اسلام آوردن یکی از عموهایش حمزه

و دیگری عمر بن الخطاب، دومین خلیفه بود.

اسلام آوردن حمزه بسدین ترتیب انجام گرفت که یکی از روزها ابوجهل رئیس طایفه بنی مخدوم، محمد را در خیابان دیدار کرد و به سختی به او پرخاش کرد و او را مورد سرزنش قرار داد. اندک زمانی پس از آن، حمزه عموی محمد که مردی تنومند و ورزشکار بود، در حالیکه تیر و کمانش به شانه اش آویزان بود، از شکار بازگشت نمود و زنی که ماجرای اهانت ابوجهل به محمد را مشاهده کرده بود، جریان را برای او شرح داد. حمزه که هنوز به اسلام نگرائیده بود، ولی حفاظت از محمد را وظیفه خود می دانست، بسیار خشمگین شد و ابوجهل را در خانه کعبه یافت و ضربه محکمی به سراو وارد کرد و پس از آن اسلام اختیار کرد و یکی از پیروان پروپا قرص محمد شد تا آنجا که در جنگ اُحُد در راه خدمت به اسلام از پای درآمد. بدیهی است، زمانی که حمزه نیرومندترین فرد قریش اسلام اختیار کرد، به توانمندی محمد کمک کرد و او بیشتر مورد حمایت و پشتیبانی حمزه، عمویش قرار گرفت.<sup>41</sup>

در مورد دیگری، عمر بن الخطاب، پسر برادر ابوجهل که در آن زمان ۲۶ ساله بود و از دشمنان سرسخت محمد به شمار می رفت و مردی شرور و خشونتگر بود، برای کشتن محمد خانه اش را ترک کرد. در راه، به مرد مسلمانانی از خاندان خود برخورد و هدفش را با او در میان گذاشت. آن مرد به عمر گفت، بهتر است پیش از اجرای نیت خود و کشتن محمد، به حساب خواهرش، امینه و شوهرش سید که در پیش اسلام آورده اند، رسیدگی کند. عمر نمی توانست باور کند که خواهر او و همسرش اسلام اختیار کرده اند، ولی هنگامی که به خانه آنها رفت، زیر تأثیر اسلام قرار گرفت و او هم به اسلام گروید و در پی آن دخترش، حفصه را مانند ابوبکر به محمد به زناشویی داد. ورود حمزه و عمر به اسلام، محمد را به گونه بسیار زیادی توانمند کرد.

هنگامی که حمزه و عمر، دو نفر از مردان پر نفوذ قریش به اسلام ایمان آوردند، پایه های اسلام و قدرت محمد استواری یافت و سبب شد که محمد خانه «ارکم» را ترک گوید و دوباره به خانواده اش متکی شود و نیروی خود را در راستای افزودن

<sup>41</sup> At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, p. 104.



به پیروانش متمرکز کند. زمانی که افراد تیره قریش مشاهده کردند، پیروان محمد در حبشه مکان امنی برای زندگی پیدا کرده، حمزه و عمر اسلام آورده و کیش نوپای اسلام بتدریج در بین افراد خانواده آنها گسترش می یابد، در هفتمین سال ادعای پیامبری محمد، به اقدام بسیار مهمی بر ضد محمد و پیروانش دست زدند. بدین شرح که آنها را از نگر اجتماعی تحریم کردند و با رهبری پر تلاش ابوجهل، فرمانی صادر نمودند که هرگونه تماس اجتماعی، ازدواج و یا دادوستد تجارتنی را با آن گروه از افراد تیره قریش که به اسلام ایمان آورده بودند، ممنوع می ساخت. بنابه فرمان یاد شده، تنها در موردی تحریم اجتماعی مذکور برداشته می شد که حامیان محمد، شیادی که خود را پیامبر شناختگری می کرد را برای مجازات به آنها تحویل دهند.

### مرگ خدیجه و ابوطالب

برای مدت سه سال، تحریم اجتماعی یاد شده به قدرت خود باقی بود و سبب شد که محمد نتواند به تبلیغ دینش بپردازد. سرانجام با پادرمیانی ابوطالب، تحریم یاد شده در آخرین سال سکونت محمد در مکه (۶۲۰ میلادی) برداشته شد. ولی در همان سال، دو رویداد ناگوار برای محمد رخ داد و او را اندوه زده کرد. زیرا در خلال چند ماه نخست، همسر با وفایش خدیجه و پس از آن ابوطالب، عمویش که در تمام این سالها از او محافظت کرده بود، یکی پس از دیگری در گذشتند. محمد، نتوانست جای ابوطالب، فردی را که از او محافظت می کرد پر کند، ولی به زودی جای همسرش خدیجه را با دو زن تازه پر کرد. یکی از این دو، دختر بیچه ۶ ساله یار با وفایش ابوبکر، به نام عایشه بود. خدیجه در سن ۶۵ سالگی در گذشت و عایشه همسری که جای خدیجه را پر کرد، تنها ۶ سال داشت. به گفته دیگر، ۵۹ سال بین همسر در گذشته و عروس بیچه تازه محمد، اختلاف سن وجود داشت. چون از نگر جسمی امکان همخوابگی با همسر کودک سالش عایشه امکان نداشت، از اینرو دو ماه پس از مرگ خدیجه، وی سوده بیوه «سکران» یکی از پیروانش را که جزء مهاجران حبشه بود، به عقد ازدواج خود در آورد.

مرگ ابوطالب اندک زمانی پس از مرگ خدیجه رخ داد. با درگذشت ابوطالب

که نه تنها عمومی محمد بود، بلکه با تمام نیرو از او محافظت به عمل می آورد، آزار و اذیت ساکنان مکه بر ضد محمد آغاز گردید. چون در این شرایط محمد بهیچوجه قادر به تبلیغ آئین نوپایش در مکه نبود، از اینرو همراه پسرخوانده اش زید به طائف پناه برد. طائف سرزمین بارآور کوچکی بود که در ۴۰ میلی مشرق مکه واقع شده، در اطراف شهر دیوار کشیده شده و محل سکونت طایفه ثقیف بود. ساکنان این شهر همه بت پرست بودند و در راستای همکاری با ساکنان مکه در آزار رساندن به محمد، در برابر تبلیغات دینی او، به وی و زید سنگ پرانی می کردند. سرانجام با فریاد و جنجال، در حالیکه سنگ هائی که به آنها اصابت کرده بود، سبب خونریزی از بدن محمد شده و سر زید، پسرخوانده اش نیز شکسته شده بود، آنها وادار شدند با دل شکستگی طائف را ترک و به مکه بازگشت کنند.

در راه بازگشت به مکه، محمد مانند همیشه به لاف زنی پرداخت و اظهار داشت، در محلی به نام نخله که بین طائف و مکه قرار دارد، زمانی که شب هنگام در آنجا توقف کرده و مشغول خواندن قرآن بوده، گروهی از موجودات غیر مرئی که «جن» نامیده می شوند و از آن محل در حال گذر بوده اند، در آنجا توقف کرده و به قرآن خوانی او گوش فرا داده اند. دلیل اینکه محمد به چنین دروغ ناپخردانه و خرافی که سالها پیش از ظهور وی در سراسر مشرق معمول بود دست زد، آن بود که می خواست وانمود کند که هرگاه مردم عربستان به گفتارهای او باور ندارند، برخی از موجوداتی که دیدن آنها برای افراد بشر امکان ناپذیر است، به آنها یا دیده احترام می نگرند. این رویداد در هفتاد و دومین سوره قرآن شرح داده شده است. از آن پس محمد لاف می زد که او برای هدایت افراد بشر و موجودات نادیدنی و یا به گفته تازی ها جن و انس به پیامبری برگزیده شده است.<sup>42</sup>

### محمد مدنی، مرد شمشیر

اسلام بدون شمشیر و نیرنگ، مرده زایش می یافت.

Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. iv.

<sup>42</sup> *Washington Irving's Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 57.

پس از آنکه محمد در حدود ۱۳ سال در مکه برای گرایانیدن تازی ها به کیش نوینش چرب زبانی و تیرنگ بازی کرد، موفق شد تنها در حدود ۵۰ نفر را به دین خود درآورد. هنگامی که وی به مدینه تغییر مکان داد و در آنجا ارتش منظمی برای اسلام به وجود آورد و قدرت آن شهر را در دست گرفت، بی‌کباره ۱۸۰ درجه تغییر منش داد. بدین شرح که شمشیری در دست گرفت و از محمد اندرزگویی زاهد و عبادت پیشه مکی، به گونه ناگهانی به یک فرمانروای ستمگر، یک راهزن و یک تروریست تبدیل گردید و به تازی ها اظهار داشت، الله موسی و عیسی را با قدرت معجزه به پیامبری برگزید، با این وجود مردم به آنها گوش ندادند، از اینرو او اکنون ویرا بدون معجزه به پیامبری برگزیده است تا بوسیله شمشیر، مردم را به فرمانبرداری از فرامینش وادار کند. به دنبال این سخن، محمد هرگونه بحث و ستیزی را در باره اصول و باورهای دینش ممنوع کرد و به پیروانش فرمان داد، به جای بحث و گفتگو در باره اصول و احکام اسلام، شمشیر به دست گیرند و برای گسترش اسلام نبرد کنند و هر کسی را که با آن مخالفت ورزد، نابود سازند.

در حالیکه محمد خود نتوانست هیچ معجزه ای به مردم ارائه دهد و ادعا کرد که قرآن معجزه ای است که به یک پیامبر بیسواد وحی شده است، ولی پیروان او و آنهایی که به خود برچسب علمای اسلام زدند، معجزه های بسیاری را به او نسبت دادند. این افراد لاف زدند که محمد ماه را به دو نیم کرده، هنگامی که او راه می رفته درخت ها در برابرش خم می شدند، او گروه زیادی را با مقدار بسیار کمی خوراک تغذیه کرده، شتری در حضور او به صدا درآمد و دز موردی لب به شکایت گشوده، شانه بریان شده گوسفندی به او گفته است که آنرا زهر آلوده کرده اند و غیره. افزون بر آن علمای اسلامی اظهار داشتند، سلیمان بدان سبب به پیامبری برگزیده شد تا خرد، شکوه و قدرت خداوند را به مرحله تجلی درآورد، دلیل برگزیده شدن موسی به پیامبری این بود که رساننده مراتب مهر و بخشش خداوند نسبت به بندگانش باشد و عیسی مأموریت داشت تا نیک اندیشی و قدرت و دانش خداوند را برای بندگانش پیام آورد و از اینرو، این پیامبران به معجزه نیاز داشتند، ولی چون محمد بدین سبب به پیامبری برگزیده شد تا شکیبائی خداوند را به آگاهی مردم رسانیده و بوسیله نیروی شمشیر تمامی مردم را وادار به فرمانبرداری از الله بکند، از اینرو نیازی به ارائه

معجزه نداشت. این دیدمان متافیزیکی سبب ایجاد دکترین جهانی «شمشیر» در اسلام گردید. مفهوم این دکترین اینست که دین اسلام باید بوسیله شمشیر همه جا گیر شود و وظیفه دینی مسلمانان آنست که در هر شرایطی که بسر می برند، برای گسترش اسلام نبرد کنند. حال هرگاه در این نبرد پیروز شوند، اموال و دارائی و زنان کافران به مالکیت آنها در خواهد آمد و اگر کشته شوند، عنوان شهید خواهند یافت و بیدرنگ وارد بهشت خواهند شد و زنان زیبا و سیاه چشم پرهیزکاری که دست هیچ جنّ و انسی به آنها نرسیده، در اختیارشان قرار خواهد گرفت. (قرآن، آیه ۵۶ سوره الرّحمن، آیه های ۲۲، ۳۷ تا ۳۹)

حدیثی وجود دارد که می گوید، زمانی علی بن ابیطالب، پسر عمو و داماد محمد که به سمت چهارمین خلیفه اسلام برگزیده شد، برای رهبری مسلمانان به محلی گسیل شده بود، ولی شمشیر او به گونه ناگهانی شکست. از اینرو، الله فرمان داد تا فرشته جبرئیل برای او شمشیر دولبه آراسته ای به نام «ذوالفقار» از آسمان بیاورد. جبرئیل این شمشیر را به محمد و وی آنرا به علی تحویل داد. این حدیث در سمت چپ یک تصویر چینی که از شمشیر محمد چاپ شده، نوشته شده است.<sup>۴۳</sup>

علی که از بزرگترین قهرمانان جنگی اسلام به شمار می رود، چکامه ای سروده که در عربستان بسیار مشهور است و دلیل شجاعت و دلاوری او در جنگ به شمار رفته است. چکامه یاد شده، به شرح زیر است:

الْبَيْفُ وَالْخَنْجَرُ رِيحَانُونَا  
عَفَانُ النَّزْجِيسِ وَالْأَسْ  
شِرَابُونَا دَمُ الْعُدُونَا  
وَالْجُمُجْمَةُ رَأْسُ الْكَاشِ

گل های ما شمشیر و خنجر هستند  
گل نرگس و شقایق نزد ما هیچ هستند

<sup>43</sup>Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 37.

## علی بن ابیطالب بزرگ درخیم اسلام و شمشیر دودم او



فرتور پالا از هفتگی نامه جمهوری اسلامی و فصلنامه هنر (جلد چهارم، سال ۱۳۶۲ هجری شمسی) برداشت شده و نشریه های یاد شده نیز آنرا از فرتوری که در نمایشگاه باستانی موزه لندن وجود دارد نسخه برداری کرده اند.



آشامیدنی ما خون دشمنانمان می باشد  
جام شرابمان کاسه سر دشمنانمان است.<sup>۴۴</sup>

بین بسیاری از قرآن شناسانی که این کتاب را ارزشیابی کرده اند، عقیده دانشمندی به نام **William Cantwell Smith** بسیار آموزشگرانه است. او می نویسد:

«مسلمانان قرآن را برای آن نمی خوانند که بفهمند آیا آن کلام خداوند است یا نه، بلکه آنها ابتدا باور می کنند آن کلام الهی است و سپس آنرا می خوانند. بدیهی است که این روش اندیشه گری، در درک قرآن تفاوت به وجود می آورد. دانشجویانی که قصد دارند قرآن را یاد بگیرند، باید بدون پیش داوری در باره اینکه آیا برآستی قرآن کلام خداوند است یا نه، آنرا بخوانند تا بتوانند واقعیت آنرا درک کنند. اگر یک فرد غیر مسلمان این کتاب را باز کند و به درونمایه آن نگاهی بیندازد، از خود خواهد پرسید: «مگر چه نکاتی در این کتاب آورده شده که مسلمانان فکر می کنند، آن کلام خداست؟» چنین شخصی نمی تواند درک کند که این پژواک خود آنهاست که این باور را در آنها به وجود می آورد. به گفته دیگر، آنها آنرا کلام خدا می دانند، زیرا پیش از خواندن این باور را در مغز خود کاشته و سپس به خواندن آن پرداخته اند. حال اگر این شخص کتاب قرآن را بدین هدف بخواند که بتواند بفهمد آیا درونمایه آن کلام خداوند است یا نه؟ آن زمان می تواند درک کند که در این همه سده هائی که از عمر اختراع این کتاب می گذرد، بسر مسلمانان جهان چه آمده است؟<sup>۴۵</sup>

در قرآن آیه ای وجود دارد که بین مسلمانان به «آیه شمشیر»، (آیه التسیف) مشهور است. این آیه مشهور که در سوره توبه آمده و نشانگر روان دین اسلام است، می گوید:

<sup>44</sup>Ibid., p. 26

<sup>45</sup>William Cantwell Smith, "Is the Koran the Word of God?" in *Questions of Religious Truth* (New York: Charles Scribner's Sons, 1967), pp. 49-50.

• قِيمَاذَا اسْتَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ وَاقْتُلُوا أَوْلِيَهُمْ  
 كُلَّ مَرْصِدٍ قَبْلِ أَنْ تَأْمُرُوا بِالصَّلَاةِ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَقَبِلُوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۰﴾

«پس چون ماههای حرام بسر آمد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید، ولی هر گاه آنها توبه کنند، نماز برپای دارند و زکات بپردازند، پس از آنها دست بردارید.» (قرآن، ۹۰: ۵)

بنابر آنچه که گفته شد، محمد در بدایت امر و پیش از اینکه از مکه به مدینه فرار کند و در آنجا قدرت را به دست بگیرد، تنها به تازی ها پند و اندرز می داد، ولی زمانی که در مدینه قدرت را به دست گرفت، به کار برد شمشیر پرداخت. به همین دلیل، «آیه شمشیر» به اندازه ای در اسلام اهمیت یافت که این آیه، ۱۲۴ آیه ای که از مسالمت جوئی، گذشت و نیک منشی نسبت به مشرکین دم می زدند، همه را نسخ کرد.

### فرار محمد از مکه به مدینه

پس از ناکامی اندوهبار محمد در طائف و بازگشت او به مکه، روز به روز وضع او در این شهر بیشتر و بیشتر به وخامت گرائید. با درگذشت خدیجه و ابو طالب که هر دو با تمام امکانات خود از محمد پشتیبانی می کردند و گسترش مخالفت بر ضد او، برآستی که زندگی در مکه برایش بسیار طاقت فرسا شده بود. ولی در بحبوحه چنین وضع ناگواری، ناگهان راه حل مطلوبی در سال ۶۲۰ از افق مدینه پدیدار و چاره گشای گرفتاری های محمد شد.

در این سال، یک گروه هفت و یا هشت نفری که همه آنها بجز یک نفر وابسته به تیره خزرج بودند، از مدینه برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکه شدند. محمد با این گروه به گفتگو نشست و اصول دین نوپایش را برای آنها شرح داد. این افراد زیر تأثیر شخصیت محمد قرار گرفتند و به دو سبب به او پاسخ همکاری دادند. بر پایه نوشته ابن اسحق، در شهر مدینه، یهودی های بسیاری وجود داشتند که در زمانی که با تازی ها نبرد می کردند، به آنها گفته بودند به زودی پیامبری پدید خواهد آمد و به آنها کمک خواهد کرد تا بر بت پرست ها پیروز شوند و آنها فکر کردند

محمد ممکن است آن فرد باشد. دیگر اینکه، آنها فکر کردند محمد می‌تواند بین تیره‌های متخاصم خزرج و اوس میانجیگری کرده، آنها را آشتی دهد و با یکدیگر متحد کند و در نتیجه خون و خونریزی را در آن شهر به پایان برساند. در پایان مراسم زیارت خانه کعبه، این گروه به مدینه بازگشت کردند و در باره گفتگوهای خود با محمد و امکان انجام آنها به اندیشه‌گری پرداختند.<sup>۲۶</sup>

در تابستان سال ۶۲۱، آن گروه هفت نفری که در سال پیش با محمد به گفتگو نشستند بودند، همراه پنج نفر دیگر از یاران خود، برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکه شدند. این گروه ۱۲ نفری که ۱۰ نفرشان وابسته به تیره خزرج و ۲ نفرشان وابسته به تیره اوس بودند، نمایندگی بیشتر تازی‌های مدینه را بر عهده داشتند و در باره مشکلات شهر خود با محمد به گفتگو پرداختند و نگر مشورتی او را جویا شدند. پس از اینکه این گروه با محمد گفتگوهای به عمل آوردند و به اسلام گرویدند، قول دادند پیامبری محمد را بپذیرا شوند، از او فرمانبرداری کنند و بر پایه اصول مذهب او از دست زدن به گناه‌های معینی خودداری نمایند. این دیدار در عقبه که محلی است در راه بین عرفات و مینا روی داد و بعدها به «پیمان جنگ»، یا «پیمان نخست عقبه» و یا «پیمان زن» شهرت یافت، زیرا نمایندگان مدینه بدون ورود در جنگ و خونریزی به محمد قول همکاری داده بودند.

هنگامی که این گروه می‌خواستند به مدینه بازگشت کنند، محمد یکی از پیروان مورد اعتمادش به نام «مصعب بن عمیر»<sup>۲۷</sup> که قرآن را خوب می‌دانست و جزء افرادی

<sup>۲۶</sup> John Bagot Glubb, *The Life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day Publishers, 1970), p. 143

<sup>۲۷</sup> «مصعب بن عمیر» از یاران نزدیک محمد به شمار می‌رفت و از نگر جسمی بسیار به او شبیه بود و پرچمداری لشکر او را نیز بر دوش داشت. در جنگ اُحُد «مصعب بن عمیر» در گرم‌ترین نبرد در برابر چشمان محمد کشته شد و چون او با محمد شباهت زیادی داشت، لشکریان قریش با کشته شدن او فکر کردند، خود محمد را از پای در آورده‌اند و از اینرو همه آنها با هیجان زیاد فریادهای هلهله و شادی بر آوردند و خیر کشته شدن محمد را به یکدیگر مژده دادند. این رویداد سبب شد که بین لشکریان محمد هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود آید.



بود که در پیش به حبشه مهاجرت کرده و در آن زمان از آنجا بازگشته بود، همراه آنها روانه کرد تا به آنها قرآن و اصول اسلام را آموزش دهد. نتیجه کار این گروه به اندازه ای موفقیت آمیز بود که در مراسم زیارت خانه کعبه سال بعد (۶۲۲)، یک گروه ۷۵ نفری، شامل ۷۲ نفر مرد و ۳ نفر زن از مدینه برای همکاری با محمد وارد مکه شدند و یکی از آن شب ها به گونه سرّی با محمد دیدار کردند. عباس، عموی محمد که هنوز اسلام نیاورده بود، نخست لب به سخن گشود و به آن گروه گفت، اگر آنها قول دهند از محمد پشتیبانی کنند، او پذیرش خواهد کرد به مدینه بیاید و در بین آنها زندگی کند. رئیس گروه به نام «البارا بن مرور» پاسخ داد، تمام اهالی مدینه آماده اند همانگونه که از زنان خود نگهداری می کنند، از محمد نیز با سلاح های خود حمایت و پشتیبانی نمایند. این موافقت نامه بین محمد و اهالی مدینه، بعدها به «پیمان دّوم عقبه» مشهور شد و راه را برای فرار محمد از مکه به مدینه هموار کرد. هنگامی که خبر پیمان محمد با نمایندگان مدینه در عقبه در مکه شایع شد، دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر او ابوجهل پیشنهاد کرد، هر یک از گروه های وابسته به تیره قریش نماینده ای برگزینند و همگی آنها در یک زمان ضربه ای با شمشیر به محمد وارد آورند تا پیروان او نتوانند هیچ خانواده ویژه ای را متهم به قتل او کنند و از آن انتقام بگیرند. همچنانکه دشمنی بین رهبران مکه و محمد به وخامت بیشتر می گرائید، او به بیشتر پیروانش تکلیف کرد، شهر مکه را ترک گویند و به مدینه بروند تا جایی که تنها خود او، ابوطالب و ابوبکر در مکه باقی ماندند.

دشمنان محمد به درستی پی برده بودند که محمد بر آنست تا به مدینه فرار کند و هرگاه در انجام این کار پیروزی یابد و رهبری آن شهر را به دست بگیرد، برای آنها خطرناک خواهد شد. بنابراین، بر آن شدند تا او را در شهر مکه نگهدارند و در همانجا به زندگی اش پایان دهند. نویسندگان نوشته اند که چون فرار محمد از دست دشمنانش در مدینه کار آسانی نبود، از اینرو، او علی را به جای خود در رختخوابش خوابانید و هنگامی که افراد قریش برای کشتن او آمدند، علی به جای او از رختخواب درآمد و مهاجمین او را رها کردند. بدین ترتیب محمد همراه ابوبکر به گونه پنهانی از مکه فرار اختیار کرد و تا زمانی که افراد قریش در جستجوی او بودند، در غاری در نزدیک کوه ثور که در نزدیکی های جنوب مکه قرار داشت،

پنهان گردید. پس از دو روز پسر ابوبکر که مراقب اوضاع بود، به آنها خبر داد که قریشی ها جستجو برای یافتن او را پایان داده و بنابراین، محمد و ابوبکر غار را ترک کردند و به سلامت وارد مدینه شدند. آیه ۴۰ سوره توبه در این باره می گوید:

• *لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَنْصُرُنِي اللَّهُ مَعًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ*

«اگر شما او را یاری ندهید، الله این کار را انجام خواهد داد. هنگامی که کافران او را همراه یکی از یارانش از مکه بیرون کردند و آندو در غار بودند، او به همراهش گفت: «آندوه به خود راه مده، زیرا الله با ما خواهد بود...»

فرار محمد از مکه به مدینه که در روز ۱۲ ماه ربیع الاوّل (۱۶ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی) انجام گرفت، در تاریخ، «هجرت» نامیده شد و بعدها نخستین سال آغاز تاریخ اسلام دانسته شد و نقطه عطف بزرگی در تاریخ و انمودسازی محمد به پیامبری و اسلام به شمار آمد. آن گروه از پیروان محمد که با او از مکه به مدینه مهاجرت کردند، «مهاجران» و آنهایی که در مدینه ساکن بودند و به اسلام پیوستند، «انصار» نامیده می شوند. بزرگترین دلیل فراخواندن محمد به شهر مدینه، اوضاع و احوال داخلی این شهر بود. بر خلاف شهر مکه که تنها تیره قریش در آن سکونت داشتند، در شهر مدینه، دو تیره متخاصم تازی به نامهای «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی به نامهای «بنی نضیر»، «بنی قینقاع»، و «بنی قریظه» بسر می بردند. برای سالهای متمسادی، دو تیره «خزرج» و «اوس» با یکدیگر کینه خانوادگی داشتند و با هم در نبرد بودند. در این شهر نیز مانند مکه یک قدرت مرکزی و یا حکومتی وجود نداشت و از اینرو، ساکنان مدینه انتظار ظهور فردی را می کشیدند تا آنها را با یکدیگر متحد نماید. برخی از پژوهشگران باور دارند، یهودیانی که در این شهر به سر می بردند، از نگر کشاورزی، صنعت، اقتصاد و فرهنگ از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل بیشتر تازی های این شهر از یهودی ها تنفر داشتند.<sup>۴۸</sup>

بنابراین، یکی از نخستین وظائف محمد در هنگام ورود به مدینه آن بود که در این شهر یک نظم سیاسی به وجود آورد تا پیروان او بتوانند در امنیت بسر برند و

<sup>48</sup> Martin Froward, *Muhammed: A Short Biography* (Oxford, England: One World Publications, 1977), p. 17.

همچنین شهر را از کشمکش هائی که سالها بود بین تیره های گوناگون ساکن آن وجود داشت، نجات بخشید. برای دستیابی به این هدف، محمد قانون اساسی قبیله‌ای دیرین این شهر را لغو کرد و قانون اساسی تازه و مهمی برای مدینه به وجود آورد که بتدریج، دین نوپای او اسلام را به یک امپراتوری جهانی و نیز یک دین جهانی تبدیل نمود. این قانون، شامل مقرراتی درباره آغاز کردن جنگ، پرداختن خونبها و آزادسازی اسیران در برابر پرداخت پول (فدیه) بود. یکی از اصول قانون پیش بینی کرده بود: «در مواردی که طرفین اختلاف قادر نیستند بر پایه اصول پیش بینی شده در این قانون به حل اختلافات خود بپردازند، باید آنرا به الله و پیامبر او واگذار کنند.» بدیهی است که چون واژه الله در این موارد به عنوان موجودی نادیدنی به کار می رود که نه کسی می تواند آنرا ببیند و نه اینکه با او تماسی داشته باشد، بنابراین هر زمانی که محمد ذکری از الله به میان می آورد و کم و بیش همیشه نام خود را در کنار او به کار می برد، هدفش این است که مزایائی را که به الله ویژگی می دهد، خود از آنها بهره برداری کند. به گفته دیگر می توان گفت که در سراسر نوشتارهای اسلامی، واژه الله نام غیر رسمی و غیر مستقیم خود محمد می باشد.

به هر روی، یکپارچه کردن همبودگاه مدینه بدون اختلاف و کشمکش انجام نگرفت. نه تنها بین تیره های یهودی و تازی در مدینه مشاجره و نزاع وجود داشت، بلکه بین گروه های مهاجرین و انصار نیز به سبب اینکه هر یک باور داشتند، بیش از دیگری به اسلام خدمت کرده و باید سهم بیشتری برایشان در نگر گرفته شود، با یکدیگر اختلاف بهم زده بودند. افزون بر آن، گروهی از ساکنان مدینه که «منافقین» نامیده می شدند با دادن هر گونه امتیاز اجتماعی و یا قدرت سیاسی به محمد مخالف بودند. «منافقین» افرادی بودند که در ظاهر وانمود می کردند مسلمان شده، ولی در باطن غیر مسلمان باقی مانده و رهبر آنها فردی بود به نام «عبدالله بن ابی» که فردی بسیار جاه طلب بود و کم و بیش، بیش از ورود محمد به مدینه خود را در جایگاه پادشاهی این شهر قرار داده بود.

محمد، برای یگانه کردن و مهاجرین و انصار، کوشش کرد به سنت دیرین تازی ها که عبارت از «برادری» بود، متوسل شد. ولی بر پایه اصول کیش نوپائی که خود به وجود آورده بود و از جمله آیه ۱۰ سوره حُجرات، این اصل می توانست تنها

بین مسلمانان کار بُرد داشته باشد و نه مسلمانان و غیر مسلمانان. به ویژه آیه ۵۱ سوره مائده می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، یهودی ها و مسیحی ها را به دوستی خود نپذیرید، زیرا آنها دوست یکدیگر هستند و هر کسی از شما که چنین کاری بکند، مانند خود آنها خواهد بود.»

به هر روی، پیوند محمد با یهودی های مدینه بسیار برایش نگرانی آور بود. قانون اساسی مدینه به یهودی های مدینه آزادی داده بود که کیش مذهبی خود را نگهداری و به آن عمل کنند، ولی همچنین از آنها خواسته بود، در صورت لزوم به پشتیبانی از محمد اقدام ورزند. بیشتر یهودی ها بر پایه پیش بینی کتاب مقدسشان انتظار داشتند پیامبر دیگری ظهور کند و سبب نجات و رستگاری آنها شود. محمد کوشش می کرد به آنها بپذیراند که آن پیامبر اوست، ولی یهودی ها مدعی بودند که آن پیامبر از خانواده داود خواهد بود و نه تیره قریش و یا تازی های دیگر و از اینرو، آموزش های دینی محمد را مسخره می کردند و او را یک شیاد می خواندند.

محمد برای اینکه همکاری یهودی ها را نسبت به خود جلب کند، در آغاز کوشش کرد آئین مراسم دینی آنها را برای اسلام پذیرش کند. برای مثال، او ابتدا اورشلیم را برای قبله مسلمانان برگزید و آنها در آغاز، هنگام برگزاری نماز، چهره خود را به سوی اورشلیم می گرداندند و نیز هنگامی که در باره مسافرت خیالی اش به آسمان ها بیهوده گوئی می کرد، اظهار داشت که مبدأ مسافرت او اورشلیم بوده است. همچنین، او روزه مسلمانان را از آئین مذهبی یهودی ها برداشت کرد و روز «یوم کیبور» را که یهودی ها در آن روز به انجام رسم روزه گیری می پردازند، برای مسلمان ها برگزید و حتی نام روزه مسلمان ها را نیز همان نامی که یهودی ها در زبان خود به کار می برند، یعنی «عاشورا» که در گاهنامه عبری ها مفهوم دهم ماه تیشترین را می دهد، تعیین کرد. محمد تمام این اقدامات حيله گرانه را بدین سبب به کار برد که وانمود کند که دین نوپای او با سایر دین های سامی پیوند داشته و در واقع دنباله تکمیلی آنها به شمار می رود. ولی هیچیک از ترفندهای محمد در گرایش یهودی ها

به اسلام کارگر نیفتاد و وی را بر آن داشت که به تاکتیک فریبگرانه همیشگی اش دست بزند و به گونه ناگهانی آیه های ۱۳۶ تا ۱۴۷ سوره بقره قرآن را از سوی الله نازل کند. این آیه ها می گویند، مسلمان ها از این پس به جای اورشلیم باید چهره خود را به سوی مکه بگردانند. همچنین او زمان روزه مسلمانان را تغییر داد و آنرا از روز دهم ماه تیشترین (عاشورا) به تمامی روزهای ماه رمضان تغییر داد و در برابر مخالفت یهودی ها با دین تازه ای که آورده بود، تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که اظهار داشت، این افراد از پذیرش یک دین راستین سرباز زده و اصول و موازین دینی و نوشتارهای مقدس خود را که خود او هم باور دارد از سوی خداوند آمده، نادیده گرفته اند.

مکه یک شهر تجارتي بود و در اطراف و حوالی آن کشاورزی غیر ممکن می بود. ولی مدینه که در ۲۵۰ میلی شمال مکه قرار دارد، بر عکس یک شهر کشاورزی بود که درآمد ساکنان آن از خرما و کشت حبوبات به دست می آمد. در زمانی یهودی ها قدرت سیاسی مدینه را در اختیار خود گرفته بودند و شاید در پایه، همانگونه که آنها در سایر بخش های شبه جزیره عربستان کشاورزی به وجود آوردند، در شهر مدینه نیز آنها نخست به ایجاد کشاورزی دست زده باشند. شهر مدینه دارای سه هزار نفر جمعیت بود که از دو تیره متخاصم تازی «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی «بنی نضیر»، «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» تشکیل یافته بود. گروهی از نویسندگان باور دارند، یهودی ها دست کم از نگر کشاورزی، هنرهای دستی، فرهنگی و اقتصادی از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل، تازی ها از آنها نفرت داشتند و بنا بر این بین یهودی ها و تازی ها نیز اختلاف و کشمکش وجود داشت. اگر چه محمد موفق شد به وضع آشفته سیاسی مدینه و مشکلات سیاسی و مذهبی که مهاجرت او و یارانش به مدینه ایجاد کرده بود سر و صورتی بدهد، ولی چگونگی وضع معیشت پیروان او که با دست های خالی از مکه به مدینه مهاجرت کرده و وسیله ای برای گذران کردن زندگی در اختیار نداشتند، همچنان به شکل مشکل مهمی باقی ماند. چون مکه یک شهر تجارتي بود و پیروان محمد سرمایه و هنری نداشتند که بتوانند بدانوسیله به زندگی شرافتمندانه ای ادامه دهند، از اینرو محمد چاره را در بازگشت به سنت دیرین تازی ها یعنی راهزنی یافت.

## محمد به راهزنی دست می زند

پیروان محمد که همراه او از مکه به مدینه مهاجرت کردند، در فقر و تنگدستی زیاد از اندازه بسر می بردند و مجبور بودند برای گذراندن زندگی، به کارهای سنگین تن در دهند. علی، پسر عمو و داماد محمد، برای ساختمان سازی یهودیان آب حمل می کرد و در برابر هر سطل آب، یک خرما مزد می گرفت و این خوراک فقیرانه را با محمد که پس از فرار به مدینه آهی در بساط نداشت، بخش می کرد. به این دلیل، محمد برای امرار معاش خود و پیروانش به اندیشه افتاد و تصمیم گرفت برای رهایی از تنگدستی خود و یارانش به حرفه و وسیله درآمد طبیعی بادیه نشینان شبه جزیره عربستان که راهزنی و غارت و چپاول اموال و دارائی های کاروان های تجارتنی که در راه به سوریه و یا از آن سرزمین به سایر نقاط از مدینه عبور می کردند، دست بزنند. بدین ترتیب، چون محمد هیچ وسیله ای برای امرار معاش پیروان خود و یا افراد تازه مسلمان شده در اختیار نداشت، به آنها دستور داد به کاروانزنی بپردازند. بنابراین، نخستین افرادی که به اسلام گرویدند، در واقع شغل راهزنی پیشه کردند.

نخستین کوشش مسلمانان برای راهزنی در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) انجام گرفت. بدین شرح که محمد به یکی از پیروانش به نام «عبید بن الحارث» دستور داد، با ۶۰ و یا ۸۰ نفر اسب سوار به کاروان تجارتنی قریش حمله کند و کالاهای آنرا غارت نماید. در این یورش توفیقی بهره راهزنان نشد و آنها با ناامیدی به مدینه بازگشتند. در ماه مارس ۶۲۳، محمد عمویش حمزه را که تنها ۴ سال از خودش بزرگتر بود با ۳۰ نفر مرد به ساحل دریای سرخ گسیل داشت تا به یکی از کاروان های تجارتنی مکه که از سوریه بازگشت می کرد، حمله کند. این کاروان را ۳۰۰ تن از مردان قریش به رهبری ابوجهل دشمن سرسخت محمد، همراهی می کردند و بنابراین، کوشش برای ربودن اموال این کاروان نیز به جانی نرسید و حمزه و مردانش با دست خالی به مدینه بازگشت نمودند.

محمد و پیروانش به هفت راهزنی دیگر دست زدند که هیچیک از آنها به نتیجه نرسید و سبب دل شکستگی محمد و یارانش شد. در چهار مورد از این راهزنی ها خود محمد شرکت داشت و در سه مورد دیگر افراد مورد اعتمادش را به رهبری

راهزنان تعیین کرده بود. دلیل مهمی که سبب شد محمد و پیروانش نتوانند در این راهزنی‌ها توفیقی به دست بیاورند آن بود که مخالفان محمد در مدینه، طرح این راهزنی‌ها را به مردم مکه آگاهی می‌دادند و آنها با پیش‌بینی‌های بایسته خود را از دسترسی راهزنان اسلامی برکنار نگه می‌داشتند.

نخستین راهزنی موفقیت‌آمیز محمد در ژانویه ۶۲۴ انجام پذیرفت. دلیل پیروزی محمد در این راهزنی آن بود که محمد، زمان این راهزنی را یکی از ماههای حرام برگزید. تازی‌ها از دیرباز، چهار ماه (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) را مقدس دانسته و در این ماهها از هرگونه کشمکش و نبردی دست می‌شستند و حتی با دشمنان خود مهر و دوستی می‌ورزیدند. محمد برای پیروزی در این راهزنی به روش غیر شرافتمندانه‌ای دست زد که تا آن زمان در تاریخ تازی‌ها پیشینه نداشت. بدین شرح که ماه «رجب» را که یکی از ماههای مقدس تازیها بود، برای حمله به یک کاروان قریش که از سوریه به مکه کالاهای تجارتهای حمل می‌کرد برگزید، زیرا می‌دانست که قریشی‌ها بنا بر رسم سنتی دیرین تازی‌ها و بمناسبت تقدس این ماهها فکر نمی‌کردند مورد حمله و تجاوز کسی قرار بگیرند و از همین روی برای جلوگیری از خطر و محافظت خود، پیش‌بینی‌های بایسته به عمل نمی‌آوردند. ازدگر سو، محمد می‌دانست که شکستن رسم دیرینه‌ای که برای تازی‌ها جنبه تقدس داشته، کار آسانی نیست و ممکن است پیروانش آمادگی نداشته باشند تا رسم سنتی و تاریخی خود را زیر پا بگذارند و در یکی از ماههای مقدس، دیگران را مورد حمله مسلحانه قرار دهند.

به هر روی، محمد پسر عموی خود «ابو عبیده» را مأمور اجرای این طرح کرد، ولی وی به دلیل بالا از پذیرش اجرای این کار سرباز زد. سپس محمد یکی دیگر از پیروانش را به نام «عبدالله بن جحش الاسدی» برگزید و برای اینکه قصد او پنهان مانده و مانند راهزنی‌های پیشین با شکست روبرو نشود، شمار ۸ تا ۱۰ نفر از یاران مهاجرش را با یک نامه سر بسته و مهر شده در اختیار او قرار داد و به وی دستور داد، مدت ۲ روز به سوی شمال شرقی مسافرت کند و آنگاه نامه مهر شده را بگشاید و بر پایه آموزش‌هایی که در آن نامه آمده رفتار نماید. بدیهی بود که با کاربرد این تدبیر کسی در مدینه نمی‌توانست از نقشه محمد آگاه شود و قریشی‌ها را از جریان آگاه

سازد.

عبدالله بر پایه دستور محمد، مدت دو روز راه رفت و در زمانی که به او دستور داده شده بود، نامه مهر شده را گشود و مشاهده کرد در آن نوشته شده است: «به نام و با کمک الله به نخله (محلّی بین مکه و طائف) برو و در آن محلّ در انتظار کاروان تجارتی قریش باقی بمان. هنگامی که آنها به آن نقطه رسیدند، کاروان را مورد حمله قرار بده و اموال و دارائی های آنها را ضبط کن و با خود به اینجا بیاور. هیچیک از افرادی را که در اختیار داری، به زور وادار به شرکت در این عملیات مکن، بلکه آنها را در اجرای دستورهای من آزاد بگذار.» همه همراهان عبدالله بغیر از دو نفر به نامهای (سعد و عتبّه) که ناپدید شدند موافقت کردند در عملیات راهزنی شرکت جویند. پس از چند روز این دو نفر به مدینه بازگشتند و اظهار داشتند شترهایشان ناپدید شده و آنها در آن مدت در جستجوی شترهایشان بوده اند. به همین دلیل، هنگامی که اموال و دارائی های کاروان غارت شده بین راهزنان تقسیم می شد، این دو نفر از دریافت سهمیه محروم شدند. دلیل اینکه محمد به عبدالله دستور داد همراهانش را در شرکت و یا عدم شرکت در عملیات راهزنی آزاد بگذارد، نشان می دهد که عمل راهزنی محمد در آن زمان با آداب و رسوم فرهنگی تازی ها مغایرت داشته<sup>49</sup> و چون نفس اقدام بسیار خطرناک بوده، از اینرو شرکت کنندگان در آن عملیات می بایستی به گونه داوطلبانه به این اقدام دست می زده اند.

به هر روی، عبدالله به درّه نخله رسید و با کاروانیان قریش که رهبری آنها را فردی به نام «عمر بن الحضرمی» بر دوش داشت و کشمش، چرم و سایر کالاهای تجارتی حمل می کرد و تنها چهار نفر از آن مراقبت می کردند، روبرو شد. یکی از افراد راهزن سرش را تراشیده بود تا وانمود کند که قصد زیارت خانه کعبه را دارد و بدینوسیله اعتماد کاروانیان را جلب کند. بدین ترتیب راهزنان با هدف اینکه در زمان مناسب آنها را مورد حمله قرار دهند، همراهشان به سوی مکه راه افتادند. با توجه به اینکه آن روز برابر با آخرین روز ماه رجب بود، راهزنان با یکدیگر به مشورت نشستند و به این نتیجه رسیدند که اگر حمله به کاروان و نگهداران آنرا به تأخیر

<sup>49</sup>Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, P. 141.



بیندازند تا ماه رجب که از ماههای حرام به شمار می رفت سپری شود، کاروان وارد حریم مکه که آنهم جنبه تقدس داشت خواهد شد و نتیجه ای از تأخیر در حمله به دست نخواهد آمد. از اینرو به گونه ناگهانی به کاروانیان حمله بردند، رهبر آنرا کشتند و دو نفر آنها را اسیر نمودند و تمام اموال و دارائی های کاروان را ربودند و همراه زندانیان به مدینه نزد محمد بردند. نگهبان چهارمی موفق شد از دست راهزنان الهی بگریزد.<sup>50</sup>

این اقدام راهزنی و کشتار در ماه مقدس رجب که خونریزی بر پایه آداب و رسوم فرهنگی تازی ها ممنوع شده بود انجام گرفت، اثر بسیار نفرت بار و نامطلوبی در بین تازی ها به وجود آورد و محمد که متوجه شد مرتکب جنایتی بسیار زشت شده، به وحشت افتاد و ضمن اینکه وانمود می کرد از اقدام عبدالله خشمگین شده اظهار داشت، به عبدالله دستور خونریزی و کشتار در ماه رجب نداده و وی خودسرانه دست به چنین اقدامی زده است. به دنبال این وانمودسازی ناجوانمردانه، محمد از پذیرش اموال و دارائی های غارت شده کاروان خودداری کرد، ولی دو نفر نگهبان اسیر شده قریش را در زندان نگاه داشت تا فرمانی در این باره از آسمان از سوی الله به وی وحی شود. بدیهی است که الله همیشه آماده به خدمت پیامبر محبوبش، هنوز نمرده بود و بیدرنگ به خدمت او درآمد و آیه ۲۱۷ سوره بقره را در باره این جنایت شرم آور نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كَيْدٌ وَوَعْدٌ عَرِيبٌ لِّأُولِي السُّبُوهِ وَالشَّجِدِ الْحَرَامِ  
وَأَخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْيَتْمَانُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَزَالُونَ يَقْتُلُونَ نَفْسًا تَنْزُوهَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ  
إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا فَمَنْ يَزِيدْ دِينَكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَبَّحْهُ وَهُوَ كَمَا يَنْزُلُ عَلَيْكَ خَيِّطًا أَغْمَأْتُهُمْ فِي الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ وَآيَاتِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

« آنها در باره جنگ در ماه حرام از تو پرسش می کنند. بگو: (گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن مردم از راه الله و کفر به الله و پایمال کردن حرمت حرم او و بیرون کردن مردم گناهی است، بسیار بزرگتر و فتنه گری و فساد بدتر از قتل است. کافران پیوسته با شما مسلمانان کارزار کنند تا آنکه هر گاه بتوانند شما را از دین

<sup>50</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 144.

خود برگردانند و هر کس تا زمان مرگ به کفر رو کند، در دنیا و آخرت باطل شده و اهل دوزخ و پیوسته در عذاب خواهد بود.»

با ساختن آیه بالا، محمد خود را از شرم دریافت اموال غارت شده از راهزنی یاد شده در بالا رها کرد و در باره سهم خود از اموال غارت شده در آن راهزنی و سایر راهزنی هائی که او در آینده انجام خواهد داد، الله پیامبر دوست او آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال را به ترتیب به شرح زیر برایش نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ذَاتَ بَيْنٍ وَأَطِيعُوا اللَّهَ  
وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۴۱﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ وَقَدْ يَلْوَسُونَ  
الْفُرْجَانَ وَالْيَتِيمَ وَالْمَسْكِينِ وَآيَةَ السَّبِيلِ

«در باره غنائم (اموالی که در نبردها غارت می شود) از تو پرسش می کنند، بگو: (این اموال متعلق به الله و رسول است، بنابراین از الله بترسید و بین خود اتحاد برقرار کنید. هرگاه شما اهل ایمان هستید، از الله و پیامبرش فرمانبرداری کنید.)»  
«و بدانید که هر چه از انفال به شما می رسد، یک پنجم آن سهم الله و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است....»

بدون تردید، نه کسی خداوند را می بیند و نه اینکه می تواند با او سخن بگوید، ولی پیامبرش تجسم وجودی او بوده و پیوسته در دسترس است. بنابراین به فرمان الله، «عبدالله بن جحش» یک پنجم اموال راهزنی را در اختیار پیامبر الله قرار داد و بقیه را بین خود و سایر راهزنان بخش نمود.

پس از این رویداد، خویشاوندان دونفر نکهبان دستگیر شده کاروان برای پرداخت بهای آزادی زندانیان از مکه وارد مدینه شدند و به محمد مراجعه کردند. او به آنها گفت، دونفر از پیروان او (سعد و عباده) که در آن عملیات درگیر بودند، هنوز بازگشت نکرده اند. هرگاه آنها بوسیله کاروانداران کشته شده باشند، او هم نسبت به دونفر زندانی همین کار را انجام خواهد داد. ولی پس از اندک زمانی آن دونفر به مدینه بازگشت کردند و محمد برای آزادی هر یک از آنها ۴۰ اونس نقره دریافت و آنها را آزاد نمود.

تاریخوسان تازی به این اقدام جنایتکارانه محمد بسیار اهمیت داده و ابن هشام نوشته است رویداد نخله در اسلام برای نخستین بار سبب خونریزی شد. در این

رُخداد، مسلمانان برای نخستین بار اموال دیگران را چپاول و بین خود تقسیم کردند و برای نخستین بار زندانی گرفتند.<sup>۵۱</sup>

رویداد راهزنی نخله و اختراع آیه ۲۱۷ سوره بقره قرآن را می‌توان بزرگترین دلیل شیادی محمد به شمار آورد. چون برای او ممکن نبود تقدس ماه رجب را که با سنت های اخلاقی تازی ها گره خورده بود انکار کند، از اینرو، او با حيله گری هرچه تمامتر کوشش نمود، از راهزنی جنایتکارانه «عبدالله بن جحش» شرم ستانی کند. محمد، اعتراف می‌کند که کشتار در ماه مقدس رجب که سبب شکستن یکی از اصول اخلاقی سنتی تازی ها در این رویداد شده، گناهش کمتر از مخالفت با برخی از اصول اسلامی بوده و به همین دلیل، او دست به این جنایت آلوده است. فریبکاری و حيله گری محمد در پنهان نگهداشتن طرح این جنایت، با دادن نامه مهر شده به «عبدالله بن جحش» و اینکه به او دستور داد نامه را پس از دو روز باز کند، همه نشان از زشت کاری هائی دارد که نه تنها برخلاف فروزه های فردی است که ادعای پیامبری می‌کند، بلکه با ارزش های اخلاقی افراد عادی مردم نیز مبیانت دارد. فراموش نکنیم زمانی که او در مکه بسر می‌برد و هنوز قدرتی بهم نروده بود، خود را مرد خدا می‌خواند که وظیفه اش تنها اندرز گوئی و ارشاد مردم به راه نیک و درست است، ولی هنگامی که به مدینه می‌رسد و در آنجا به قدرت می‌رسد، به ارتکاب این جنایت های هولناک دست می‌زند.

همین آیه ۲۱۷ سوره بقره که محمد در پایان سال ۶۲۳ اختراع کرد، ریشه و بنیاد «جهاد»<sup>۵۲</sup> و یسائبرد مقدس را پایه ریزی کرد و از آن پس به عنوان یکی از مهمترین اصول دین اسلام پابرجای مانده است. به گفته دیگر، شمشیری که این آیه از غلاف بیرون کشید، هنوز به غلاف بازنگشته است. سرشت تروریستی جهاد در هیچیک از اصول اسلام بیش از تئوری جهاد آشکار نیست. شیره مفهوم جهاد آنست که هر کسی

<sup>51</sup>Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145; W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman* (Oxford, England: Oxford University Press, 1961), p. 109.

<sup>52</sup>به فرنام جهاد (جنگ مقدس) در فصل دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

که برای اسلام نبرد کند، چه در هنگام جهاد زندگی گوید و چه زنده بماند، به دریافت شکوهمندترین پاداش ها افتخار خواهد یافت. هر فردی که برای اسلام و در راه الله شمشیر بکشد، فرآورده کشت خود را بدون تردید خواهد دَرُوید. اگر فرد مسلمان در جنگ پیروز شود، او اموال و دارائی و حتی همسر انسان کشته شده (قرآن، ۲۴: ۴) را مالک خواهد شد که با هیچ منبع درآمدی قابل مقایسه نیست و هرگاه در جنگ کشته شود، بیدرنگ از گناهان خود پاک شده و در بهشت، مورد پذیرائی حوریانی که دست جنّ و انس به آنها نرسیده قرار خواهد گرفت. (قرآن، ۴۴: ۵۴ و ۵۵: ۶۵). بنابراین، شمشیر کلید بهشت و دوزخ است. «پاول فرگوسی» نویسنده کتاب *Jihad in the West* می نویسد: «تروریسم اسلامی که ما امروز فهمیده ایم همان جهاد دینی مسلمانان می باشد، با نبردهای مقدّس اسلامی که بیش از ۱۳۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان آغاز شد، پیوندهای تنگاتنگ دارد. این نبردها که ابتدا در عربستان جوشش کرد، در خلال ۱۳ سده بعد به خاور میانه، اروپا، افریقا و آسیا گسترش یافت و اکنون در کشورهای امریکای شمالی و جنوبی کاربرد پیدا کرده است.»<sup>۵۳</sup>

نکته جالب آنست که پیش از ظهور اسلام، حمله یکی از تیره های پادیه نشین شبه جزیره عربستان بر ضدّ تیره دیگر برای غارت و چپاول اموال و دارائی های آن «رزیه» نامیده می شد. حتی اگر دو طایفه تازی با یکدیگر پیوندهای دوستانه داشتند، پیوندهای نزدیک آنها در سالهای بعد ممکن بود به سردی گراید و بین آنها «رزیه» روی دهد. با ظهور اسلام، اصطلاح «جهاد» جانشین «رزیه» شد و با پا گرفتن این دین «جهاد» به اقدام گروه مذهبی مسلمان بر ضدّ افرادی که عضو این گروه نبودند، به کار برده شد.

همچنانکه جمعیت مسلمانان جهان رو به افزایش نهاد، تمایلات تهاجمی مسلمانان به فراسوی همبودگاه های اسلامی نیز رشد کرد و در آنها خوی چیرگی بر جهان را شکوفا ساخت. همین فروزه مذهبی «جهاد» بود که نیروهای تازی هارا به جنبش در آورد و سبب شد که آنها کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری مذهبی

<sup>53</sup>Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 15.

گسترده ای پیردازند که از اقیانوس هند و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود سیحون و پنجاب در شرق گسترش یافت. بدون تردید می توان گفت که بدون وجود و کاربُرد تئوری «جهاد» ایجاد چنین امپراتوری گسترده ای غیر ممکن می بود.<sup>۵۴</sup>

### راهزنی موفقی که به جنگ بدر منتهی شد

هنوز شش هفته از رویداد شرم آور نخله نگذشته بود که جاسوس های محمد به او آگاهی دادند یک کاروان تجارتي وابسته به ساکنان مکه با ثروتي کران از سوريه در حال بازگشت به مکه مي باشد. کالاهای تجارتي این کاروان که بوسیله ۱/۰۰۰ شتر حمل می شد، ۵۰/۰۰۰۰ دینسار ارزش داشت و بیشتر بازرگانان مکه در آن سرمایه گزاری کرده بودند. رهبری این کاروان را «ابوسفیان بن حرب» برجسته ترین مرد مکه و دشمن سرسخت محمد بر دوش داشت و در حدود هفتاد نفر از این کاروان نگهداری می کردند. راه کاروانروی بین مکه و مدینه از سلسله کوهها و دریا می گذشت. رهودن این کاروان برای محمد و پیروان تنگدست و فقرزده اش که همراه وی از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، یک فرصت طلائی به شمار می رفت تا آنها را از تهیدستی و مسکنت نجات بخشد. به مجرد اینکه محمد این خیر را دریافت کرد، پیروانش را فرا خواند و به آنها گفت: «کاروانی که وابسته به قریش می باشد و سرشار از ثروت است، در راه می باشد، خود را برای حمله به آن آماده کنید، شاید الله کالاهای پر بهای آنرا بهره شما گرداند.»<sup>۵۵</sup>

نه تنها آنهایی که اسلام آورده بودند، بلکه بسیاری از تازی های مشرک و بت پرست نیز با شنیدن این خبر از زبان محمد، داوطلب حمله به آن کاروان و ربایش اموالش شدند. تازیان بت پرست، آنچنان شور شرکت در این راهزنی و ربایش اموالش را داشتند که حتی برخی از آنها اسلام آوردند. این رویداد آشکارا نشان

<sup>54</sup> W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman*, p. 109.

<sup>55</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145.

می دهد که هدف آنهایی که دور محمد گرد آمده بودند، دستیابی به مزایای دنیوی و مال و منال بود و نه گرایش های مذهبی. به همین سبب گفته شده است که تازی ها بین غارت و چپاول اموال مردم و ربایش زنهای آنها تفاوت قائل نبودند و این هر دو را یکی می دانستند.

با توجه به اهمیتی که این کاروان از نگر ثروت داشت، در حدود میانه های ماه رمضان سال دوم هجری، محمد بزرگترین نیروئی را که در اختیار داشت برای حمله به کاروان یاد شده و ربایش اموال آن ویژگی داد. نیروی او شامل ۳۰۵ مرد و ۷۰ شتر بود. ابوسفیان از دستور محمد آگاهی یافت و مسیر کاروان را به سمت دریا منحرف کرد. در شهر مکه نیز، طرح کاروانزنی محمد فاش گردید و ساکنان مکه ارتشی در حدود ۱/۰۰۰ مرد، ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ اسب برای رویارویی با محمد ترتیب دادند. انگیزه این نبرد برای اهالی مکه انتقامجویی از مسلمانان به سبب خونریزی در رویداد نخله و برای مسلمانان، غارت و چپاول و ربایش اموال کاروان ساکنان مکه بود که نیروی نگهبانانشان بمراتب از نیروی مسلمانان ناتوان تر به نگر می رسید.<sup>۵۶</sup>

در شب ۱۷ ماه رمضان، دوارتش متخاصم قریش و مسلمان در وادی بدر که در ۱۱ میلی جنوب غربی مدینه بود، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. خیمه ای با شتاب در محلی که مسلمانان آرایش گرفته بودند، برای محمد برپا شد و شتری نیز آماده گردید تا هرگاه مسلمانان شکست خوردند، وی به مدینه فرار کند. پهنه نبرد، دشتی بود که چندین چاه آب در آن وجود داشت. برپایه آموزش های افراد محلی، محمد بهترین آن چاهها را در اختیار گرفت و بقیه را ویران کرد. این کار مسلمانان را در موقعیت مطلوبی قرار داد و سبب ناراحتی و زیان بزرگی برای قریشی ها شد. مسلمانان همچنین از مزیت قرار داشتن در یک زمین سخت بهره می بردند، در حالیکه ارتش قریش در زمین سستی که از شن های ساحلی تشکیل شده بود نبرد می کردند. هنگام درگیری دوارتش، باد شدیدی وزیدن گرفت و شن ها را به سر و روی قریشی ها پاشانید و سبب شد که بسیاری از افراد برجسته آنها، از جمله ابوجهل

<sup>56</sup> W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman*, p.121.

که سرسخت ترین دشمن محمد بود، کشته شوند. افزون بر آن بین افراد ارتش مکه اتحاد و همکاری بایسته وجود نداشت و این امر در شکست آنها بسیار مؤثر بود. بر پایه این فرموده‌ها، ارتش ۳۰۰ نفری محمد، لشکریان بمراتب نیرومندتر مکه را شکست دادند و بین ۴۵ تا ۷۰ نفر از آنها از جمله رهبران را کشتند و ۶۸ نفر آنها را اسیر کردند و تنها ۱۴ کشته بر جای گذاشتند.

در نتیجه شکست مکیان، اموال زیادی به چنگ مسلمانان افتاد و مبالغ هنگفتی نیز در برابر آزادی اسیران جنگی بهره آنها شد، زیرا بسیاری از افراد اسیر شده از بازرگانان ثروتمند مکه بودند و در برابر آزادی خود پول کلانی به مسلمانان پرداخت کردند. بیشتر آیه های سوره انفال قرآن به چگونگی تقسیم اموالی که مسلمانان در نبرد بدر غارت کردند، ویژگی داده شده است. زیرا پس از پایان جنگ بدر، در باره تقسیم اموال غارت شده بین مسلمانان اختلاف به وجود آمد. آنهایی که در نبرد شرکت کرده و دست به کشتار و خونریزی زده بودند، ادعا داشتند که سلاح های افراد کشته شده حق آنهاست و آنهایی که در هنگام نبرد مشغول محافظت از جان محمد بودند و نه توانسته بودند کشتار کنند و نه اینکه فرصت غارت و چپاول اموال کشته شدگان و اسیران جنگی را پیدا کرده بودند، باور داشتند مانند آنهایی که در جنگ کشتار کرده اند، سزاوار دریافت سهم بایسته از اموال غارت شده هستند. سرانجام محمد دستور داد تمام اموال و دارائی های غارت شده اموال افراد کشته و اسیر شده و نیز پولهایی که در برابر آزاد کردن زندانیان گرفته شده بود، همه در یک مکان جمع آوری و به گونه مساوی بین مسلمانان تقسیم گردد. ولی پیش از انجام این کار یک پنجم اموال غارت شده بر پایه متون آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال در اختیار محمد قرار گرفت.

به گونه پالیده باید گفت که تازی های بادیه نشین و بت پرست، از تعایلات و گرایش های مذهبی بدون بهره بودند و از نگر روانی به نیروهای متافیزیکی باور نداشتند، بلکه انگیزه آنها در اسلام آوری، غارت و چپاول اموال دیگران، شور مال اندوزی و دستیابی به رفاه دنیوی بود. به همین دلیل، بسیاری از آنها در ظاهر پذیرای اسلام شدند ولی در واقع نه به اسلام معتقد بودند و نه اینکه آداب و رسوم مذهبی آنرا مورد عمل قرار می دادند و اگر امکانات آنها ایجاب می کرد، آماده بودند

به همان آسانی که به دین ثروت زای اسلام - که با شتاب آنها را به ثروت و مکننت رسانیده بود - درآمده بودند، به همان سادگی و آسانی نیز آنها را سازند.<sup>۵۷</sup> پس از درگذشت محمد این موضوع در عمل به اثبات رسید، زیرا طوایف و قبایل تازی یکی پس از دیگری از اسلام برگشتند و در واقع تنها کار ابوبکر در مدت دو سال و سه ماه خلافت پس از درگذشت محمد، برگرداندن تازی ها به اسلام بود که این کار را بوسیله یکی از سرداران خونخوار مشهور تازی به نام خالد بن ولید با غایت ستمگری به مورد اجرا گذاشت. نبردهائی که ابوبکر در راستای بازگرداندن تازی ها به اسلام انجام داد «جنگ های رده» و طوایف و قبایلی که از اسلام بازگشتند، «اهل رده» در تاریخ به ثبت رسیده است.



# فصل دوم قرآن

## قانون اساسی مقدس دین اسلام

این عرب بینواتا آن اندازه نابخرد بود که می خواست ما را وادار کند از او بپذیریم که او از زبان خدا با ما سخن می گوید.  
(لرمنتوف) Lermontov

### ساختار قرآن

نام قرآن از واژه عربی فعل قرء گرفته شده است. قرآن از نگر حجم کم و بیش با عهد عتیق برابر می باشد. قرآن و یا قانون اساسی اسلام، دارای ۱۱۴ فصل است که سوره نامیده می شود. سوره یک واژه عبری است که معنی ردیفی از سنگ های دیوار را می دهد و بنا بر این در همانندسازی در قرآن مفهوم ردیفی از نوشتارهای قرآن را دارد. محمد ادعا می کرد که ۸۸ سوره قرآن زمانی که او در مکه اقامت داشته و ۲۶ سوره آن پس از فرار او از مکه به مدینه به او وحی شده است. سوره های مکی دارای آهنگ ملایم و انسانی یک اندرزگوی شکیبیا و واعظ نیک سیرت است که در ۱۳ سالی که او در مکه سکونت داشته نوشته شده و سوره های مدنی در ۱۰ سالی که

اوپس از فرار از مکه در مدینه به فرمانروائی رسیده نگارش یافته شده است. سوره های مدنی بر خلاف سوره های مکی سخن از کشتار بیرحمانه (قرآن: ۶۱: ۳۳)، گردن زدن و بریدن اعضای بدن کافران و ملعونین می راند. نکته جالب آنجاست که بسیاری از سوره های انسانگرایانه مکی، بعدها بوسیله سوره های نرمش ناپذیر و خونریز مدنی نسخ شده است. برای مثال، گفته شده است که آیه ۵ مشهور سوره توبه می گوید: «بت پرست ها را هر کجا یافتید، بکشید»، شمار ۱۲۴ آیه را که فرمان تحمل، نرمش و بردباری می دهد، نسخ کرده است.<sup>۵۸</sup>

هر سوره ای به آیه بخش شده و تمام قرآن دارای کم و بیش ۶۲۲۰ آیه بوده که برخی از آنها دارای بیش از ۲۰۰ آیه و بعضی از آنها دارای ۳ تا ۵ آیه است. گفته شده است که تمامی قرآن دارای ۷۷۹۳۴ و بنا بر نوشته نویسندگان دیگر ۷۹۹۳۴ حرف است. همچنین قرآن به ۳۰ بخش تقسیم شده که مسلمانان خردباخته بتوانند در ماه رمضان هر روز یک بخش آنرا بخوانند تا روز سی ام ماه پایان پذیرد. کتاب قرآن برای نخستین بار به زبان عربی در سال ۱۵۳۰ در رم به چاپ رسید.<sup>۵۹</sup> نخستین برگردان آن به زبان فرانسه در سال ۱۶۴۷ انجام گردید و برگردان آن به زبان انگلیسی از روی نسخه فرانسه در سال ۱۶۵۷ به عمل آمد.

ساختار قرآن نه بر پایه تاریخ به اصطلاح وحی ترتیب یافته و نه موضوع درونمایه های آن، بلکه بیشتر سوره ها از ابتدا تا انتها بر اساس شماره آیه ها نظم گرفته است. هنگامی که یک خواننده آشنا به نوشتارهای ابراهیمی این کتاب را می خواند، در می یابد که درونمایه آن همان مطالب و داستان هائی است که در آن نوشتارها آمده است.<sup>۶۰</sup> بیشتر مطالب قرآن از نوشتارهای عادی کلیمی ها که جنبه

<sup>58</sup> Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 115.

<sup>59</sup> Anis A. Shorosh, *Islam Revealed* (Nashville, U.S.A.: Thos Nelson Publishers, 1988), p. 26.

<sup>60</sup> Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, ed. and trans. *What the Koran Really Says* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 119.

وحی نداشتند و به ویژه تالمود برداشت و بکرات در این کتاب دوباره و چند باره تکرار شده است. کتاب قرآن سرشار از تضادها و اشتباهات تاریخی و علمی است. افزون بر آن، الله و کتاب قرآن، رفتارهای غیر اخلاقی از قبیل دروغگوئی، دزدی، نیرنگ، فریب و حيله گری، برده داری، تجاوز جنسی، زجر و شکنجه و تروریسم را مجاز بر می شمارند.<sup>61</sup> اگر فردی بدون احساس ایمان مذهبی به خواندن و فهمیدن مطالب این کتاب بپردازد، بدون تردید دچار گیج مغزی شده و به این باور می رسد که این کتاب بوسیله چند نفر و یا دست کم دو نفر و در دو مکان جغرافیائی گوناگون نوشته شده است.

محمد، نویسنده قرآن با نخوت و غروری نابجا، بکرات این کتاب را کلمات الله شناختگری کرده، آنرا ستایش می کند و با تأکید و کاربرد عبارات گوناگون، مزایای آنرا یکی یکی بر می شمارد. او لاف می زند که این کتاب شکوهمندی است (۸۷: ۱۵) که بر روی لوح محفوظی (۲۲: ۸۵) در مخزن کتب آسمانی (۴: ۴۳) نقش بسته است. او می افزاید، مطالب این کتاب بهیچوجه تقلیدپذیر نیست. (۱۵: ۱۱، ۳۸: ۱۰، ۲: ۲۱، ۹۰: ۱۷)، در هیچ زمانی قابل تغییر نیست (۱۱۵: ۶، ۲۶: ۱۸، ۶۴: ۱۰)، هیچگونه ریائی در آن وجود ندارد (۱: ۱۸) و از هر گونه تناقضی تهی است (۴: ۸۲). این کتاب از سوی الله خردآگاه (۳۷: ۱۳، ۱: ۱۱) آمده و شفای دل و رحمت الهی است (۸۴: ۱۷). محمد می گوید، کتاب قرآن آنچنان نفوذگذار است که خواندن آن سبب به لرزش در آوردن پوست بدن فرد با ایمان می شود (۲۴: ۳۹) و اگر بر کوه نازل شود، از ترس الله به دو نیم شده و فرو می ریزد. جنها که موجوداتی نیمه انسان و نیمه غیر انسان هستند: هنگام شنیدن آن در برابر عظمتش به سجده افتادند (۱: ۷۲). هیچ چیزی در روی زمین و یا در آسمان وجود ندارد که در کتاب قرآن نیامده باشد (۷: ۲۷ و ۷: ۱۱، ۶۱: ۱۰، ۵۹: ۳، ۶: ۳۴). آدم ناپاک نباید به قرآن دست بزند (۷۸: ۵۶)<sup>62</sup>

Charles Cutler Torrey<sup>63</sup> در پژوهش با ارزشی که درباره اسلام به عمل

<sup>61</sup>Craig Winn, *Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. xvii.

<sup>62</sup>Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran* (United Kingdom: Reading, 1995), pp. 61-62.

<sup>63</sup>Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Kitab Publishing House, Inc., 1968), pp. 1, 2, 7, 54.

آورده، می نویسد، پیامبر عرب خودش اعلام داشت که اسلام زاده راستین تورات و انجیل می باشد. بدون تردید می توان گفت، نخستین اثری که از خواندن قرآن در خواننده آن می نشیند آنست که محمد، اصول و موازین اسلام را از یهودیان حجاز دریافت کرده است. اصول و احکامی که برگ های نخستین قرآن را پر کرده اند، عبارتند از: روز قیامت، بهشت و دوزخ، کتاب آسمانی، وحی بوسیله فرشته جبرئیل، مزایای پیروی از انجام امور مذهبی و غیره، که به گونه کامل از نوشتارهای مقدس یهودی ها و کلیمی ها گرفته شده است. واژه «الله»، و یا «خدا» که زیربنای فرهنگ اسلام را تشکیل می دهد، پیش از ظهور اسلام و محمد، در بین پادیه نشینان عربستان بسیار معمول بوده است. برای مثال، بر پایه نوشته Torrey یکی از چکامه سرایان عرب به نام «زوهیر» از خط ۲۷ به بعد معانیات می سراید:

آنچه را که در دلت وجود دارد از الله میوشان،  
 او از تمام گفتار و کردار تو آگاهست، چیزی را از او پنهان مکن.  
 پاداش تو از الله ممکن است دیر و زود داشته باشد، ولی از بین نخواهد رفت  
 زیرا، روز قیامت و یا انتقام با شتاب خواهد آمد.

و یا اینکه در سطر ۱۹ کتاب دیوان که بوسیله Ahlward ویراستاری شده، التبیق می سراید:

«زیرا الله به هیچ فردی زیان نخواهد رسانید.»

هنگامی که Noldoke در باره پوچی کتاب قرآن سخن می راند، می نویسد:

«احترام بی نهایتی که مسلمانان برای قرآن قائل هستند، به آنجا می رسد که آنها با اطمینان بیش از اندازه می گویند، این کتاب کلام الهی است. یعنی اینکه قرآن یک کتاب جهان خدائی بوده و در نتیجه ابدی و غیر قابل تغییر است. البته، برخی از دانشمندان علوم الهی با نهایت قدرت به این عقیده اعتراض کردند و اظهار داشتند،

کتاب کساوکی که از واژه ها و مطالب یهوده ترکیب یافته و سرشار از باورهای متضاد و متناقض می باشد، چگونه می تواند کلام الهی به شمار رود. ولی دانشمندان علوم الهی اسلام هنوز زنده بودند و هرگاه قادر نمی بودند با سفسطه و پشت هم اندازی، یهوده گوئی های قرآن را با تفسیرهای اختراعی خود، مفهوم و وجود تازه ای دهند و مخالفانشان را به کفر و بیدینی و خداشناسی محکوم کنند، پس وجودشان چه زمانی می توانست به کار آید؟»<sup>۶۴</sup>

Jane Dammen McAuliffe در پژوهش پویائی که در این راستا زیر فرنام *Quranic Hermeneutics* به عمل آورده، گفتار Noldoke را به خوبی و روشنی تأیید می کند.<sup>۶۵</sup> او در نوشتار خود به شرح تئوری «محکمت» و «متشبهات» که بوسیله طبری برای تفسیر قرآن به کار رفته، می پردازد. بنا بر باور طبری، محکمت آیه هائی هستند که دارای مفاهیم روشن و استوار بوده و تنها یک تعبیر دارند، مانند احترام به یگانگی ذات خدا و احترام به پدر و مادر. ولی متشبهات آیه هائی هستند که اگرچه از نگر واژه متفاوتند، معانی آنها با یکدیگر شبیه هستند و تفسیرهای گوناگون می توان برایشان به کار برد. محکمت را دانشمندان اسلامی می توانند درک کنند، ولی متشبهات را بغیر از الله هیچکس دیگر نمی تواند بفهمد. هر گاه چنین باشد باید از این شیادان خردریا پرسش کرد، پس چرا چنین آیه هائی برای افراد بشر نازل شده است؟

طبری این بحث سفسطه نهاد را برای پنهان کردن یهوده گوئی های قرآن، بر پایه آیه ۷ سوره آل عمران اختراع کرده که می گوید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ ۚ وَآيَاتٌ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ  
فَلَوْ يَهْمُ زَيْجٌ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْبَيْعَةِ وَأُخَرُ تَأْوِيلَهُ ۚ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

<sup>64</sup> Theodor Nöldeke, "The Koran," in *The Origins of the Koran*, ed. Ibn Warraq (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 63.

<sup>65</sup> Jane Dammen McAuliffe, "Quranic Hermeneutics: The Views of at-Tabari and Ibn Kathir," in Andrew Rippin, ed. *Approaches to the History of the Interpretation of the Qur'an* (Oxford: Clarendon Press, 1988), pp. 51-52.

«اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد که برخی از آنها آیات محکم است که آنها اصل و پایه سایر آیات خواهند بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل است، از پی کشف موارد پنهان شده در آیه بروند. ولی بغیر از الله هیچکس از آن موارد آگاهی ندارد....»

بر پایه تفسیر طبری و فقهای اسلام، بخش نخست آیه بالا که می گوید: «اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد» از جمله «محکّمات» قرآن است، زیرا معنی و مفهوم آن روشن و قسابل درک بوده و یک تفسیر بیشتر ندارد. ولی بقیه آن از «متشبهات» است، زیرا موضوع آن دارای مفاهیم گوناگون بوده و روشن نیست «میل به باطل چیست؟» «موارد پنهان شده در متن آیه کدامند؟» و «آنچه که تنها الله از آنها آگاهی دارد»، چه مواردی می باشند؟ از اینرو این بخش از آیه چون می تواند تفسیرهای گوناگون داشته باشد به اصطلاح فقهای اسلامی از «متشبهات» قرآن به شمار می رود.

نویسنده این کتاب باور دارد، از بحث بالا دست کم دو نتیجه می توان برگرفت: یکی موضوع دادگری الله و دیگری برداشتی که هر انسان با خردی می تواند از متن کلی آیه داشته باشد. در باره موضوع دادگری الله باید گفت، خدای دژنهادی که محمّد در مغز بیمارگونه اش اختراع کرده تا آن اندازه دادگر می باشد که در کتابش آیه هائی وارد کرده که بغیر از خودش هیچکس توان فهم آنها را ندارد. با این وجود، الله افرادی را که به دستورات و فرامینش در قرآن عمل نکنند در آتش دوزخ کیاب و بدنشان را پودر خواهد کرد. دوّم اینکه هر گاه مسلمانان جهان کتاب قرآن را با دقت بایسته و برای درک و فهم متون آن بخوانند به آسانی داوری خواهند کرد که سراسر متون قرآن را «متشبهات» که یک واژه ادبی برای «مزخرفیات» است تشکیل می دهند. در اینصورت مسلمانان ناچار در برابر دو گزینه قرار خواهند گرفت: یکی اینکه همانگونه که روش و عادت همه مسلمانان جهان می باشد، درونمایه بیهوده کتاب قرآن را از روی ایمان پذیرش نموده و خود را درگیر معانی متون و مفاهیم آن نکنند و یا اینکه درونمایه آنرا «متشبهات» دانسته و با واژگون کردن آن به زباله دانی هجوّیات تاریخی، نیوند انسانی خود را از اسارت خرافه پرستی و ماندگی ذهنی نجات بخشند.

## حقوق بشر در قرآن

یگانه عاملی که به انسان امکان زیستن در همبودگاه بشری می دهد تنها حقوق انسانی او به عنوان یک موجود زنده است. فرهنگ و تمدن بشر حتی برای حیوانات نیز قائل به حقوق شده است. حقوق حیوانات از آموزش های فیثاغورث، فیلسوف و ریاضی دان شهیر یونانی سده ششم پیش از میلاد آغاز شده و نخستین بار در سال ۱۶۴۱ بوسیله مهاجران انگلیسی در مستعمره ماساچوست آن زمان و سپس در بریتانیا در سال ۱۸۲۲ به شکل قانون در آمده است.

دانشمندان علوم اجتماعی، حقوق بشر را ذاتی انسان دانسته و آنرا از طبیعت ناشی می دانند و نه اصول و مقررات اجتماعی. به گفته دیگر این دانشمندان باور دارند، حقوق بشر بوسیله خود او و یا همبودگاهی که در آن بسر می برد ایجاد نشده، بلکه هنگامی که او از زهدان مادر یا به یمنه هستی گذاشته، حقوق بشر با وجودش آمیخته بوده است. حقوق بشر در منشور مگنا کارتا (۱۲۱۵) و منشورهای حقوق بشر در انگلستان در سال های ۱۶۲۸ و ۱۶۸۹ ریشه داشته و در مشهورترین پیمان های تاریخی جهان مانند اعلامیه آزادی امریکا (۱۷۷۶)، قانون اساسی امریکا (۱۷۸۹) و بویژه نخستین منشور اصلاحی قانون اساسی این کشور (۱۷۹۱) پیش بینی شده و بوسیله اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده، مورد تأیید قرار گرفته است.

فرآیند آنچه که در بالا گفته شد آنست که اگر حقوق بشر را از فراتش انسان حذف کنیم، وجود او در همبودگاه بشر با گیاه تفاوتی نخواهد داشت. ولی اگر چه آیه ۵۹ سوره می گوید، «وَلَا زُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابِ الْمُبِينِ» یعنی «هیچ خشک و تری نیست که در قرآن نیامده باشد»، چون متون این کتاب در رسوم و آداب بادیه نشینی تازی های پیش از سده هفتم میلادی ریشه دارد، وجود و حقوق بشر را ندادیده گرفته و تنها روی وجود الله تکیه نموده و تمام هنجار هستی را در وجود او پیالیده کرده است. محمد در قرآن از «الله» برای مصرف خود هیولای دیو خونی ساخته که در فراسوی زمان و مکان بسر می برد، تمام مخلوقات روی زمین را برای ستایش و وجود خود آفریده و روان هر مسلمانی از ترس و هراس از او در وحشتی

همیشگی و پایان ناپذیر بسر می برد. این هیولای خودپرست پیوسته در هر آیه‌ای از قرآن خود را با غروری فراسوی پندار می ستاید و از عظمت و بزرگی نامحدود خود سخن می راند. ولی با وجود اینهمه فروزه های پر منشانه و فراسوی پندار مغزش آنچنان کوچک و فرو نهاد است که در آیه ۵۶ سوره الذاریات می گوید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾

«من جن و انس را تنها برای آن آفریدم تا مرا پرستش کنند.»

با توجه به اینکه در سده هفتم که اسلام به وجود آمد، هیچگونه آزادی فردی و یا حقوق بشر، شامل آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی مطبوعات و حتی آزادی اندیشه در شبه جزیره عربستان وجود نداشت، بدیهی است که در قرآن و اسلام نیز نشانه‌ای از چنین آزادی هائی نمی توان دید. آیه ۲۶ سوره احزاب تکلیف حقوق و آزادی های بشر را در اسلام یکسره کرده و می گوید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ظَلَمَ ظَلَمًا مُبِينًا ﴿۲۶﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که اله و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول ند، دانسته به گمراهی افتاده است.»

اصل سوم اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ اعلام می دارد: «قدرت سلطه از ملت ها ناشی می شود. هیچ فرد و یا گروهی نمی تواند به انجام عملی که از حق یاد شده ناشی نشده باشد، دست بزند.» ولی این جانور خودخواه پنداری اسلام که خود آفریننده حقوقش در قرآن بوده می گوید: «... الله قدرت خود را به هیچکس تفویض نمی کند.» و بنا بر این، اسلام و قرآن آنچه را که وابسته به حقوق بشر باشد انکار می کند.

اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸، خدا و سایر دگانداران امور دینی را از حقوق و مزایای ستمگرانه‌ای که برای زجر و شکنجه کردن افراد بشر به نام خدا در غرب برای خود قائل شده بودند سلب نمود، ولی چون اله در آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... الله به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاه است...» مسلمانان نمی توانند در باره حقوق بشر هیچ ادعائی بکنند. مردم متمدن دنیا به حقوق بشر مانند خود زندگی احترام می گذارند و برای



آن ارج قائل هستند، ولی اسلام و همبودگاه های اسلامی با اعلامیه های حقوق بشر مخالف هستند و کنفرانس اسلامی در شهر جدّه در سال ۱۹۷۹، پیش نویسی را برای یک اعلامیه حقوق بشر اسلامی به وجود آورد که از اصول و موازین نابخردانه کتاب قرآن و احادیث اسلامی برداشت شده است. در قرآن آیه هائی وجود دارد که در باره حقوق فراسوی پندار الله سخن می گویند. پاره ای از آنها به شرح زیر می باشند:

هر چه در زمین و آسمان هاست ملک الله است و او به همه چیز احاطه و آگاهی کامل دارد. (قرآن، ۲: ۱۲۶)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۱۳۰﴾

هر چه که در آسمان ها و زمین است با همه آثار وجودش به رغبت و اشتیاق و به اکراه و الزام شب و روز به طاعت الله مشغول است. (قرآن، ۱۳: ۱۵)

در احادیث اسلامی نیز شماری حدیث وجود دارند که تأکید می کنند، هر چه که در دنیا وجود دارد به الله و پیامبرش تعلق دارد و مسلمانان برای تصمیم گیری در امور زندگی خود و اداره آن هیچگونه حقی ندارند. به گفته دیگر، اسلام یک گزینه اختیاری نیست که افراد مردم در انتخاب و پذیرش آن آزاد باشند، بلکه باید با زور به افراد مردم تحمیل شود. حدیث های زیر تنها نمونه و نهادی از آن احادیث می باشند.

محمد گفت: «به من فرمان داده شده است با مردم تا آن اندازه نبرد کنم تا بگویند، (هیچکس به غیر از الله نیاید پرستیده شود)، و هر کس بگوید، (هیچکس به غیر از الله نیاید پرستش شود)، جان و مالش بوسیله من در امان خواهد بود، البته بغیر از کسی که به اسلام تن در نمی دهد و حساب او با الله خواهد بود که یا او را ببخشد و یا مجازاتش کند.»<sup>۶۶</sup>

محمد به کلیمی ها گفت، «شما باید بدانید که کره زمین به الله و پیامبرش (محمد)

<sup>66</sup> *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammad Khan (New Delhi: Kitab Bhavan, 1966), vol. 4: 196.

تعلق دارد و من بر آنم که شما را از این سرزمین (شبه جزیره عربستان) بیرون برانم، بنابراین اگر کسی بین شما زمینی دارد مجاز است آنرا بفروشد در غیر اینصورت شما باید بدانید که کره زمین به الله و پیامبرش تعلق دارد.<sup>۶۷</sup>

آخرین سخنان محمد در بستر مرگ عبارت بودند از: «مشرکین (غیر مسلمانان) را از شبه جزیره عربستان دور بریزید.»<sup>۶۸</sup>

بدیهی است حقوق بشر که با کمک «جان لاک» و سایر پدران عصر روشنگری به وجود، هیچ اثری در اسلام بر جای نگذاشت و مسلمانان بنیادگرا خود با افتخار به این امر معترف هستند. در ژانویه سال ۱۹۸۵، سعید رجائی خراسانی نماینده دائمی حکومت جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد اعلام داشت: «تئوری حقوق بشر اختراع یهودیان و مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی نمی تواند کاربردی داشته باشد...» روح الله خمینی نیز اظهار داشت، یکی از زشت ترین گناهان شاه آن بود که فرمان داد ایران از جمله نخستین کشورهای جهان، اعلامیه جهانی حقوق بشر را پس از پایان جنگ دوم جهانی دستینه بگذارد.<sup>۶۹</sup>

قرآن قانون اساسی دینی است که مسلمانان را بوسیله اسلام زنجیر می کند، آنها را از حقوق فردی شان محروم می سازد و در مغز آنها بردگی مطلق نهادینه می کند. نهاد اسلام برای مسلمان شأن و ارزشی قائل نیست و تنها هدفش اینست که جن و انس را روی زمین و ادار به پرستش الله بکند (قرآن، ۵۶: ۵۱) و اینکه خود الله و فرشتگانش باید محمد پیامبر را ستایش کنند (قرآن، ۵۶: ۳۳). آنگاه در برابر این فرمانبرداری، به مسلمانان نوید داده می شود که در عشر تکده بهشت خیالی، آنها با حوریان بهشتی سیاه چشمی که دست هیچ جن و انسی به آنها نخورده تا ابد به عیاشی

<sup>67</sup> Ibid., 4: 393.

<sup>68</sup> Ibid., p. 716.

<sup>69</sup> Amir Taheri, *The spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (Bethesda, Maryland: Adler & Adler, 1986), pp. 20, 45.

اشتغال خواهند ورزید (قرآن، ۷۴: ۵۵).

### تلاش‌های ساعیان قرآن برای برآوردن نیازهای جنسی محمد

شمار ۲۰ آیه از ۷۳ آیه سوره احزاب قرآن به زنان محمد و چگونگی مشروع نشان دادن ازدواج‌های او با زنان گوناگون و رفتار او با زنان حرمسرایش ویژگی داده شده است. این آیه‌ها ازدواج او را با همسر طلاق داده شده پسر خوانده اش مشروع بر می‌شمارند طبقات گوناگون زنانی را که او می‌تواند با آنها ازدواج کند، یکی یکی بر می‌شمارند، به همسران محمد تکلیف می‌کنند که باید از او فرمانبرداری کنند و خود را با چادر بیوشانند و همچنین به مسلمانان دستور اکید می‌دهد که پس از مرگ محمد نباید با همسران او ازدواج کنند. آیه‌های دیگر این سوره به پیروان محمد چگونگی رفتار در برابر پیامبر الله را آموزش می‌دهد و ورود آنها را به خانه او بدون اجازه اش منع می‌کند. آیه ۵۶ همان سوره هشدار می‌دهد که هر کس محمد را رنجانیده و یا با او به شایستگی رفتار نکند به عذاب ابدی محکوم خواهد بود. تمامی آیه‌های سوره تحریم قرآن به بحرانی که بین محمد و همسرانش، در نتیجه همخوابگی او با یکی از صیغه‌های حرمسرایش خارج از نوبت به وجود آمد ویژگی داده شده است. رابطه جنسی مرد زیبا و جوانی به نام «صفوان بن معطل سهمی» با سوگلی حرمش عایشه و مجازاتی که برای ارتکاب زنا در اسلام به وجود آمد نیز بخش بزرگی از سوره نور را تشکیل داده است.<sup>۷۰</sup>

در آیه ۵ سوره احزاب، الله محمد را از تمام قواعد اخلاقی که در باره ازدواج برای سایر مسلمانان مؤمن مقرر داشته معاف می‌سازد و به او اجازه می‌دهد با هر زنی که خود را در اختیار او می‌گذارد همخوابگی کند، البته به شرط اینکه او هم به همخوابگی با آن زن تمایل داشته باشد.

در آیه ۵۱ سوره احزاب، الله وظیفه مدیریت حرم پیامبرش را بر دوش می‌گیرد و به او آزادی می‌دهد نوبت همخوابگی با زنان حرمسرایش را نادیده گرفته و به او

<sup>70</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 7.

اجازه می دهد هر زمانی که مایل بود با هر یک از زنانش که اراده کرد به رختخواب برود و نوبت هر یک از زنانش را که میل همخوابگی با آنها را نداشت نادیده بگیرد. هنگامی که آیه ۵۱ سوره احزاب که به محمد اجازه می دهد، نوبت هر یک از زنانش را که مایل است به تأخیر بیندازد، عایشه سوگلی محبوب حرمسرایش به او می گوید: «یا رسول الله، آنچه که من مشاهده می کنم اینست که گوئی تنها وظیفه الله اینست که به خواست های جنسی تو جامه عمل ببوشاند.»<sup>۷۱</sup>

در آیه های ۱ تا ۵ سوره الحجرات و آیه ۶۳ سوره نور، الله به مسلمانان اندرز می دهد هنگام سخن گفتن آهنگ صدایشان را بلندتر از صدای محمد نکنند و همچنین هنگامی که با او سخن می گویند، مانند زمانی که با یکدیگر حرف می زنند با او سخن نگویند. هر آینه اگر آنها به این روش ادامه دهند احمق خواهند بود. در سوره دیگر (۶۲ سوره نور)، الله رعایت ادب و نزاکت از سوی مسلمانان نسبت به پیامبرش را دلیل ایمان آنها نسبت به خود به شمار می آورد و به مسلمانان اندرز می دهد تا از او اجازه نگیرند، از حضورش خارج نشوند. در اینجا الله آنچنان نسبت به پیامبرش مهربان می شود که در کتاب مقدس می افزاید، حتی زمانی که مسلمانان از پیامبر اجازه خروج می طلبند او مجاز است به هر کس مایل بود اجازه خروج دهد و از دادن اجازه خروج به کسی که میل نداشت خودداری کند. (قرآن، ۶۲: ۲۴)

در آیه ۵۳ سوره احزاب، الله به گونه مستقیم مؤمنان مسلمان را مورد خطاب قرار داده و به آنها آموزش می دهد چگونه به خانه پیامبرش وارد شده، چگونه به غذاهای سر سفره که او برایشان تهیه دیده است نگاه کنند، پس از اینکه خوردن غذای آنها به پایان رسید، چه بکنند و سرانجام اینکه چگونه خانه او را ترک گویند.

در آیه ۱۰۳ سوره توبه، الله به گونه مستقیم محمد را مورد خطاب قرار داده و به او فرمان می دهد برای پاک کردن مسلمانان از گناه و وسیله شدن برای آمرزششان از آنها صدقه بگیرد و در آیه ۱۲ سوره المجادله، الله به مؤمنان مسلمان دستور می دهد، هنگامی که می خواهند با پیامبرش مشورت کنند، پیش از این کار به او پولی بپردازند. (نکته بسیار جالب در این آیه آنست که مسلمانان باید این کار را پیش از

<sup>71</sup> Sahih al-Bukhari, vol. 7, p. 48.

مشورت با محمد انجام دهند و نه پس از آن). نباید فراموش کرد که محمد الله را برای آن اختراع کرده که پیوسته در کنارش بوده و در موارد نیاز برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خود خواهانه اش به او کمک کند و مسئولیت را از روی شانه های او بردارد. به هر روی، فکر اینکه خداوند عالم اینچنین برای جامه عمل پوشانیدن به امیال نفسانی و خواست های جسمانی یک فرد شهوت نهاد اینچنین با الهامات خود کمر خدمت بسته است، در ورای شگفتی انسان قرار دارد.<sup>۷۲</sup>

### جایگاه محمد برتر از خداوند است

در سراسر آیه های قرآن و نیز سایر نوشتارهای مقدس اسلامی به ندرت می توان واژه الله را بدون محمد و یا بر عکس یافت. این روش ترفندکارانه را محمد برای آن به کار گرفته تا تمامی اختیارات فرضی خداوند را به خود ویژگی بدهد. بدیهی است که چون کسی نمی تواند به خدا دسترسی داشته باشد چه رسد به اینکه او را ببیند، بنابراین هر زمانی که محمد سخن از خدا به میان می آورد و یا خودش را در کنار او قرار می دهد، چون کسی نمی تواند به خدا دستیابی پیدا کند، هدفش خود او خواهد بود. برای مثال، آیه ۴ سوره انفال می گوید: «و بدانید از آنچه شما در میدان جنگ به دست می آورید یک پنجم آن سهم الله و پیامبر اوست ...» افسون بر آن آیه ۱ همان سوره می گوید: «در باره (انفال - غنائم)، اموالی که در جنگ ها به دست می آید، از تو پرسش می کنند. بگو این اموال در اختیار الله و پیامبر او خواهد بود...» در آیه ۱۰ سوره الفتح نیز الله می گوید: «آنهائی که با تو بیعت کردند در واقع با الله بیعت کردند ...»

در احادیث صحیح البخاری نیز حدیثی وجود دارد که همین مفهوم را افاده می کند، به شرح زیر:

محمد اظهار داشت: «آنکسی که از من فرمانبرداری کند، از الله فرمانبرداری کرده

<sup>72</sup> Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

و کسی که از فرمان من سرپیچی کند، از فرمان الله سرپیچی کرده است....»  
 با همه این مزایائی که محمد به نیابت الله به خود می دهد، گویا هنوز هم از یکسان کردن خود با الله راضی نیست و مایل است حتی بالاتر از او قرار بگیرد. بدین سبب در آیه ۵۶ سوره احزاب، خود را در بالای الله و برتر از او به شمار می آورد و به نیابت الله و از قول او به پیروانش فرمان می دهد همچنانکه الله و فرشتگانش به محمد سلام می فرستند و او را احترام می کنند آنها هم نسبت به او همان عمل را باید انجام دهند. این آیه حاکی است:

«الله و فرشتگانش به پیامبر صلوات و درود می فرستند؛ ای افراد با ایمان، شما هم با نهایت احترام به او درود و صلوات بفرستید.»

و نکته اینست که در واقع چه کسی باید به چه کسی سلام بکند؟ بدیهی است که بر پایه اصول اخلاقی، همیشه فرد کوچکتر به بزرگتر سلام می کند. بنابراین اگر قرار باشد الله و فرشتگانش به محمد سلام بکنند، معلوم می شود که او بالاتر و برتر از آنها می باشد.

### در قرآن خداوند خود را مکار، انتقامجو و گمراه کننده می نامد

در بسیاری از آیه های قرآن الله می گوید، او «مکار» بوده و مکرش بسیار شدید است (۴۵: ۶۸، ۳۰: ۸، ۱۸۳: ۷، ۵۴: ۳). در آیه ۳۶ سوره الزمر، الله خود را «انتقامجوی بزرگ» به شمار می آورد. در قرآن آیه های زیادی وجود دارد که الله در آنها خود را «گمراه کننده» می نامد. این آیه ها می گویند، کسی را که الله گمراه کند دیگر کسی قادر به هدایت او به راه راست نخواهد بود و او برای همیشه گمراه خواهد بود (۳۱: ۷۴، ۸: ۳۵، ۴۳: ۲۹، ۴۶: ۲۳، ۳۳: ۳، ۱۳: ۱۸۶، ۷: ۱۴۳، ۴). طبری هفت نفر از یاران محمد را از بین سایر یارانش، شامل ابن عباس و ابن مسعود نام می برد که حدیث زیر را از لبان محمد شنیده اند.

«الله به آدم گفت: «تو همراه همسرت در بهشت سکونت گزین، از تمام نعمت های موجود در بهشت هر چه خواستی بخور، ولی به نزدیک این درخت مرو زیرادر

اینصورت مرتکب اشتباه خواهی شد.) ابلیس می‌خواست وارد بهشت شود و آنها را دیدار نماید، ولی نگهبانان بهشت به او اجازه این کار را ندادند. ابلیس نزد مار رفت که لباس بر تن داشت، یکی از زیباترین حیوانات به نگر می‌آمد و مانند شتر روی چهار پا راه می‌رفت. ابلیس با مار وارد گفتگو شد و کوشش کرد او را اغوا کند تا به وی اجازه دهد او وارد دهانش شود و وی را نزد آدم ببرد. مار به انجام این کار راضی شد و او را در دهان جای داد و از نگهبانان بهشت عبور کرد و بدون اینکه آنها او را تشخیص بدهند وارد بهشت شد، زیرا الله این نقشه را طرح کرده و مایل به انجام آن بود.<sup>۷۳</sup>

الله در قرآن دارای نود و نه نام است که برخی از نام‌های دیگر او بغیر از آنچه که در بالا نام برده شد، عبارتند از: قهار، جبار، متکبر، مُمیت (کشنده)، غالب، قاهر و غیره.

Goebbels نکته‌ای را بر زبان آورد که دانش روانشناسی امروز آنرا تأیید کرده است. او گفت: «هر گاه کسی گفته دروغی را چندین مرتبه تکرار کند، بتدریج که به این عمل می‌پردازد فکر خواهد کرد که راست و درست است.» این تئوری در مغز مسلمانان جهان و باورهای اسلامی آنها کاربرد کامل یافته و مسلمانان را وادار کرده است فکر کنند که خرافات قرآن و اسلام دارای واقعیت می‌باشد. برای مثال، مسلمانان با این عقیده «الله» را در مغز و روان خود جانشین «خدا» کرده، «کعبه» را «خانه خدا» می‌دانند، «قرآن» را «کلمات خدا» به شمار می‌آورند و «کشتار افراد غیر مسلمان، غارت و چپاول اموال آنها و ربودن زنهایشان را» جزء «وظائف و عبادات دینی» خود می‌دانند.

به همین دلیل است که هر گاه کسی قرآن را با چشم خرد و نه چشم ایمان و از روی کنجکاوی بخواند، آن زمان می‌تواند درک کند که با خواندن قرآن چگونه مشتی خرافات خردستیزی را که ساخته یک مغز بیمارگونه است در مغز خود

<sup>73</sup>Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

می‌ریزد و آنها را واقعیات مقدّس به شمار می‌آورد. محمّد نویسنده قرآن، یک تازی شهوت پرست بود که پس از دستیابی به قدرت و در زمانی که سن او بالاتر از پنجاه می‌رفت، حرمسرایش را یکی پس از دیگری پر از زن نمود. محمّد، آدمکش ستمگری بود که خون بسیاری از افراد بیگناه را برای استوار کردن جایگاه قدرتش به زمین ریخت. او حتّی اصول و احکام به اصطلاح آسمانی را که خود برای پیروانش آورده بود برای تأمین منافع دنیوی اش زیر پا گذاشت. چگونه می‌توان چنین فردی را «پیامبر» و یادست کم آموزشگر اصول اخلاقی و انسانی به شمار آورد. برآستی که در باره درونمایه بی پایه قرآن ویاوه گوئی های آن می‌توان کتابی جامع نگارش نمود، ولی چون هدف نویسنده تنها آشنا کردن خوانندگان خود با این کتاب بود، جستار را در این باره خواهم بست و به هدف پایه ای این کتاب که بررسی آن گروه از آیه های قرآن است که آموزش های ترور و تروریسم می‌دهد خواهم پرداخت.

### جهاد (جنگ مقدس)، نماد تروریسم و امپریالیسم اسلام

دانشمندان جدید علوم اجتماعی، پدیده Globalization و یا «جهانی شدن» دنیا را یک پدیده تازه به شمار می‌آورند، در حالیکه تاریخ گسترش اسلام و عقیده به عبور از کشورهای فردی و آزاد و اسلامی کردن جهان را باید آغاز این تئوری به شمار آورد. محمّد به مسلمانان آموزش داد که وسیله دستیابی به این هدف «جهاد» می‌باشد. واژه جهاد، از نگر لغوی دارای مفهوم «کوشش و تلاش» ولی در فقه اسلامی معنی آن «کاربرد حدّ بیشتر کوشش انسان در راه اللّٰه» می‌باشد.<sup>74</sup> اسلام بر پایه جهاد (جنگ مقدّس دائمی) بنیان یافته و به مسلمانان تکلیف می‌کند که دیگران را به ضرب شمشیر وادار به پذیرش اسلام بکنند و هرگاه به این کار توفیق پیدا نکردند، یا آنها را بکشند و یا از سرزمین محلّ سکونتشان آواره شان سازند. جهاد و یا تبرد در راه خدا (جهاد فی سبیل اللّٰه)، مانند سایر اصول دین اسلام از قبیل

<sup>74</sup> Imam Muslim, *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 3 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2000), p. 398.



توحید، نماز، روزه، زکات و حج، در واقع زیربنای اسلام را تشکیل می دهد. هرگاه درونمایه سوره های انفال و توبه به دقت بررسی شوند، معلوم خواهد شد که آنها سوره های جهادی هستند. ولی بدیهی است که بحث در باره زکات به این دو سوره ویژگی ندارد و در بسیاری از آیه های قرآن از آن سخن رفته است. مفهوم فقهی جهاد کوشش هر چه بیشتر در راه الله، یعنی گسترش ایمان به الله در سراسر جهان است. پاداش چنین کوشش مقدسی، ارمغان بهشت در جهان دیگر می باشد. آیه های ۱۰ تا ۱۳ سوره الصف در این باره می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِيبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يُغَيِّرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

«ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات دهد، دلالت کنم؟ آن تجارت اینست که به الله و رسول او ایمان آورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید. این کار از هر تجارت دیگر اگر دانا باشید، برایتان بهتر خواهد بود. او گناهانتان را خواهد بخشید و در بهستی که زیر درختانش نهرهای آب گوارا جاریست داخل گرداند و به شما در بهشت جاودانی منزل های نیکو و قصرهای عالی بخشش خواهد فرمود. این همان رستگاری بزرگ و سعادت ابدی بندگان است!»

برخی از مدافعان اسلام می گویند، در اسلام نیز مانند یهودیت، مسیحیت، بودیسم و هندوئیسم، جهاد عبارت است از مبارزه در برابر غریزه های منفی و فسادآور، ولی هر کس کوچکترین آشنائی با اسلام داشته باشد می داند که چنین باوری در باره جهاد نا درست و گمراه کننده است. در باره جهاد و مشتقات آن در قرآن بسیار سخن گفته شده است. یوسف علی که خود از مدافعان اسلام به شمار می رود، در قرآن بسیار مشهورش واژه «جهاد» را آشکارا «جنگ و نبرد» ذکر کرده است.<sup>۷۵</sup> در بین آن گروه از آیه های قرآن که

<sup>75</sup> Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Koran* (Brentwood, Maryland: Amana Corporation, 1989), p. 442, note 1270.

سخن از جهاد (جنگ و نبرد) می کنند، می توان به آیه های زیر اشاره کرد: آیه ۱۸۹ سوره بقره و آیه ۴۰ سوره انفال: «در برابر بت پرستان نبرد کنید تا بت پرستی از بین برود و دین الله بر سراسر جهان گسترش یابد.» آیه ۲۱۵ همان سوره (بقره): «جنگ برای شما الزام آور است، اگر چه شما ممکن است آنرا دوست نداشته باشید. لیکن ممکن است شما چیزی را ناگوار داشته باشید، ولی آن به خیر و سود شما باشد.» آیه ۸۴ سوره نساء: «تو در راه الله نبرد کن، زیرا جز شخص تو کسی بر آن مکلف نیست.» آیه ۳۵ سوره مائده: «در راه الله سرسختانه نبرد کنید تا پیروز شوید.» آیه ۶۵ سوره انفال: «ای رسول، مؤمنان را برای جنگ برانگیز. اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر یکصد نفر باشید بر یکهزار نفر آنها پیروز خواهید شد.» آیه ۷۳ سوره توبه: «ای رسول، با کافران و منافقان جنگ و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر، جایگاه آنها در دوزخ است.» آیه ۱۲۴ همان سوره (توبه): «ای اهل ایمان! با کافرانی که در پیرامون شما هستند، جنگ و جهاد کنید و با آنها با شدت و سرسختی رفتار نمائید.» آیه ۷۸ سوره الحج: «برای الله حق جهاد در راه او را به جای آورید.» آیه ۱۵ سوره حجرات: «مؤمنان راستین آنهایی هستند... که در راه الله به جان و مالشان جهاد و نبرد کنند.» آیه ۴ سوره ۶۱: «الله آنهایی را که در صف استوار جهاد کافران در راهش کارزار کنند، دوست دارد.» آیه ۴ سوره محمد: «چون با کافران روبرو شوید، گردنشان را بزنید. پس از آنکه بسیاری از آنها را کشتید، بندهای اسیران را سخت کنید. سپس یا بر آنان منت گذارید و یا پول آزادیشان را از آنها دریافت کنید.»

آیه ۵۲ سوره فرقان می گوید:

فَلَا تُطِيعُوا الْكٰفِرِيْنَ وَجٰهِدُوْهُمْ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

«پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنها چنانکه مخالفت قرآن و دین حق کنند، سخت جهاد و کارزار کن.»

آیا در آیه های بالا، جهاد دلالت بر «فروزه های زشت درونی انسان» دارد؟ تردید نیست که حتی یک ملای بنیادگرای شیاد نیز که هنر فساد آورش نیرنگ و ریا برای فریب مردم و فروش کالاهای خرافاتی و گمراه کننده دکان دینی اش می باشد،

نمی تواند به چنین پرسشی پاسخ مثبت دهد. آیه ۴۰ سوره انفال و آیه ۱۹۳ سوره بقره می گویند:

«و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و تنها آئین الله همه جا را آئین دین الله فرا گیرد.»

فعلی که در آیه یاد شده بالا به کار گرفته شده، «قَتَلَ» به مفهوم «کشتن» می باشد و این فعل با «جَهَدَ» که مفهوم «کوشش بر ضد امیال نفسانی درونی» دارد، به گونه کامل متفاوت است. بنابراین، بحث در باره اینکه «قَتَلَ» در قرآن معنی «کوشش و تلاش برای خودسازی» می دهد و نه «جنگ افروزی و کشتار دیگران»، به گونه کلی از بحث خارج بوده و اینگونه واژه بازی ها در نرمسازی فروزه وحشیگری و خونریزی قرآن، هیچ اثری نمی تواند داشته باشد. به گفته دیگر مفهوم این آیه ها می رساند که اسلام تنها با شمشیر باید گسترش یابد و این روش اسلامی باید تا روز به اصطلاح قیامت ادامه یابد. سرتاسر قرآن پر از آیه هائی است که بوسیله جهاد دستور خونریزی و وحشیگری می دهد. متن آیه ۵ سوره توبه به شرح زیر هیچ تردیدی در این باره باقی نخواهد گذاشت:

• فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ وَافْعَدُوا لَهُمْ  
كُلَّ مَرِيضَةٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۶۰﴾  
«هنگامی که ماههای حرام به پایان رسید، آنگاه هر کجا مشرکان را یافتید آنها را به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید. ولی هر گاه توبه کردند و نماز به جای آوردند و زکات پرداخت کردند، از آنها دست بردارید.»

اگر چه بخش نخست آیه بالا، در ظاهر خونریزی در ماههای حرام (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) را منع می کند، ولی محمد حتی آنچه را که خود او بعنوان وحی الهی به وجود آورد، مورد احترام قرار نداد، زیرا با یک حرکت ساختگی وانمود کرد که آیه دیگری (۲۱۷ سوره بقره) نازل شده که ناسخ آیه بالا می باشد و سپس به پسر عمویش «عبدالله بن جحش» دستور ربودن کاروانی را داد که در آن عملیات، رهبر آن کاروان کشته شد و این نخستین خونی است که در اسلام ریخته شده است.<sup>۷۶</sup>

<sup>۷۶</sup> به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

گسترش باشتاب اسلام در زمانی کوتاه پس از پدیدار شدن آن، وامدار فروزه جنگجویی آن می باشد. اگر چه واژه های آیه ۱۸۶ سوره بقره حاکی است که مسلمانان باید در زمانی دست به جنگ بزنند که دشمن ابتدا به آنها حمله کرده است، ولی بهیچوجه در عمل چنین نبود و تاریخ رویدادهای اسلام چنین موردی را نشان نمی دهد. همچنین، هیچ سند و مدرکی وجود ندارد نشان دهد که جهاد دارای مفهوم اخلاقی بوده و برای پاکیزه کردن نفس انسان و اصلاح خود برای خدمت به اسلام به وجود آمده است.<sup>۷۷</sup>

یکی از مآلهای اسلامی می نویسد: «بنا به باور ما هر کسی که امروز، بغیر از اسلام مذهب دیگری، مانند موسویت و یا مسیحیت و غیره را بپذیرد، کافر خواهد بود و باید توبه کند. هرگاه چنین نکرد، باید بعنوان مرتد و انکار قرآن کشته شود.»<sup>۷۸</sup> فرنودسار بریتانیکا می نویسد: «جهاد، یعنی (جنگ و نبرد) یک وظیفه دینی است که برای گسترش اسلام بر دوش هر مسلمانی هموار شده است. جهاد در فرهنگ اسلام، هر گونه مخالفتی را با اصول و باورهای این دین دربر می گیرد و اغلب به (جنگ مقدس) تعبیر شده است.»<sup>۷۹</sup> یک مسلمان بنیادگرا از حزب آزادی اسلامی، پیش از گشایش گرد هم آئی بین المللی حزب یاد شده در لندن در سال ۱۹۹۴ اظهار داشت: «در قرآن ۱۲۳ آیه در باره جنگ و کشتار وجود دارد» و گستاخانه افزود: «دین ما اسلام را نباید دینی ایستا و متحمل به شمار آورد.»<sup>۸۰</sup>

بین نوشتارهای زیادی که در باره جهاد در اسلام منتشر شده، بیانات یاد شده در بالا بوسیله یک ملای بنیادگرای اسلامی و نیز یک فرنودسار مشهور تردیدی باقی نخواهد گذاشت که هدف جهاد و یا جنگ مقدس در اسلام، کشتار و نابود کردن آنهایی است که خود را تسلیم اصول و احکام خرافی اسلام و ساختار بنیادگرای آن

<sup>77</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 167.

<sup>78</sup> Shaikh Muhammad as-Saleh al-Uthaimin, *The Muslim's Belief*, p. 22.

<sup>79</sup> *Encyclopedia Britannica*, 15<sup>th</sup> ed., s. v. "Jihad."

<sup>80</sup> Paul Fergosi, *Jihad in the West, Muslim Conquests from the 7<sup>th</sup> to the 21<sup>th</sup> Centuries* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 18.

نمی کنند. بدیهی است هر اندازه نیز که نویسندگان اسلامی کوشش کنند نخواهند توانست برای جهاد یک تعبیر مجازی و یا غیر تجاوزگرانه ساختگی به وجود آورند. برای مثال، آیه ۷۴ سوره نساء به گونه بسیار آشکار می گوید:

• بَلَيْتَيْلٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقْتَلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمُوتْ مُبْتَلًى وَسَوْفَ يُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۷۴﴾

«مؤمنان باید در راه الله با آنهایی که زندگی مادی دنیا را بر آخرت برگزیدند جهاد کنند. هرکس در جهاد در راه الله کشته و یا پیروز شد، به زودی او را در بهشت ابدی پاداشی بزرگ خواهیم داد.»

این آیه به روشنی نشان می دهد که در زیربنای مفهوم واژه جهاد هیچ رگه انسانی و یا مسالمت جویانه ای وجود نداشته و جهاد بغیر از جنگ مسلحانه و انسان کشی چیز دیگری نیست. این واقعیت در آیه ۷۷ سوره نساء به شرح زیر تأیید شده است:

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشِرْكٍَ لَّهِمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷۷﴾

الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هُمْ يُحِبُّونَ لَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ بَغْضٍ وَلَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ كِبْرٍ وَلَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ تَكْبَرٍ وَلَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ تَعَدُّبٍ وَلَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ تَعَدُّبٍ وَلَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ تَعَدُّبٍ وَلَا تَجِدُ فِيهِمْ لِقَاءَ تَعَدُّبٍ ﴿۷۷﴾

«آیا نمی بینی آن افراد ناتوانی که زمانی خواهان شرکت در جنگ بودند و به آنها گفته شد، اکنون از دست زدن به جنگ خودداری کرده و به وظیفه نماز و زکات خود پسر دازید تا روان شما توانمند گردد. ولی هنگامی که زمان شرکت در جنگ فرارسید، برخی از آنها بیش از آن اندازه که باید از الله بترسند از مردم ترسیدند و گفتند ای الله چرا وظیفه جنگ را بر ما فرض کردی که عمر ما را تا بهنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفکنی؟ در پاسخ بگو که زندگی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت ابدی برای هر که خداترس می باشد بهتر از دنیا است.»

آیه بالا به روشنی نشان می دهد که اسلام به جای اینکه به مسلمانان توصیه کند از جنگ و خونریزی خود را برکنار نگهدارند با تأکید به تئوری جهاد، شرکت هر مسلمانی را در جنگ مسلحانه واجب بر می شمارد. تردید نیست که محمد این آیه را بدین سبب آورد تا به آن گروه از مسلمانانی که مخالف خونریزی و درگیری در اقدامات تجاوزگرانه بودند آموزش دهد که کناره گیری از این اقدامات برای

مسلمانان جائز نیست.<sup>۸۱</sup> در قرآن همچنین آیه ای وجود دارد که آشکارا می گوید، در اسلام آنهایی که در جهاد شرکت می کنند و آنهایی که از شرکت در جهاد خودداری می کنند، نباید یکسان فرض شوند. این آیه (۴: ۹۵) می گوید:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ يُقَاتِلُونَ اللَّهُ يَكْفُلُ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ وَقَضَىٰ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

«مؤمنانی که بدون هیچ بهانه ای مانند نایبانی، بیماری، تنگدستی و غیره از شرکت در جهاد خودداری می کنند با آنهایی که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند، یکسان نخواهند بود. الله آنهایی را که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند بر افرادی که از این کار خودداری نموده و در خانه می مانند، برتری داده و همه اهل ایمان را به پاداشی بزرگ نوید داده و آنهایی را که در راه او نبرد می کنند، پاداشی بس بزرگ، درجه ای بس والا عطا خواهد فرمود و آنها را مورد بخشش و آموزش قرار خواهد داد.»

صحیح مسلم، به گونه بسیار پالیده و آشکار در این باره می نویسد:

«مؤمنانی که در خانه می نشینند و آنهایی که برای جنگ در راه الله از خانه خارج می شوند، یکسان نخواهند بود.»<sup>۸۲</sup>

تئوری جهاد در شیعه دوازده امامی و یا فرقه ای که به علی و دوازده جانشین مستقیم او عقیده دارند، باورشان در باره جهاد در چند مورد مهم با مذهب تسنن تفاوت دارد. اگرچه شیعیان دوازده امامی بیشتر باورهای اهل تسنن را در باره جهاد پذیرش می کنند، ولی عقاید این دو مذهب در باره جهاد در برابر مذاهب گوناگون

<sup>81</sup>Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: 1994), p. 12.

<sup>82</sup>*Sahih Muslim*, vol. 3, pp. 1051-1052.

دین اسلام با یکدیگر تفاوت دارد. بدین شرح که سنی ها جهاد در برابر هر یک از مذاهب دین اسلام را غیر مشروع می دانند، ولی شیعیان دوازده امامی جهاد در برابر مذاهب غیر شیعه را مجاز به شمار می آورند. در واقع شیعیان دوازده امامی، جهاد در برابر مسلمانان غیر شیعه را حتی از جهاد بر ضد غیر مسلمانان واجب تر می دانند. بر پایه فقه شیعه گری، نه تنها نبود ایمان به الله دست زدن به جهاد را بر ضد او مشروع می سازد، بلکه شیعیان دوازده امامی باور دارند که نبود باور یک مسلمان به امام های آنها (که در برابر خلفای سنی ها به کار می رود)، سبب مشروعیت جهاد در برابر او به کار برده می شود.<sup>۸۳</sup> بنا بر اعتقادات شیعیان دوازده امامی، تنها یکی از امامهای شیعیان و یا کسی که نایب و نماینده آنهاست می تواند فرمان جهاد صادر نماید. امام شیعه گری در واقع با فرمان جهاد، ایمانی را که در وجدان دینی پیروان این مذهب «برای نبرد در راه الله» نهادینه شده، بیدار و به کار می اندازد. به گونه کلی می توان گفت که شیعیان باور دارند که نبرد در برابر سایر مسلمانان غیر شیعه و افراد کافر، پاره ای از وظیفه و تعهد دینی آنها به شمار می رود.<sup>۸۴</sup>

باید دانست که این اسلام نبود که جنگ و نبرد را وارد سرزمین عربستان کرد، زیرا پیش از ظهور اسلام، هر طایفه و یا قبیله ای در این سرزمین یک واحد سیاسی به شمار می رفت و آنها اغلب به سبب ربودن اموال یکدیگر و یا کینه جوئی های خانوادگی به یکدیگر حمله می کردند. به گونه این که ابن خلدون تاریخدان شهیر عرب نوشته است، جنگ و نبرد در بین طوایف و قبایل تازی، به عنوان عاملی در راستای اعتماد به نفس، شهامت و همکاری بین افراد قبیله و یا طایفه به شمار می رفت.<sup>۸۵</sup> همین عوامل سبب شد که فروزه رزم آوری و رقابت بین طوایف عرب تثبیت گردد و بین آنها بی ثباتی و ناآرامی به وجود آورد.<sup>۸۶</sup>

<sup>83</sup> Abdullah IBM Muftah, *Sharh al-Azhar*, vol. v (Cairo: 1358 A.H.), p. 525.

<sup>84</sup> Alvin Cottrell and William Olson, "Jihad: The Muslim View of War," *Middle East Insight*, day, 39.

<sup>85</sup> Ibn Khaldun, *al-Muquddima*, ed. Quartermere (Paris: 1858), vol. II, pp. 220-21.

<sup>86</sup> Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam* (Baltimore: John Hopkins Press, 1955), p. 62.

اهمیت جهاد در اسلام آنست که توجه و تمرکز طوایف تازی ها را از نبردهای داخلی قبیله ای به دنیای خارج تغییر داد و این دین تازه بنیاد هر گونه رزم آوری بین تازی ها را بجز جهاد و یا «نبرد در راه الله» غیر مشروع اعلام نمود. برآستی که اگر تئوری جهاد وجود نمی داشت، امکان پابرجا ماندن حکومت اسلامی بسیار مشکل می بود. ولی تئوری جهاد پس از اینکه نیروهای شگرفی را که تازی ها در نبردهای قبیله ای بر ضد یکدیگر به کار می بردند به نام اسلام با یکدیگر یگانه و متحد کرد، جهت آنها را تغییر داد و در برابر دنیای خارج مورد بهره برداری قرار داد.<sup>۸۷</sup> به گونه کوتاه می توان گفت، آنچه که در دنیای امروز «تروریسم» نامیده می شود، روشی بود که تازی ها برای پیروزی بر دشمنانشان بر ضد غیر مسلمانان به کار می بردند.

بدین ترتیب محمد فروزه تغییرناپذیری در اسلام به وجود آورد که نبض این پدیده را تشکیل می دهد و جهاد نام گرفته است. بر پایه این تئوری هر فرد مسلمانی که دارای کاستی جسمی نباشد، وظیفه دارد برای گسترش اسلام با سرمایه جان و مال نبرد کند. این فروزه ای که محمد برای اسلام اختراع کرد و در ادیان یهودیت و مسیحیت نشانی از آن وجود ندارد، در واقع یک حسن درونی مذهبی است که دارای بار امپریالیستی می باشد. یهودیت چون اسرائیل را قوم برگزیده خدا می دانست، نه دارای سازمان تبلیغاتی بود و نه اینکه هدف گسترش دین خود را در سر می پرورانید. بنابراین برای این دین، جنگ مقدس برای دفاع از دین به کار می رفت و نه گسترش آن. مسیحیت نیز یک آئین رهائی بخش به شمار می رفت و در آغاز خود را از قدرت حکومتی برکنار داشته بود. ولی اسلام با هر دوی این ادیان تفاوت داشت، زیرا برای اسلام دستیابی به قدرت حکومت، هدف غائی به شمار می رفت و کارگردانان این دین چه با وسائل مسالمت آمیز و چه با توسل به زور و شمشیر در پی دستیابی به قدرت بودند. بدین ترتیب، اسلام بر پایه جهاد دارای یک فروزه جهانی گردید که این عامل سبب یگانه کردن پیروان آن در داخل چارچوب جهانی اسلام شد و لزوم عامل دفاع از آن از یک سو و جنبه تهاجمی آن از دگرسو، آنرا با جهان غیر اسلام در یک نبرد دائمی قرار داد.<sup>۸۸</sup>

<sup>87</sup> Ibid.

<sup>88</sup> Ibid., pp. 63-64.



چکیده این جستار آنست که جهاد در اسلام دو هدف را پیروی می کند: هدف فوری و یا کوتاه مدت و هدف غائی و یا دراز مدت. هدف فوری و یا کوتاه مدت جهاد را می توان در چهار اقدام به شماره آورد، (۱) گسترش اسلام بوسیله جنگ (۲) نابود کردن کفار، (۳) گرفتن جزیه (مالیات دینی) و (۴) چپاول و غارت اموال و دارائی های نابودشدگان در عملیات جهادی و اسیر کردن زن و فرزندان آنها که در فقه اسلام «غنیمت»<sup>۸۹</sup> ذکر شده است. هدف دراز مدت و یا غائی جهاد، اسلامی کردن تمام بشریت روی زمین می باشد. از زمانی که محمد از مکه به مدینه فرار اختیار کرد، این وظیفه دینی پیوسته در درازنای اینهمه سالها به مسلمانان سراسر جهان گوشزد و تأکید شده است.

مسلمانان مؤمن باور دارند که بهترین نوع عبادت «جهاد» می باشد. نبرد در راه الله در اسلام، دارای بزرگترین ثواب ها بوده و کسی که جانش را در جهاد از دست می دهد، با این اقدام زندگی جاودانی اش را تضمین کرده است.<sup>۹۰</sup> جهاد نبردی است که مسلمانان جهان بوسیله آن ملت ها و حکومت هائی را که در دنیا مخالف اسلام هستند، نابود می سازند و همه آنها را زیر پرچم اسلام می آورند. بنابراین می توان به درستی گفت که در اسلام جهاد، همان تروریسم اسلامی است که بوسیله الله مقرر و تأیید شده است. از نگرثوری و تاریخی نیز می توان گفت که اسلام یک عامل امپریالیستی است که زیر پوشش یک اصل و وظیفه مذهبی پنهان شده است.<sup>۹۱</sup> جهاد یک وظیفه مذهبی است که بکرات در قرآن و حدیث بویژه برای گسترش اسلام به مسلمانان گوشزد شده است.

در نتیجه و بوسیله همین جهاد بود که اسلام توانست نیروهای ملت فقرزده،

<sup>۸۹</sup> Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, pp. 15-16.

<sup>۹۰</sup> Alfred Guillume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Publishers, Inc., 1987), p. 111.

<sup>۹۱</sup> Pam Swarup, *Understanding the Hadith* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 105.

دورافتاده و تهی از فرهنگ و تمدن تازی را در جهت جهانگیری به جنبش درآورد و در کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری وسیعی پیردازد که از آتلانتیک و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود جیحون و هندوستان در شرق گسترده شود. تردید نیست که بدون وجود تئوری جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبی نیست که بدون وجود تئوری جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبی گسترده ای امکان ناپذیر می بود.<sup>۹۲</sup>

استراتژی گسترش شتابزده امپراتوری عرب - اسلامی که در سال ۷۵۰ میلادی از مزرهای چین تا سلسله جبال پیرنه در اسپانیا به وجود آمد، سرشت تروریستی دین اسلام بود که نشانه های بارز آنرا ما در زمان کنونی به خوبی مشاهده می کنیم. مسلمانان در همه جا آموزش داده می شوند که هرگاه میل دارند مسلمانان خوب و مؤمن باقی بمانند و بهشت را برای خود تضمین کنند، باید سلاح جنگی بگیرند و برای گسترش این دین نبرد کنند تا دارالحرب را نابود کرده و همه دنیا را تبدیل به دارالسلام نمایند.<sup>۹۳</sup>

### زن در اسلام کالا، در جهاد برابر مرد و در اخذ غنائم خرده انسان به شمار می رود

قرآن مقدس هیچگاه زن و مرد را برابر به شمار نیاورده است. آیه های زیر در قرآن به خوبی سرشت ستمگرانه اسلام را نسبت به زن نشان می دهند: مردان را بر زنان حق تسلط و نگهبانی است زیرا الله به مردان بیش از زنان توانائی داده و نیز مردان باید از نگر مالی و نفقه از زنان نگهداری کنند. بنابراین زنان شایسته باید از شوهرانشان فرمانبرداری کنند و در غیر اینصورت مردان حق دارند زنان خود را بزنند (۴:۳۴) آیه ۲۲۸ سوره بقره نیز آشکارا مردان را برتر از زنان به شمار آورده

<sup>۹۲</sup> Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman* (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 109.

<sup>۹۳</sup> به مطالب فصل هشتم همین کتاب زیر فرنام «دارالاسلام و دارالحرب» مراجعه فرمائید.

است.

بر پایه متون قرآن، مردان می توانند چهار زن رسمی و به گونه بی نهایت زنهای غیر رسمی اختیار کنند. یک مرد مسلمان می تواند افزون بر چهار زن رسمی، بدون هیچگونه تشریفات و یا ضمانتی هر اندازه زن برده که اراده کند برای همخوابگی در اختیار داشته باشد.<sup>۹۴</sup> متون قرآن به زن به شکل یک کالا و یا چیزی می نگرد که به مالکش تعلق دارد. بنابراین، مرد حق دارد هر عملی که مالکی می تواند با کالای متعلق به خود انجام دهد با همسرش نیز همان عمل را به انجام برساند.<sup>۹۵</sup> حتی زنان شوهرداری که در جنگ ها دستگیر می شوند، بر پایه اصول و مقررات قرآن به کسی که آنها را دستگیر می کند تعلق خواهند گرفت. (۴: ۲۸)

در دو مورد زن نیم مرد به شمار می رود: یکی در مورد «ارث» که سهم زن نصف مرد خواهد بود (۱۷۸-۱۷۶، ۱۱: ۴). چندین آیه قرآن، جزئیات سهم ارث زنان را به اختصار شرح داده ولی هیچ موردی را در قرآن نمی توان یافت که سهم ارث زن را بیش از مرد تعیین کرده باشد، بلکه در هر موردی خویشاوندان مرد دو برابر منسوبین زن ارث می برند. برای مثال، اگر فرد در گذشته زنی باشد که فرزندی از او بر جای نمانده ولی دارای دو خواهر است، آنها دوسوم اموال باقی مانده از خواهر در گذشته خود را ارث خواهند برد و هرگاه از زن در گذشته دو خواهر و دو برادر باقی مانده باشد، سهم هر یک از برادرها دو برابر سهم خواهرها خواهد بود.

مورد دیگر، «گواهی» در دادگاه ها می باشد. آیه ۸۲ سوره بقره مقرر می دارد که وام گیرنده و وام دهنده باید شرایط انجام عمل را با حضور دو شاهد در سندی به نگارش در آورند. حال اگر دو مرد در آن زمان در دسترس نباشند، یک مرد و دو زن باید گواه گرفته شوند. مفهوم این آیه آنست که (۱) زن تنها نمی تواند به عنوان شاهد در چنین مراسمی شرکت جوید، و (۲) هنگامی که تنها یک مرد در دسترس باشد، باید از وجود دو زن به جای یک مرد بهره برداری شود.

آیه ۱۱ سوره شوری، زنان را آلت و وسیله رفع نیازهای جنسی مردان به شمار

<sup>۹۴</sup>William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 334.

<sup>۹۵</sup>Encyclopedia of Islam, ed., H. A. R. Gibb et al, s. v. Abd., 1960.

آورده و در این راستا مردان را خطاب قرار می دهد و می گوید:

قَابِلُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ اللَّائِمِ أَزْوَاجًا يَذُرْكُمْ فِيهِ

«آفریننده زمین و آسمان ها از بین برای شما از نوع خودتان و بین چهار پایان نیز از بین خودشان، هم جفت آفریده تا نسل شما را افزون سازد....»

مفهوم و منطق آیه بالا آنست که آفرینش زن و مرد در نگر آفریننده آنها به گونه کامل تفاوت داشته است. هرگاه هدف آفریننده را از آفریدن مرد کنار بگذاریم، هدف آفریننده از آفریدن زن آن بوده است که او در جایگاه جفت جنسی مرد برای ازدیاد نسل انسان، مورد بهره برداری قرار بگیرد. در قرآن آیه دیگری وجود دارد که آنهم زن را در چینه ای یائین تر از مرد قرار می دهد و آن آیه ۲۲۳ سوره بقره می باشد که مردان را مخاطب قرار داده و می گوید: «زنها کشتزارهای شما هستند، بنابراین به هر گونه که میل دارید آنها را در اختیار بگیرید.» برخی از فقهای اسلام باور دارند بر پایه تفسیر آیه یاد شده، مردها می توانند بویژه در هنگام عادت ماهیانه زنها با آنها از راه غیر عادی تماس جنسی برقرار کنند. ولی البته عمل را مکروه می دانند.

محمد، در هنگام ایراد خطبه حجة الوداع، زن را برابر چهار پایان قرار داد و اظهار داشت:

«اللّٰهُ اجازة داده است که شما زنانتان را در اتاق های جداگانه زندانی کنید و آنها را بزنید، ولی نه بسیار شدید. هرگاه، آنها به خود آمدند و از نافرمانی دست کشیدند، باید خوراک و لباس آنها را بر پایه معمول تأمین کنید. با زنان به نیکی رفتار کنید، زیرا آنها برای شما مانند حیوانات دست آموزتان هستند و در نفس مالک چیزی نیستند.»<sup>۹۶</sup>

دانش روانشناسی عمل جنسی را یک کنش و واکنش روان - بدنی بین دو جنس مخالف به شمار می آورد، ولی اسلام و قانون اساسی آن قرآن باور دارد که زن ها برای این آفریده شده اند که پاسخگوی نیازهای جنسی مردان

<sup>96</sup> Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 9, p. 113.

بناشند. یک نویسنده مسلمان به نام عباس محمود العکاد و نیز امام غزالی، هر دو در تفسیر قرآن نوشته اند، زن ها دارای قدرتی هستند که بوسیله آن می توانند، مردان را از راه حيله و نیرنگ و پشت هم اندازی شکست دهند. ولی، در حالیکه العکاد، کوشش می کند این فروزه منفی در زن ها را با سرشت ناسوان آنها بیوند دهد، امام غزالی این فروزه را در زنها برای نظم همبودگاه اسلامی بسیار خطرناک و ویرانگر می داند و به همین مناسبت زن و شیطان را در یک ردیف قرار می دهد. بنابراین آنچه که امام غزالی در باره زن ها سخن فرسایی کرده باید گفت بنا به باور این ملای سنگی مغز که قرنام امام گرفته، نظم همبودگاه اسلامی موقوف به چیرگی بر قدرت منفی ویرانگر زنان و نابود کردن آثار فساد آور آن می باشد.<sup>97</sup>

در اسلام هیچگونه اقدام حقوقی بین یک زن و شوهر آسان تر از طلاق نیست. قرآن به مرد برای طلاق زن بدون هیچگونه شرط و تشریفات و ازدواج با زن دیگر اختیار کامل داده است. (۴: ۲۰) مرد برای طلاق دادن همسرش نه نیاز به دادگاه دارد، نه مشاور اجتماعی، یا حقوقی، یا وکیل دعاوی و یا قاضی.<sup>98</sup> تنها ایراد یک جمله از سوی مرد می تواند به بیوند زناشوئی او با همسرش پایان دهد. این جمله عبارتست از: «تو دیگر همسر من نیستی»، یا «بیوند زناشوئی من با تو به پایان رسیده است»، و یا اینکه «تو دیگر با من بیوند مشروع زناشوئی نخواهی داشت». ایراد همین یک جمله بوسیله شوهر، زن را مطلقه می کند و کافی است که او را بیخانمان کرده و او و فرزندانی را که برایش به وجود آورده، به شکل خیابان نشین، وامدار، گدا و یا دزد درآورد.<sup>99</sup> غزالی در پایان می افزاید، زن موجود خطرناکی است

<sup>97</sup> Fatima Mernissi, *Beyond the Veil: Male-Female Dynamics in Modern Muslim Society* (Bloomington and Indianapolis: Indiana University press, 1987), p. 33.

<sup>98</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 7, pp. 131, 137, 138.

<sup>99</sup> Jones and Jones. *Women in Islam*, p. 53, quoted by Anwar Hekmat, *Women and the Koran* (Amherst, New York: Prometheus books, 1997), p. 228.

که در همبودگاه اسلام تنها باید بوسیله مرد، برای هدف ایجاد فرزند مورد بهره برداری قرار بگیرد. مرد تنها باید شور جنسی خود را بوسیله زن فرو بنشانند و بهیچوجه نباید او را مورد توجه قرار دهد. زن نه تنها نباید عضو همبودگاه بشری بلکه باید خطری برای آن به شمار رود. بدین ترتیب به تمام ساختار اجتماعی اسلام باید به شکل عاملی نگاه کرد که نیروی خود را در برابر خنثی کردن فروزه ویرانگر زنان به کار ببرد.<sup>۱۰۰</sup>

در اسلام همچنین حدیث های بسیاری وجود دارند که آیه های قرآن را درباره برتری داشتن مردان نسبت به زنان تأیید می کنند. حدیث های زیر، پاره ای از آنها می باشند:

اسامه بن زید روایت کرده است که محمد گفت: «پس از رفتن من، هیچ عاملی پیش از وجود زنان برای ملت من سبب هرج و مرج و ناامنی نخواهد بود.»<sup>۱۰۱</sup>  
 «عقیده همسر خود را پرستش کنید، ولی به آن عمل نکنید.  
 عقیده همسر خود را پرستش کنید، ولی برخلاف آن عمل کنید.  
 هیچگاه به سخنان و پیشنهاد های همسران عمل نکنید.»<sup>۱۰۲</sup>

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «مردی ممکن است بر پایه چهار فروزه با زنی ازدواج کند: به سبب پول او، به علت اصل و نسب خانوادگی او، به سبب زیبایی او، و به علت ایمان او به اسلام. حال هرگاه شما به علت دیگری با زنی ازدواج کنید، دست های خود را در کثافت فرو برده آید.»<sup>۱۰۳</sup>

<sup>100</sup> *Ibid.*, p. 45.

<sup>101</sup> Abu Abdullah Muhammad Ibn Ismail al-Bukhari, *Kitab al-Jami' al-Sahih* (Levden, Holland, 1986), p. 419.

<sup>102</sup> E. Westermarck, *Wit and Wisdom in Morrocco*, p. 329. The first two proverbs can be traced to the second Caliph, Umar Ibn al-Kattab. See al-Ghazali's *Revivification*, p. 44, quoted by Mernissi, *Beyond the Veil*, pp. 110-111.

<sup>103</sup> *Mishkat al-Masabih*, trans. A. N. Matheus, vol., art. 171 (Calcutta, India: 1809), p. 545; Abu Isa Muhammed al-Tirmidhi, *Al Jami' (The Collection)*, 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «هرگاه قرار بود من دستور دهم که فردی به دیگری سجده کند، به گونه یقین دستور می دادم که زنها به شوهرانشان سجده کنند.»<sup>۱۰۲</sup>

عبداللّه بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: «سه چیز نماد نخواست هستند: زن، اسب و خانه.»<sup>۱۰۳</sup>

هنگامی که محمد آگاه شد که ایرانی ها، دختر کسری را به پادشاهی خود برگزیده اند، فریاد برآورد: «مردمی که امور خود را به زنی واگذار کنند، هیچگاه موفق نخواهند بود.»<sup>۱۰۴</sup>

اگرچه محمد از زنیاران مشهور تاریخ به شمار رفته و حتی در جبهه های جنگ نیز بدون زن نمی توانست بسر بیبرد و هر زمانی که به جنگ می رفت قرعه می کشید و یکی و یا دو تن از زنانش را همراه خود می برد، ولی آنچنان نسبت به زنان بدبین بود که وضع دوزخ را در آنها را در امور مذهبی نیز تأکید کرده است. او در یک روز فطر زمانی که از کنار گروهی از زنان می گذشت، رو به آنان کرد و اظهار داشت: «شما زنها باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده ام که بسیاری از شما ساکنان دوزخ خواهید بود.» آنها گفتند: «چرا؟» محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان حق شناسی نمی کنید. اگر چه شما از نگر هوش و مذهب دارای کاستی هستید با این وجود، من هیچکس را ندیده ام که بیش از شما زنها بتواند در مغز مردان نفوذ منفی داشته باشد.» زنها پرسش کردند: «کاستی ما از نگر هوش و مذهب چیست؟» محمد پاسخ داد: «کاستی شما از نگر هوش آنست که گواهی شما برابر گواهی نصف مرد است و کاستی شما از نگر مذهب آنست که در زمان ناپاکی به سبب عادت ماهیانه، از برگزاری نماز و روزه محروم هستید.»<sup>۱۰۵</sup>

<sup>104</sup> Abu Isa Muhammed Ali al-Tirmidhi, *Al-Jami'* (The Collection), 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

<sup>105</sup> Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (London: Fleming H. Levell Company, undated), p. 104.

<sup>106</sup> *Sahih al-Bukhari*.

<sup>107</sup> Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 126.

## باز نمود بحث

هر گاه روانکاوی، آنچه را که در کتاب قرآن و حدیث درباره زن نوشته و در بحث بالا به آن اشاره گردید، مورد بررسی قرار دهد، تردید نیست که نویسنده چنین مطالب بیهوده ای را که تنها می تواند رسوبات یک مغز بیمارگونه باشد، بغیر از «ضد زن» بودن نمی تواند با برچسب دیگری مشخص سازد. ولی، شاید چنین هم نباشد! زیرا نکته دیگری در گفتارهای محمد وجود دارد که او را می تواند در بین برابر خواهان حقوق زن و مرد و نیز پشتیبانان حقوق زن طبقه بندی کند و در این راستا حتی او را از روشنگران هزاره سوم که ما در آن بسر می بریم نیز بالاتر قرار دهد و آن باور او در «برابری زن و مرد در شرکت در جهاد» است. ولی شوربختانه چنین نیز نیست. چرا؟ زیرا انس بن مالک روایت کرده است که در روز جنگ حنین، ابو طلحه مشاهده کرد که آمه سلیم شمشیری در دست دارد. ابو طلحه رو به محمد کرد و گفت: «یا رسول الله، این آمه سلیم است که شمشیری در دست دارد.» محمد، از آمه سلیم پرسش کرد: «این شمشیر را برای چه در دست گرفته ای؟» آمه سلیم پاسخ داد: «قصدم دارم بوسیله آن شکم بیدینی را که در دسترم قرار می گیرد، بدم.» محمد از سخنان او به خنده افتاد.<sup>۱۰۸</sup>

انس بن مالک روایت کرده است که: «پیامبر الله به آمه سلیم و گروهی از زنان انصار اجازه داده بود زمانی که به جنگ می رود او را همراهی کنند، به سربازان آب بدهند و زخم های آنها را درمان نمایند.»<sup>۱۰۹</sup> انس بن مالک می افزاید: «در روز جنگ اُحد، من عایشه بنت ابوبکر و آمه سلیم را دیدم که هر دو لباس هایشان را به دور خود پیچیده بودند به گونه ای که من قوزک های پاهای آنها را می دیدم و با مشک های آبی که بر پشت خود حمل می کردند، به سربازان آب می دادند.»<sup>۱۱۰</sup>

اکنون نکته اینست که در حالیکه محمد اجازه داده بود زنها مانند مردها به جبهه

<sup>108</sup> Sahih Muslim, vol. 3, No. 4453, p. 1001.

<sup>109</sup> Ibid. vol. 3, No. 4454, p. 1001.

<sup>110</sup> Ibid. vol. 3, No. 4455, p. 1001.



جنگ بروند و در کنار سربازان مرد با دشمنان او جنگ نمایند، ولی با این وجود هنگامی که اموال غارت شده شکست خوردگان بین سربازان مسلمان تقسیم می شد، سهم مردان با زنان تفاوت می داشت و به زنان تنها جایزه و یا پاداشی از اموال چپاول شده، داده می شد. روایت زیر این مورد را به خوبی روشن می کند:

«یزید بن هرمز روایت کرده است که نجد نامه ای به ابن عباس، عموی پیامبر نوشت و از او پرسش کرد، (آیا پیامبر الله اجازه می دهد که زنها در نبردهای اسلامی [جهاد] شرکت جویند و هر گاه پاسخ این پرسش مثبت است، آیا سهمی که از غارت و چپاول اموال شکست خوردگان به زنها ویژگی داده می شود مشخص است یا نه؟) ابن عباس در پاسخ او نوشت: (پیامبر الله شرکت زنها در جهاد را اجازه داده و حتی در کنار آنها نیز نبرد کرده است، ولی سهم آنها از اموال غارت شده بهیچوجه برابر سربازان مرد نخواهد بود، بلکه تنها به آنها جایزه ای پرداخت خواهد شد.)<sup>۱۱۱</sup> حدیث دیگری با کمی تفاوت در کاربرد واژه ها می گوید: (برای زنهایی که در جهاد شرکت می کنند سهم ویژه ای تعیین نشده، بلکه به آنها تنها پاداشی از اموال غارت شده داده خواهد شد.)<sup>۱۱۲</sup>»

### غیر مسلمانان ستمگرانه باید ترور شوند

آیه های ۶۱ و ۶۲ سوره احزاب کتاب قرآن می گوید:

«لَيْسَ لِمَنْ يَنْتَهَىٰ الْمَتْلُفُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنْفِرَ بَكَ يَوْمَ تَمَّ لَا يَجَاوِرُونَ وَبَكَ بِهَا الْأَقْلِيَّةُ ۗ مَلْعُونِينَ أَسْمَانُفِقُوا جَدُوا وَقَتَلُوا نَفْسِي لَا ۗ»

«اگر منافقین و آنهایی که دارای قلب بیمارگونه هستند و نیز آنهایی که در شهر آشوب می کنند، دست از کارهای خود نکشیدند... آنها افرادی ملعون هستند. این افراد را هر کجا یافتید دستگیر کنید و با ستمگری و بیرحمی آنها را بکشید.»

<sup>111</sup> Sahih Muslim, vol. 3, pp. 1002-1003.

<sup>112</sup> Ibid., p. 1004.

## باز نمود بحث

دُرّاندیشی محمّد در آوردن چنین آیه وحشتناک و انسان ستیزی به گونه کامل روشن است. بدین شرح که آیا «مناقین» و یا «آنهایی که دارای قلب بیمارگونه بوده»، و یا «آنهایی که در شهر آشوب می کنند»، چه کسانی هستند؟ آیا بغیر از اینست که این افراد در برابر خرافاتی که یک فرد جاه طلب و تشنه قدرت می خواهد به آنها تحمیل کند تا بدینوسیله بتواند بر آنها حکومت نماید، ایستادگی می کنند؟ بنابراین آیا مجازات این افراد آنست که بر پایه آیه بالا، هر کجا مشاهده شدند، باید دستگیر و ستمکارانه کشته شوند؟ آیا این عدالت و دادگری الله و یا خداوندی است که دست کم ۱۱۴ مرتبه در قرآن «بخشنده و مهربان» نام گرفته است؟ پاسخ این پرسش ها اینست که این الله و یا خداوند خونریز و آدمکش در واقع جانور شگفت انگیزی است که یک شترچران جاه طلبی که قصد فرمانروائی بر هموعانش را دارد، اختراع کرده تا از زبان او مردم را وادار به تسلیم شدن به خواست های خود بکند.

### کشتار برای مسلمانان اجباری است، اگر چه آنها مایل به انجام این عمل نباشند

آیه ۲۱۶ سوره بقره قرآن می گوید:

كَيْفَ عَلَى الْقَوْمِ الْفِتَالُ وَهُوَ كَيْفَ لَكُمْ وَعَبِيَّ أَنْ تَكْفُرُوا شَيْئًا وَأَنْتُمْ تُبْغُوا شَيْئًا وَ  
هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

«کشتار برای شما اجباری است، اگر چه شما از انجام چنین عملی بیزار و رویگردان باشید. شما ممکن است از چیزی نفرت داشته باشید، ولی آن برای شما نیکو باشد و ممکن است شما چیزی را دوست داشته باشید، ولی آن برایتان خوب نباشد. الله آنرا می داند و شما نمی دانید.»

## باز نمود بحث

در آیه بالا، الله عربستان برای بنده های عربش، قتل و کشتار، ترور، نفرت، و نابودی

تجویز می کند و از عشق، مهر و محبت، دوستی، صمیمیت و همزیستی انسانی لب فرو می بندد. او این فروزه های ویرانگر را در کتاب مقدسی که برای آنها می فرستد مجاز می شمارد و برایشان اجباری می داند. آنها در جایگاه یک فرد انسان و بنده ناآگاه الله ممکن است از دست زدن به چنین اعمالی رویگردان باشند، ولی الله همه چیزدان بندگانش را ملزم به اجرای آن اعمال کشتارگرانه و نابودکننده می داند. فلسفه انسانگرایانه در پس این فرمانهای دیوصفتانه آنست که دشمنان پیامبر الله باید با این ترغدها نابود شوند تا راه برای قدرت حکومت محمد هموار گردد.

### مسلمان باید مرقد (از دین برگشته) را بکشد

به گونه ای که در فصل چهارم شرح داده خواهد شد، محمد در چندین حدیث مجازات کسی را که از دین بر می گردد، «مرگ» به شمار آورده است. در قرآن نیز اسلام افرادی را که از دین برگردند محکوم کرده و مجازات های شدیدی برایشان برشمرده است. آیه های زیر حاکی از سرنوشت آنهایی که از اسلام برگردند و مجازات های آنها خواهد بود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذَا كَفَرُوا كُفِّرُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّالُونَ ﴿۳۰﴾

«آنهایی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خویش افزودند، هیچگاه توبه آنها پذیرفته نخواهد شد و در حقیقت آنها از گمراهان خواهند بود.» (قرآن، ۳:۹۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذِلْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿۳۱﴾

«ای اهل ایمان، اگر از کافران پیروی کنید آنها شما را باز از دین اسلام به کفر باز می گردانند، آنگاه شما هم مانند آنها از زیانکاران جهان خواهید بود.» (قرآن، ۱۲۹:۳)

وَدُّوا لَوْ كَفَرُوا كَمَا كَفَرُوا وَيَتَّخِذُونَ سَوَاءً مَّا لَمْ يَكْفُرُوا مِنْهُمْ أُولَئِكَ خَلَقَتْهُمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴿۳۲﴾

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَدُوهُمْ وَإِن تَوَلَّوْهُمْ فَهِيَ كَيْفَ تَشَاءُ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيَاءَ وَلَا تَصْبِرُوا ﴿۳۳﴾

«کافران آرزو دارند که شما مسلمان ها هم مانند آنها کافر شوید تا همه در کفر برابر باشید. پس آنها را تا در راه الله هجرت نکنند دوست نگیرید و هرگاه مخالفت کردند، هر کجا آنها را یافتید گرفته و به قتلشان برسانید و از آنها نباید یار و دوستی

برگزینید.» (قرآن، ۸۹: ۴)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذَا دُاعُوا لِكُفْرِهِمْ يَقُولُ اللَّهُ لِيُغَيِّرْ لَهُمْ وَلَا لِيُتَّخِذَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۰۸﴾

«آنهاست که نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آورده و دگر باره کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند. این افراد را الله نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد کرد.» (قرآن، ۱۳۷: ۴)

قَالَ اللَّهُ إِنَّ مَنزِلَهَا عَلَيْكُمْ مِمَّن يَكْفُرُ تَعُدُّ مِنْكُمْ بَقِيَّتِي آمَنَ بِهِ، عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۰۹﴾  
«الله گفت، من آن مانده را برای شما می فرستم، ولی هر کس پس از نزول مانده از دین برگردد او را عذابی کنم که هیچیک از جهانیان را نکرده باشم.» (قرآن، ۱۱۵: ۵)

دست کم در آیه بالا، الله در تحمیل درد، مجازات، ترور و وحشیگری بر آفریده های ستمگرش هم پیشی می جوید.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۹﴾  
«هر کسی بعد از آنکه به الله ایمان آورد، باز کافر شد ... خشم الله را به خود خواهد خرید و مجازاتی سخت در انتظارش خواهد بود.» (قرآن، ۱۰۶: ۱۶)

وَأُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَتَسْمِعُهُمْ وَأَنْصُرُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاقِلُونَ ﴿۱۱۰﴾

«الله آنهاست که از دین برمی گردند، هدایت نخواهد کرد. الله بر دلها و گوشها و چشمهای این افراد مهر زده است و بدون تردید در عالم آخرت این افراد از زیانکاران خواهند بود.» (قرآن، ۱۰۹-۱۰۷: ۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ آذَوْا عَلِيًّا أَذَى بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ لِيُكْفِرُوا بِهِ وَإِنَّ الَّذِينَ لَبَّسُوا الْكُفْرَ فِي حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ وَأَخْرَجُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ فِئَةً مِمَّا كَفَرُوا لَيُغْلِبُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِنَصْرِ اللَّهِ فَا تَغْلِبُهُمْ سِوَا اللَّهِ لَئِن كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۱۱﴾  
«آنهاست که به راه رستگاری هدایت شدند، باز از دین باز گشتند و مرتد شدند، اینها افرادی هستند که شیطان کفر را در نگرشان جلوه گر ساخت و آنها را فریب داد.» (قرآن، ۲۵: ۴۷)

شاید گزافه گوئی نباشد اگر گفته شود که هرگاه برآستی قرار می بود، یک سازمان سیاسی، اصول و احکام اسلام را آنچنان که در قرآن آمده است، به مورد اجرا بگذارد، امنیت افراد آن اجتماع از امنیت حیواناتی که در یک جنگل بسر می برند نیز بی ثبات تر می گشت. درست است که در زمان کنونی حکومت هائی

در دنیا وجود دارند که خود را «اسلامی» می نامند، مانند حکومت های عربستان سعودی، ایران، پاکستان و غیره، ولی به درستی می توان ادعا کرد که این حکومت ها حتی ۱۰ درصد اصول و موازین اسلامی را نیز به مورد اجرا نمی گذارند.

به گونه ای که در بالا گفته شد، آیه ۴۸ سوره نساء می گوید، مسلمانان نباید با غیر مسلمانان دوستی کنند و تأکید می کند که مسلمانان باید افراد غیر مسلمان را بگیرند و آنها را به قتل برسانند. آیه ۵۱ سوره مائده نیز می گوید مسلمانان نباید با یهودی ها و مسیحی ها دوستی کنند و هرگاه به این کار دست زدند، مانند آنها خواهند بود. آیا برآستی می توان جامعه ای را به تصور آورد که همه افراد آن باید از مشتی خرافات نابخردانه پیروی کنند و هر کس از آن کار سرباز زد، سایر افراد اجتماع اختیار داشته باشند او را نابود کنند؟ بدیهی است که در چنین جنگلی، هر کسی هم پلیس، هم دادستان و هم قاضی خواهد بود و بدیهی است که چنین جامعه ای نیازی به زندان نیز نخواهد داشت. به راستی که یک جامعه ناب و سره اسلامی چه «مدینه فاضله» انسانگرا و بشرنوازی خواهد بود!

### الله آدمکشان را دوست دارد

آیه ۴ سوره الصف، به روشنی سخن از عشق الله به خون و خونریزی می گوید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَبًا كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرْمُوسِينَ ﴿۴﴾

«در حقیقت الله آنها را که در صفوف استوار و آهنین در راه او آدم می کشند دوست دارد.»

### باز نمود بحث

با توجه به اینکه الله به بندگانش فرمان می دهد که یکدیگر را مانند ماهی ها قتل عام کنند، بدیهی است که او همچنین دوست دارد مشاهده کند که بندگانش یکدیگر را قتل عام کنند و بویژه در صفوف استوار و آهنین، خون یکدیگر را بریزند. بدین ترتیب، پیامبر محبوب الله در برابر آنهایی که مخالف با عوامفریبی های او هستند احساس امنیت بیشتری خواهد کرد.

## الله فرمان می دهد، سر غیر مسلمان بریده و مسلمان بوسیله ارتکاب اعمال تروریستی آزمایش شود

در آیه ۴ سوره محمد، الله به پیامبرش فرمان می دهد به مسلمانان بگوید، او میل دارد آنها غیر مسلمانان را زندانی کنند، گردنشان را قطع نمایند و خونشان را بریزند:

بِمَاذَا لَيْسْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَصْرَبَ الرَّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَانًا مَّا بُعِدُوا مَّا  
وَمَا حَتَّىٰ تَصْرَعِ الْخُرْبُ أَوْ رَأَاهَا ۚ ذَٰلِكَ وَلَوْ نَشَاءُ اللَّهُ لَنَنْصِرَنَّ مِنْهُمْ لَكِبْرًا لَّيْسُوا بِتَبْلُوا بَعْضَكُمْ  
بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ۝

«شما مؤمنان چون با کافران روبرو شوید باید گردن آنها را بزنید تا اینکه از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعد با آنها را آزاد سازید و با فدیسه بگیرید تا سختی های جنگ فرو نشیند.»

اگر الله می خواست خود از کافران انتقام می کشید و همه را هلاک می کرد، ولی برای آزمایش شما این کار را به شما واگذار کرده است.»

### باز نمود بحث

نکته بسیار جالب در آیه بالا آنست که الله می گوید او توان این را دارد که همه مخالفان پیامبرش را بکشد، ولی این کار را بدین منظور به بندگان مسلمانش واگذار می کند تا توان قصاصی و فروزه خونریزی آنها را به مورد آزمایش بگذارد! شاید مگر تو نمی گوئی که از آنچه در اندیشه بندگان می گذرد با خیر و آگاه هستی، پس چگونه است که برای آزمایش آنها فرمان قتلشان را بوسیله سایر بندگان صادر می کنی؟ شاید هم دلیل اینکه الله خودش بندگان نافرمانش را نمی کشد و این کار را بر دوش بندگان مسلمانش قرار می دهد آنست که می خواهد یک پنجم اموال و دارائی های کشته شدگان در جهاد، زندهای آنها و همچنین بهای فروش فرزندانشان، بهره پیامبر دلبندهش شود. برآستی که چه الله همه چیزدان، خرد آگاه و مهربان و چه پیامبر نیک سرشت، با ایمان، راستگو و درستکاری مسلمانان دارند!

## الله در فرور غیر مسلمانان بر پیامبرش پیشی می گیرد، در دل آنها وحشت می کارد و به فرشتگان دستور می دهد گردن آنها را بزنند و انگشتانشان را قطع کنند

آیه های ۱۲، ۱۷ و ۶۵ سوره انفال قرآن تألیف الله می گوید:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ مَعَكُمْ فَتَيُّوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتُمْ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّبَّ فَأَضْرِبُوا قُرُوقَ الْأَعْيُنِ وَأَنْصِرُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۸﴾

«به پساد آرای رسول، آنگاه که الله تو به فرشتگان وحی کرد من با شما ایم، مؤمنان را ثابت قدم بدارید که من ترس در دل کافران می افکنم تا گردنهایشان را بزنید و همه انگشتانشان را قطع کنید» (قرآن، ۱۲: ۸)

قَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ إِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلَئِن لَّمْ يَكُنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَّةً بَلَاءًا حَسَنًا لَّانَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۹﴾

«ای مؤمنان! نه شما بلکه الله کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر افکندی، نه تو، بلکه الله افکند.» (قرآن، ۱۷: ۸)

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ سَبْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ تَكُنْ مِنْكُمْ يَأْتِيهَا تَغْلِبُوا أَلْفًا مِائِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَتَّقُونَ ﴿۱۰﴾

«ای رسول! مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید، بر دویست نفر از دشمنان پیروز خواهید شد و اگر صد نفر باشید، بر یکهزار نفر از کافران پیروز خواهید شد، زیرا آنها گروهی بی دانشند.» (قرآن، ۶۵: ۸)

### باز نمود بحث

آیا در فرهنگ اسلامی چه کسی کافر نامیده می شود؟ پاسخ بسیار ساده است؟ در فرهنگ اسلام، کافر به کسی گفته می شود که به خرافات یا وه گونه ای که محمد از قول الله خود ساخته اش برای استوار کردن قدرتش در شبه جزیره عربستان می گوید گوش فرا نمی دهد. چرا باید گردن کافر قطع گردد و انگشتانش بریده شوند؟ زیرا او در جنگ های مذهبی (اقدامات تروریستی) که دشمنان محمد را نابود

می کند و سبب می شود که یک پنجم اموال چپاول شده به او برسد و قدرت و دارائی های او را افزایش بخشد شرکت نمی کند.

در حالیکه الله به محمد می گوید، اگر مسلمانان بیست نفر باشند می توانند دویست نفر و هر گاه یکصد نفر باشند، خواهند توانست بر یکهزار نفر از دشمنان او پیروز شوند، معلوم نیست پس چرا در جنگ اُحُد قول الله کار نکرد؟ زیرا به گونه ای که می دانیم در این جنگ قریشی ها شکست سخت و دردناکی به محمد و مسلمانان وارد کردند. در این نبرد، شمار هفتاد و چهار نفر از پیروان محمد که چندین نفر آنها از یاران نزدیک او بودند، از جمله عمویش حمزه که از دلاوران عرب به شمار می رفت و نیز مصعب پرچمدار دلیر او به خاک هلاکت افتادند و هند همسر ابوسفیان و حشیانه جگر حمزه را در آورد و آنرا به نیش کشید. در برابر هفتاد و چهار نفر از مسلمانان، قریشی ها تنها چهار نفر کشته دادند. محمد نیز خود به سبب ضربه هائی که بر او وارد شد از هوش رفت، از ناحیه صورت به سختی زخمی گردید و یکی از دندانهایش را از دست داد. یکی از سربازان قریش به نام «ابن کمیه» با شمشیر سر محمد را هدف قرار داد، ولی طلحه با دست خود ضربه را گرفت و انگشتانش را برای همیشه از دست داد. هر گاه گروهی از پیروان محمد او را محاصره و نگهداری نمی کردند، او بدون تردید در این نبرد جان باخته بود.<sup>۱۱۳</sup>

براستی که الله مسلمانان تا چه اندازه با مزه و در همان حال ستمگر است، زیرا در یک جنگ او فرشتگانش را به کمک پیامبر شهادت می فرستد تا به دشمنانش تیراندازی و به آنها سنگ پرتاب کنند، ولی در جنگ دیگر، او ساکت و بدون حرکت باقی می ماند تا نامسلمانان چنین سرنوشت دردناکی را بسر پیامبر جانش در بیاورند.

### آیا محمد یک فرد خونخوار بود؟

آیه ۶۷ سوره انفال به شرح زیر، به پرسش بالا پاسخ می دهد:

مَا كَانَ لِنَبِيِّهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ أَشْرَكَ حَتَّىٰ يَبْلُغَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ

<sup>113</sup> William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 261



عَزِيزٌ حَكِيْمٌ ﴿۱۰﴾

«هیچ پیامبری را روانیاشد پیش از چیرگی بر دشمنان و کنترل سرزمینشان از اسیران جنگی پول (فدیه) گرفته و آنها را آزاد سازد، بلکه باید خون آنها را بسیار بریزد.»

### باز نمود بحث

دست کم، دو مورد در آیه بالا وجود دارد که شایسته بحث و بررسی می باشد: نخست اینکه هدف اصلی محمد کشتار دشمنان و دستیابی به قدرت می باشد و به همین سبب، هدفش را در دهان الله قرار داده و با زبان این خدمتگزار همیشه حاضر در صحنه می گوید، کشتن اسیران و تسخیر سرزمین دشمنان مهمتر از زندانی کردن و یا آزاد کردن آنها در برابر فدیة می باشد. دوم، این روش شیادی و ریاکاری همیشگی اوست که با ساختن آیه ای که هدف او را آورده می کرد، الله را دیکته کننده آیه می خواند و وانمود می کرد که او نیست که هدفش کشتار دشمنانش می باشد، بلکه این فرمان الله است که به او اندرز می دهد که پاداش و رستگاری او در دنیای آخرت بر سودهای مادی و فانی او در این دنیا برتری دارد. بر پایه اصول روانشناسی، در واقع او الله را وسیله و آلت مکانیسم دفاع روانی خود قرار می داد. نگاهی به رویدادهای زندگی محمد نیز تردیدی در خون آشامی او باقی نخواهد گذاشت. بدین شرح که در جنگ محارب و بنی ثعلبه، او یکی از افرادی را که در آن نبرد دستگیر شده بود به نام یاسر به شتربانی شترهایش در نزدیکی محلی به نام «الجمما» گماشته بود. زمانی هشت نفر از افراد طایفه «قیس» که در «بجیلا» بسر می بردند، به مدینه نزد محمد آمدند و اسلام آوردند. هوای مدینه به سبب رطوبت برای آنها سازگار نبود و پس از مدتی به بیماری طحال دچار شدند. از اینرو نزد محمد آمدند و از او چاره جوئی کردند. محمد به آنها پیشنهاد کرد به بیابان نزد شتریان او بروند و از او بخواهند به آنها شیر و ادراک شتر بدهد تا درمان شوند. آنها این کار را انجام دادند و به هر علتی از بیماری رهائی یافتند. پس از درمان، آنها شترها را ربودند و فرار کردند. یاسر شتریان محمد در پی تعقیب آنها برآمد، ولی آنها او را

وحشیانه کشتند و از آنجا گریختند.

هنگامی که محمد از جریان آگاهی پیدا کرد، «کرز بن جابر» را که خود در پیش راهزن بود و سپس اسلام آورده و به محمد پیوسته بود با بیست نفر برای دستگیری ربایندگان شترهایش به بیابان گسیل داشت. «کرز بن جابر» ربایندگان را دستگیر کرد و شترها را بغیر از یکی که بوسیله ربایندگان کشته شده بود، از آنها باز ستاند و آنها را نزد محمد آورد. پیامبر الله دستور داد، دستها و پاهاى آنها را قطع کنند و چشمانشان را از حدقه در بیاورند.<sup>۱۱۴</sup> یکی دیگر از تاریخنویسان می نویسد: «محمد دستور داد افزون بر مجازات های بالا، میله های آهنی داغ به چشمان آنها بکشند و هنگامی که در حال جان کندن درخواست آب کردند، پیامبر الله دستور داد به آنها آب ندهند تا آنها جان دادند.»<sup>۱۱۵</sup>

یکی دیگر از دلائل خون آشامی محمد، بازتابی است که در جنگ بدر از خود نشان داد. این رویداد که بوسیله همه تاریخنویسان شرح داده شده اینست که در جنگ بدر، زمانی که سر بریده ابو جهل، مخالف سرسخت محمد را پیش پایش انداختند، او از شدت شادی آنچنان به هیجان و شادی آمد که به حالت غش افتاد و از حال عادی خارج شد.<sup>۱۱۶</sup> Margoliouth نوشته است، زمانی که محمد سر بریده ابو جهل را در جنگ بدر مشاهده نمود از شدت هیجان شادی غش کرد.<sup>۱۱۷</sup> مور نیز می نویسد: «در جنگ بدر محمد با مشاهده کشته شدگان درونش را آشکار کرد و با هیجانی فراسوی پندار، ابراز شادی و سرور نمود. او همچنین فرمان داد چندین نفر از اسیران جنگی را که هیچ دلیل و مدرکی از فعالیت های سیاسی آنها بر ضد خود در دست نداشت، اعدام کنند.»<sup>۱۱۸</sup>

<sup>114</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 350.

<sup>115</sup> Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus, 1998), p. 47.

<sup>116</sup> P. De Lacy Johnstone, *Muhammad and His Power* (New York: Charles Scribner's Sons, 1901), p. 94.

<sup>117</sup> David A. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: New World Book Manufacturing Co. Inc., 1972), p. 46.

<sup>118</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 513.

### الله، شریک جرم داوطلبانه اقدامات تروریستی محمد

بر پایه آیه ۱۴ سوره توبه، الله گروهی از بندگان را برای کشتار گروهی دیگر بر می‌انگیزاند و به آنها فرمان می‌دهد بر ضدّ ممنوعان خود به کشتار برخیزند. الله همچنین به بنده های مسلمانان نوید می‌دهد زمانی که به خونریزی ممنوعان غیر مسلمان خود برخاستند، او هم در عذاب دادن به آنها به کمک بنده های مسلمانان خواهد شتافت.

فَتَلْوَهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَضْرِبُهُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾

اهل ایمان، با کافران به قتال و کارزار برخیزید تا الله آنها را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها پیروز گرداند و دل‌های اهل ایمان را شفا بخشد.»  
براستی که افراد بشر چقدر خوشبخت هستند که سیستم جزائی آنها با سیستم جزائی الله مسلمانان تفاوت دارد. دلیل اینست که در سیستم جزائی افراد بشر، هنگامی که فردی به ارتکاب یک رفتار غیرقانونی متهم می‌شود، جامعه بیدرنگ او را خطاکار به شمار نمی‌آورد، بلکه او نخست یک وکیل مدافع برای خود برمی‌گزیند تا در جریان دادرسی و مراجع رسیدگی به عمل جرم و بویژه در دادگاه از او دفاع نماید. افزون بر آن، دادگاه پس از اینکه هیئت منصفه او را گناهکار شناخت، آنوقت برایش مجازات تعیین می‌کند. زمانی نیز که دادگاه برای او مجازات تعیین می‌کند، نوع مجازات باید با پیشینه مجرم، انگیزه او در ارتکاب جرم، چگونگی ارتکاب جرم و شرائط اوضاع و احوال محیطی که مجرم به ارتکاب جرم دست زده همخوانی داشته باشد. پس از صدور حکم مجازات نیز مجرم حق استیناف داشته و دادگاه‌های بالاتر می‌توانند حکم دادگاهی که او را محکوم به ارتکاب جرم کرده، باطل سازند. همچنین زمانی که حکم مجازات متهم قطعی شود، هیچکس حق ندارد در فراسوی حکم دادگاه اقدامی بر ضد او انجام دهد. ولی در سیستم جزائی الله، عوامل پلیس، هیئت منصفه، وکیل مدافع، دادستان، قاضی و زندان، همه در اختیار ملای واحدی قرار دارد که «قاضی شرع» نامیده می‌شود و حکم او قطعی بوده و بیدرنگ باید به مورد اجرا گذاشته شود.

نکته بسیار جالب توجه آنست که در سیستم جزائی عادی، هیچکس مجاز نیست

که یکی از طرفین دعوی را بر ضد دیگری برانگیزد، ولی در قرآن، الله گروهی از بندگان را تحریک و تشویق می کند گروهی دیگر را به خاک و خون بکشند و به آنها نوید می دهد که در هنگام ارتکاب این عمل در دل طرف دیگر ترس و وحشت خواهد انداخت و گروه برانگیخته شده را در کشتار ممنوع خود کمک خواهد کرد. برآستی که چه الله منصف، بیطرف و دادگری!

### الله از افراد صلح طلب نفرت، ولی جنگجویان و تروریست ها را دوست دارد

آیه ۳۵ سوره محمد، می گوید:

قَلَّ يَهْتَوُونَ دَعْوَةَ إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْيَانُ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَبْرِكُمْ أَغْمَلَكُمْ ﴿٣٥﴾

«ای اهل ایمان! در کنار دین، خود را سست و ناتوان نشان ندهید و در جستجوی صلح برنیائید، زیرا شما برتر از کفار هستید و الله با شما بوده و هیچگاه نخواهد گذاشت که شما شکست بخورید.»

گذشته از دلائلی که در پیش گفته شد، آیه بالا سرشت جنگجویانه و تروریستی اسلام و دژاندیشی محمد را برای خون آشامی، چپاول و غارت و روح قدرت طلبی او را به روشنی نشان می دهد. هرگاه او انسان راستگو و درست کرداری می بود و بوسیله الله برای هدایت افراد بشر به راه راست به رسالت برگزیده شده بود، چرا به جای صلح و صفا و زندگی مسالمت آمیز با هموعانش می باید از این عوامل انسانگرایانه رویگردان باشد و پیوسته دم از خون و خونریزی بزند و حتی از زبان الله در کتاب قرآن به پیروانش توصیه کند که پذیرای صلح با دشمنانش نباشند؟ اگر هدف محمد تنها این می بود که دشمنانش را به دین نوینش فراخواند و قصد تصرف زمین ها و اموال و دارائی آنها را برای استوار کردن قدرت فرماندهی اش در عربستان نداشت، چرا از صلح با آنها خودداری و در جنگ کردن با آنها اصرار می ورزید؟ گذشته از آنچه که گفته شد، محمد بر ضد یک کشور بیگانه نبرد نمی کرد تا بتوان گفت که به منظور برخی دلائل استراتژیک از صلح با دشمنانش خودداری می نمود، بلکه او در برابر طوایف و قبائل بی پناه سرزمین خودش جنگ و کشتار

می‌کرد. بنابراین می‌توان از این بحث نتیجه گرفت که بدون هیچگونه تردیدی او به هر وسیله ریاکارانه و وحشیانه‌ای متوسل می‌شد تا موفق شود بر مردم سرزمینش حکومت کند.

یکی دیگر از ریاکاری‌های محمد در آوردن آیه بالا، فریب دادن تازی‌ها با اظهار این مطلب است که الله قول و نوبت داده است که آنها را در برابر دشمنانشان پشتیبانی و یاری کند شکست سخت او در جنگ اُحُد، در پیش شرح داده شد. ولی این تنها موردی نبود که او با خواری و فرومایگی در جنگ شکست خورد. در سال هفتم هجرت محمد نیروئی را برای حمله به ساکنان فدک گسیل داشت که در این نبرد، افراد طایفه «بنی مورا» سربازان او را تکه تکه کردند.<sup>۱۱۹</sup>

یک سال پس از آن، محمد نیروئی برای مسلمان کردن طایفه «بنی سلیم» به محل سکونت آنها در شرق مدینه گسیل داشت که در این نبرد افراد طایفه یادشده، بیشتر سربازان او را کشتند و فرمانده آنها در حالیکه زخمهای شدیدی در نبرد برداشته بود، به سختی توانست از میدان جنگ بگریزد و جان بدر ببرد.

یکی یا دو ماه پس از رویداد بالا، محمد نیروی دیگری برای حمله به بخشی از طایفه «بنی لیث» که در راه به مکه بسر می‌بردند، گسیل داشت. مسلمانان به گونه ناگهانی و بدون آگاهی پیشین به طایفه یاد شده حمله بردند و اموال و دارائی‌های آنها را غارت کردند و به سوی مدینه گریختن آغاز نمودند، ولی افراد طایفه «بنی لیث» آنها را تعقیب کردند، اموال و شترهای غارت شده را از آنها بازپس گرفتند و آنها را به سوی مدینه فراری دادند.<sup>۱۲۰</sup>

در موردی دیگر، محمد گروه کوچکی شامل پانزده نفر را برای حمله به قبیله «بنی امیر» که بخشی از طایفه مخالفش «هوین» بود، به «ذات اتلا» در مرزهای سوریه گسیل داشت. مسلمانان ابتدا موفق شدند بر طایفه یاد شده پیروز شوند و اموال و دارائی‌های آنها را به غنیمت ببرند، به گونه‌ای که به هر یک از آنها ۱۵ رأس شتر سهم رسید، ولی پس از آن گروهی از بسادیه نشینان آن محل به آنها حمله ور

<sup>119</sup> Ibid., p. 392.

<sup>120</sup> Ibid.

شدند و تمامی آنها را بغیر از یکنفرشان که به سختی مجروح شد و به مدینه فرار کرد، از دم تیغ گذراندند.<sup>۱۲۱</sup>

مصیبت بارتر از همه برای مسلمانان شکست آنها در سوریه بود. بدین شرح که تا سال ۶۲۹ میلادی، محمد تنها طوایف و قبیله های داخل عربستان را مورد حمله قرار می داد و اموالشان را غارت می کرد، ولی در سپتامبر این سال (۶۲۹)، شش ماه پس از بازگشت از مسافرت حجّه الوداع که به مکه انجام داده بود، برای نخستین بار تصمیم گرفت مکت های خارج از عربستان را مورد حمله قرار دهد و گزینه او در این مورد نواحی جنوبی امپراتوری روم بود. سبب این حمله آن بود که او نامه ای بوسیله یکی از مسلمانان به «هراکلیتوس» (هرقل) امپراتور روم ارسال داشته و او را به دین اسلام فرخوانده بود، ولی در هنگام بازگشت هنگامی که او از بین افراد طایفه «قسائید» در نزدیکی های دریای مرده عبور می کرد، یکی از رؤسای آن طایفه به نام «شوراهبیل»، در «متعه» او را از پای در آورده بود.

در این لشکرکشی، محمد فرزندخوانده اش «زید بن حارث» را به فرماندهی لشکر مسلمانان منصوب کرده و دستور داده بود هرگاه زید در آن جنگ کشته شد، «جعفر بن ابیطالب» برادر «علی بن ابیطالب»، جایگزین او شده و اگر او نیز از پای درآمد، «عبدالله بن رواحه» فرماندهی مسلمانان را به دست بگیرد. هنگامی که لشکر مسلمانان مدینه را ترک می کرد، محمد به آنها گوشزد کرد که انتظار دارد آنها با دستی پر از اموال و دارائی های غارت شده - که هدف پایه ای وی از این رزم آوری ها بود - به مدینه بازگشت کنند.

نخستین رویارویی لشکر اعزامی محمد با نیروی دشمن، در «متعه» در جنوب شرقی دریای مرده روی داد. در این نبرد، لشکر مسلمانان در محل مطلوبی آرایش یافته بود و پرچم اسلام بوسیله زید، فرمانده آنها حمل می شد ولی در همان نخستین برخورد او از پای درآمد و سپس «جعفر بن ابیطالب» پرچم را در دست گرفت که او هم به همان سرنوشت گرفتار آمد و کشته شد. پس از کشته شدن او «عبدالله بن رواحه» فرماندهی و پرچم اسلام را در دست گرفت، ولی دستهای او هم بوسیله

<sup>121</sup> Ibid.

نیروهای دشمن قطع گردید و او ناچار شد پرچم را زیر بازوانش حمل کند. مقاومت او به جایی نرسید و سرانجام او نیز از پای درآمد و کشته شد.

پس از شکست ناکام کننده یاد شده، مسلمانان درحالیکه فرماندهان برجسته و رزم آوران کارآزموده خود را از دست داده بودند، از میدان جنگ گریختند و هرگاه به سبب ورزیدگی رزمی «خالد بن ولید»، جنگ آور سلحشور و مشهور عرب نبود که با نهایت مهارت فرماندهی مسلمانان را در دست گرفت و موفق شد سربازان باقیمانده را جمع و جور کرده و عقب نشینی اختیار نماید، تلفات آنها از اینها نیز زیادتر می‌بود.<sup>۱۲۲</sup> گوئی در تمام این شکست های رسواکننده ای که به مسلمانان وارد شد، الله، این لوده دست ساخته محمد، یا به مرخصی رفته، یا گرفتار بیماری Alzheimer شده و یا اینکه مرده بود. زیرا او نه در راستای قول و وعده و وعیدهایی که به مسلمانان داده بود که در نبردها چنین و چنان به آنها کمک می‌کند، اقدامی به عمل آورد و نه اینکه فرشتگان مسلحی را که در جنگ بدر از آسمان به کمک محمد فرستاده بود، مأمور کمک به مسلمانها کرد!

کوتاه اینکه، برپایه گفتار قرآن، یک مسلمان خوب فردی است که خانه اش را ترک گوید و مال و جانش را در جنگ برای رضای الله و پیامبرش قربانی کند. الله نیز در برابر، اگر در جنگ زنده بماند، در این دنیا او را با سهمی که از چپاول و غارت اموال و دارائی‌ها و زنه‌های به دست آمده و در دنیای دیگر با امکان شهوترانی در عشرتکده بهشت، پاداش خواهد داد. ولی مسلمان بد، فرد صلح طلب و مسالمت جوئی است که الله از او نفرت دارد و شعله های گدازنده و گزنده آتش دوزخ در انتظار او هستند.

### **پدران و مادران غیر مسلمان را نباید فرزندانشان دوست داشته باشند**

شاید کسی نتواند باور کند که یک کتاب به اصطلاح آسمانی که درونمایه آن باید بر پایه غایت نیکی و راستی و درستی بنیان گذاشته شده باشد، به افراد مردم آموزش

<sup>122</sup>S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingstons, 1972), pp. 199-200.

بدهد که اگر پدران و برادرانشان خرافات مسخره‌ای را که محمد تبلیغ می‌کرد نپذیرفتند، نباید آنها را دوست داشته باشند. ولی با نهایت شگفتی باید دانست که برخی از آیه‌های قرآن به افراد مردم توصیه می‌کند که هرگاه پدران و برادران و سایر منسوبینشان به اسلام ایمان نداشته باشند، نباید آنها را دوست بدارند. در بین این آیه‌ها، یکی آیه ۲۳ سوره توبه است که گستاخانه به مسلمانان به آموزش چنین فروزه نانسانی می‌پردازد:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَجِدُوْا ءَايٰتَكُمْ وَاٰخُوْسَكُمْ وَاَوْلِيَآءَكُمْ اِنْ اِسْتَحَبُّوْا الْكُفْرَ عَلَی الْاِيْمٰنِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ  
فَاِنَّكُمْ يٰۤاَوْلِيَآئِكُمْ هُمْ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۲۳﴾

«ای اهل ایمان! شما پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید، اگر آنها کفر را بر ایمان برتری بدهند و هر کس از شما آنها را دوست بدارد، بدون شک از ستمکاران است.»

اصول اخلاق حکم می‌کند که هر انسانی، هر موجود زنده‌ای، بویژه هم‌نوع خود را دوست داشته باشد. به همان نسبت نیز اگر کسی از نزدیکی با یک بیگانه به سبب دین و مذهبش خودداری کند مرتکب یک عمل غیر اخلاقی شده، چه رسد به اینکه دینی به انسان آموزش بدهد که اگر پدر و برادرش از پذیرش پاره‌ای اصول خردستیز خودداری کردند، پیوند خویشاوندی خود را با آنها ببرد. فرض است که اصول مذهبی به افراد بشر درس برادری، شرافتمندی، درستی، راست کرداری، مهرورزی و یگانگی بدهند، ولی دین محمد به مسلمانان آموزش می‌دهد که اگر پدر و برادرش از خرافات خردستیزی که او برای استوار کردن پایه‌های قدرتش تبلیغ می‌کند پیروی نکردند، با آنها دشمنی ورزند. به همین دلیل، با ایمان کامل می‌توان گفت که هیچ دین و مذهبی در دنیا، مانند محمد و دین کاوک او اسلام، پیوندهای خانوادگی را نابود نکرده است. با وارد کردن این مطالب ضد اخلاقی و بیهوده در قرآن، محمد به مسلمانان گفت که آنها باید او را بیش از فرزندانشان دوست بدارند. در آیه بالا (۲۳: ۹) نکته مهم دیگری وجود دارد که نباید از نگر دور داشت و آن نکته اینست که به گونه‌ای که در پیش گفته شد، اسلام برای زن وجود یک کالا قائل است و نه یک انسان. زیرا حتی هنگامی که قرآن می‌خواهد افراد انسان را از داشتن پاره‌ای احساسات درونی مثبت منع کند، سخنی از زن به میان نمی‌آورد و «پدران» و



«برادران»، را مورد بحث قرار می دهد و «مادران» و «خواهران» را به فراموشی می سپارد.

آیه دیگری که در این باره در قرآن وجود دارد، آیه ۱۴ سوره تغابن است که می گوید:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ مِنْ اٰزْوٰجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاخْذُوْهُمْ

«ای اهل ایمان! زنان و فرزندان شما برخی دشمن شما هستند، بنابراین از آنها حذر کنید.»

آیا مفهوم «فَاخْذَرُوْهُمْ» که در این آیه آمده چیست؟ به فرهنگ لغت نگاه کنید. آیا این واژه بغیر از «حذر کردن و دوری جستن» مفهوم دیگری دارد؟ اکنون پرسش آنست که چگونه پدری می تواند از فرزندش حذر کند و دوری بجوید؟ مگر نه اینست که اگر پدری بخواهد از فرزندش دوری کند باید او را از خانه خود بیرون براند؟ آیا بغیر از بیرون کردن فرزند از خانه، راه دیگری برای دوری جستن از او وجود دارد؟ اکنون فکر کنید به سر فرزندی که پدرش او را از خانه بیرون کند، بویژه اگر دختر باشد چه خواهد آمد؟ اینست آموزش های یک کتاب آسمانی به نام قرآن که بیش از یک ششم جمعیت دنیای کنونی ما باورمند آن هستند.

آیه ۳ سوره ممتحنه نیز سخن از جدائی و بی فایده گی فرزندان و خویشاوندان در روز قیامت به میان آورده و می گوید، در این روز آنها بین شما جدائی می افکنند:

لَنْ تَتَّبَعَكُمْ بِاَزْوَاجِكُمْ وَلَا اَوْلَادِكُمْ يَوْمَ الْيَسْتِمَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاَللّٰهُ يَمَّا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ

«هرگز در روز قیامت خویشان و فرزندان شما برایتان سودی ندارند و در آن روز میان شما به گونه کلی جدائی می افکنند.»

«ترور» و «تروریسم» واژه های جامعی بوده و دارای مفاهیم گسترده می باشند، نفرت بردن از پدر و مادر و سایر خویشاوندان، در موردی که آنها از خواست های جاه طلبانه یک فرد شیاد پیروی نکردند، پاره ای از آنهاست.

### افراد غیر مسلمان ناپاک (نجس) هستند

آیه ۲۷ سوره توبه می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً  
 فَتَوَقَّؤْا نَفْسَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٥﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بدانید که مشرکان ناپاک هستند. اجازه ندهید آنها  
 پس از پایان این سال به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

برای اینکه به خوبی با واژه «ناپاک» آشنا شویم، نخست بهتر است به مفهوم آن  
 نگری داشته باشیم. واژه «ناپاک» دارای دو مفهوم است: معنوی و عملی. مفهوم  
 عملی این واژه درباره فردی به کار می رود که دارای ظاهری کثیف و شلخته بوده و  
 این حالت در او قابل مشاهده باشد. مفهوم معنوی این واژه که قابل مشاهده نیست،  
 درباره کسی به کار می رود که دارای شخصیتی گناه آلوده باشد. پدیده است که  
 مفهوم فقهی «ناپاک» در اسلام، مورد اخیر آن می باشد. اگر چنین باشد، در اینجا  
 پرسشی به وجود می آید و آن اینست که در اسلام به چه کسی گناهکار می گویند و  
 یا اینکه «گناه» در اسلام چه مفهومی دارد؟

در اسلام، «گناه» به دو بخش تقسیم می شود: گناه بزرگ و گناه کوچک. ولی  
 به گونه کلی و از نگر عملی، در اسلام «گناه» یک پدیده نظری است و به آسانی و  
 سادگی به کسی نسبت داده می شود که با مقامات مذهبی اسلام مخالف بوده و یا  
 اینکه رفتار مذهبی اش مشکوک به نگر برسد. بهترین مثالی که در این باره می توان  
 آورد، اقدام آخوند روح الله خمینی گُجستک پس از در دست گرفتن قدرت در ایران  
 می باشد. زیرا هنگامی که او در ایران به قدرت رسید، دستور داد به عنوان «مجاهد  
 با خدا» و «مفسد فی الارض» هزاران نفر از افراد بیگناه اعدام شوند. فتوای کشتن  
 سلمان رشدی، نویسنده کتاب *Satanic Verses* مثال آشکار «گناه» در اسلام و  
 جنایات این ملای پریشان مغز اسلامی می باشد.

به گونه پالیده و کوتاه باید گفت، محمد با آوردن واژه «ناپاک» در قرآن، برای  
 اینکه مردم را با قدرت خود و ادار به تسلیم بکند، آنها را بوسیله واژه «گناه» ترور زده  
 کرد و در دل آنها ترس و وحشت به وجود آورد. فرهنگ لغت Webster واژه  
 «ترور» را چنین تعریف می کند: «ترور، عبارتست از یک حالت شدید ترس و  
 وحشت و نگرانی». فرهنگ لغت American Heritage در تعریف «ترور»

<sup>123</sup> Webster's Third new Dictionary, rev. ed. (1993), s. v. "Terror."

می نویسد: «ترور عمل تجاوزگرانه‌ای است که گروهی برای تهدید کردن و زیر فشار قرار دادن توده‌های مردم، برای دستیابی به هدفهای سیاسی و یا نظامی به کار می‌برند.»<sup>۱۲۴</sup> و فرهنگ لغت Random House Unabridged «ترور» را چنین تعریف می‌کند: «ترور، عبارتست از: ایجاد ترس و وحشت شدید در مردم.»<sup>۱۲۵</sup>

بنابراین می‌توان گفت که واژه «ناپاک» و یا «نجس» در آیه بالا، یکی از ابزار و وسایل اختراعی محمد برای ایجاد ترور و وحشت در مخالفانش بود و به گونه‌ای که در مطالب واپسین (فصل ششم) همین کتاب خواهیم دید، هر کسی را که بر سر راه قدرت‌ش قرار می‌گرفت فرمان می‌داد وحشیانه کشته شود. امروز مسلمانان این واژه را هم از جهت معنوی و هم از نگر عملی به غیر مسلمانان بویژه، کلیمی‌ها، مسیحی‌ها و بهائی‌ها نسبت می‌دهند.<sup>۱۲۶</sup> گوئی اللّٰه با همه دانش و آگاهی‌هایش نمی‌دانسته است یکی از بنده‌هایش که به فرمان او در سده هفدهم پا به پهنه هستی خواهد گذاشت و «باروخ اسپینوزا» نامیده خواهد شد و از تابناک‌ترین چهره‌های فلسفی جهان به شمار خواهد رفت، خواهد گفت: «هنگامی که من بایک فرد مذهبی تماس می‌گیرم، احساس می‌کنم باید دست‌هایم را آب بکشم.»

### مسلمانانی که با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی کنند، دیگر مسلمان نخواهند بود

آیه ۵۱ سوره مائده به مسلمانان فرمان می‌دهد با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی نکنند و گرنه مانند آنها خواهند بود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا الْيَهُودَ وَالنَّصٰرَىٰ اَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَمَنْ يُّوَلِّمْكُمْ فَاِنَّكُمْ عَلَيْهِمْ  
 اِنْ اَللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهودی‌ها و مسیحی‌ها را به دوستی مگیرید،

<sup>124</sup> American Heritage Dictionary, fourth ed. (2000), s. v. "Terror."

<sup>125</sup> Random House Unabridged Dictionary, 2<sup>nd</sup> ed. (1987), s. v.

<sup>126</sup> به مطالب فصل ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

برخی از آنان دوستدار برخی دیگرند و هر کس از شما مؤمنان که با آنها دوستی کند در حقیقت از آنها خواهد بود....»

زمانی که آیه بالا به مسلمانان می گوید: «هر کس از شما با آنها (یهودیان و مسیحیان) دوستی کند از آنها خواهد بود.» نه کاستی های یهودیان و مسیحیان را بر می شمارد و نه اینکه در باره علت چنین دستوری که با طبع اجتماعی بشر مغایرت و ناهمگونی دارد سخنی به میان می آورد. ولی محمد با وارد کردن چنین آیه بشرستیزانه ای در قرآن، هم کومه اندیشی خود را به اثبات می رساند و هم اینکه اسلام را دینی نژادپرست، انسان ستیز، ناپسندانه و غیر منطقی می نمایاند. دنیائی که روز به روز کوچکتر می شود و افراد گوناگون بشر از هر نژاد، تیره، رنگ پوست، زبان، فرهنگ و ملیتی که باشند باید در کنار یکدیگر بسر برده، با یکدیگر اتحاد و دوستی کنند تا سختی های زندگی را برای یکدیگر قابل تحمل سازند، آیا می توان برای چنین سخن ناپسندانه ای کوچکترین ارزش و اعتباری قائل شد و یا اینکه آنرا کلام خدا دانست؟ آیا مسلمانانی که به نحوی از انحاء با یهودی ها و مسیحی ها در امور تجاری، اجتماعی، فرهنگی، هنری و غیره آمیزش های گوناگون دارند و یا با پیروان یکی از این دو دین ازدواج کرده اند، می توانند با نادیده گرفتن متن و فرمان این آیه خود را مسلمان بخوانند؟

ارسطو فیلسوف نامدار یونان باستان، بشر را حیوانی سیاسی و اجتماعی به شمار می آورد، ولی شترچران ناآگاه و در همان حال خودخواهی که دیوانه دستیابی به قدرت بوده و شرایط زندگی عربستان آغاز سده هفتم میلادی در این راستا پار او شده است، می گوید افرادی که در یک سرزمین بسر می برند و از جهت اندیشه های خرافی با یکدیگر تفاوت دارند نباید با یکدیگر دوستی کنند. آیا مسلمانان تا کنون اندیشیده اند که هرگاه از سایر ملل دنیا منزوی شوند، زندگی آنها چه شکل و شرایطی خواهد یافت؟ و آیا برآستی اگر قرار باشد، چنین وضعی در دنیا به مورد تحقق درآید، زندگی جهانی چه شکلی پیدا خواهد کرد؟ کمترین فرض فرآیند به اجرا درآمدن چنین فرضی، به شرح زیر خواهد بود؟

۱- بیدرتگ سازمان ملل متحد و تمام نهادهای یاری رسانی گوناگون بین المللی باید از بین برداشته شوند.

۲- تمام نمایندگی های سیاسی کشورهای مسیحی و یهودی مذهب در کشورهای

مسلمان باید تعطیل شوند.

۳- پیمان های تجارتي و اقتصادي بين کشورهای مسلمان از يك سو و يهودی ها و مسیحی ها از دگر سو باید قطع گردد.

۴- شرایط خانمانسوز و ناگواری که جنگ های صلیبی برای در حدود مدت ۳۰۰ سال از سده یازدهم تا سده چهاردهم برای پیروان ادیان ابراهیمی به وجود آوردند باید به تمام دوره های تاریخ بشر گسترش داده شده و جنگ و خونریزی و برادرکشی از شرایط روزانه طبیعی زندگی بشر به شمار آید.

۵- بهره برداری از اندیشه ها، اختراعات و اکتشافات یهودیان نامدار جهان مانند آلبرت اینشتین، زیگموند فروید، موسی هس، باروخ اسپینوزا، آیزیا برلین، والت دیزنی و غیره گناه شمرده شود. برای نویسنده نام بردن از دانشمندان، مخترعین و مکتشفین مسیحی امکان پذیر نیست، زیرا در اینصورت باید کتابی به قطر دفترهای راهنمای تلفن از نامهای این افراد پر گردد. تاریخ نام حتی یک مسلمان را نیز در ردیف مخترعین و مکتشفین بزرگ جهان به ثبت نرسانده است.

۶- هرگاه مسلمانان از بهره برداری از اندیشه ها و نوآوری های اختراعی و اکتشافی یهودیان و مسیحیان جهان منع گردند، آنگاه باید از بهره برداری از تمام پیشرفت های علمی، تکنولوژیکی، صنعتی، پزشکی و بهداشتی که دست آوردهای سایر ملیت ها و پیروان ادیان و مذاهب دیگر جهان است دست بردارند و ناچار زندگی همه آنها در شرایط بادیه نشینی صحراهای خشک و سوزان عربستان آغاز سده هفتم میلادی دگر دیس شود.

### **الله چهره یهودی ها و مسیحیانی را که به اسلام ایمان نیاورند، به پشت سر و پشت سرشان را به جلومی آورد**

نه تنها باور کردن، بلکه حتی پندار اینکه چهره کسی به پشت سر و پشت سر و گردنش به جلو تغییر یابد و چهره انسان، جای خود را با پشت سر و گردنش عوض کند، نه آسان است و نه خردگرایانه. ولی این فراگشت عضوی در انسان الهامی است که الله به پیامبرش محمد نموده و متن آیه ۴۷ سوره نساء را دربر گرفته و مجازاتی است که قرآن برای یهودی ها و مسیحی هائی که به اسلام ایمان نیاورند قائل شده

است. این آیه یهودی ها و مسیحی ها را فرامی خواند تا به اسلام که تورات و انجیل را نیز بر پایه متن آیه شامل میشود، ایمان بیاورند و گرنه چهره آنها به عقب و پشت سرشان به جلوی آنها تغییر مکان خواهند داد و به سرنوشت قانون شکنان روز سبت (شنبه) مجازات خواهند شد.<sup>۱۳۷</sup>

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ هُوُوْا الْعٰبِدُوْنَ اِمَّا يَنْزِلُنَا مَصَدَقًا اِمَّا مَعَكُمْ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطِيْسَ وُجُوْهَا قَتَرَدَهَا عَلٰى اَذْرِيْهَا  
اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا اَصْحٰبَ السَّبْتِ وَكَانَ اَمْرًا لِّلّٰهِ مَفْعُوْلًا ﴿٥٠﴾

«ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شده، پیش از اینکه چهره شما را به پشت سر و پشت سرتان را به چهره تان تبدیل کنیم و مانند قانون شکنان روز سبت شما را مجازات کنیم، به قرآن که در بردارنده اصول و احکام تورات و انجیل شما نیز هست ایمان بیاورید و بدانید که فرمان ما به گونه حتم اجرا خواهد شد.»  
(قرآن، ۵۰: ۴)

### باز نمود بحث

به گونه ای که از متن آیه بالا (۵۰ سوره نساء) برمی آید، الله به یهودی ها و مسیحی ها می گوید، آنها باید قرآن را به جای کتاب آسمانی خود پذیرش کنند و یهودی ها محمد را به جای موسی و مسیحیان ویرا به جای عیسی به عنوان پیامبر خود بپذیرند و گرنه چهره آنها را به پشت سر و پشت سرشان را به چهره آنها تبدیل خواهد کرد و مجازات قانون شکنان روز سبت (شنبه، روز تعطیل یهودی ها) را برشان خواهد آورد. بالاتر و مهم تر از همه اینکه الله تأکید می کند که فرمان او دارای ضمانت اجرای حتمی و تغییرناپذیر بوده و به گونه یقین به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. (برای آگاهی از سرنوشت یهودی هائی که به قول قرآن با کار کردن در روز شنبه قانون شکنی کردند، به مطالب صفحه شماره ۱۶۳ به بعد فصل سوم مراجعه فرمائید.) آورد، جای چهره و پشت سر یک یهودی و یا مسیحی با یکدیگر تغییر کرده باشند؟ هر گاه پاسخ این پرسش مثبت نباشد، ناگزیر ما به دو نتیجه دست می یابیم: یکی

<sup>۱۳۷</sup> به مطالب صفحه ۱۲۵ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

اینکه براستی الله مسلمانان لوده ای بسیار خوش مشرب و خنده آور است و دؤم اینکه، محمد از بزرگترین و با شهامت ترین دروغگویانی است که دنیا تا کنون به خود دیده است.

### دست و پای افرادی که بر ضد الله و رسولش به پامی خیزند باید قطع و اعدام شوند

دانش جزاشناسی به آموزش بینان این رشته می آموزاند که مجازات باید در برابر قانون شکنی بکار رود و اینکه چگونگی ارتکاب جرم بوسیله فرد قانون شکن و شرایط و اوضاع و احوالی که جرم در آن ارتکاب شده نیز باید در زمان تعیین مجازات در نظر گرفته شوند. ولی اینگونه که معلوم می شود الله همه چیزدان و پیامبرش که قرآن را برای تمام زمانها و ادوار به وجود آورده و آنرا غیر قابل تغییر و ابدی می دانند، در باره باورهای پیشرفته بشر در راستای مجازات قانون شکنان دگراندیش بوده و به آئین دادرسی نیز هیچ عقیده ای ندارند. بر پایه آیه ۳۶ سوره مائده که در زیر شرح داده خواهد شد، هرگاه کسی با به اصطلاح رسول مخالفت کند، الله فرمان داده است که پیامبر دست و پایش را بر خلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) قطع کند، او را اعدام نمایید و یا از خانه و کشانه اش آواره اش سازد. البته این بخش سبک مجازات او خواهد بود، بخش سنگین تر در آن دنیا است که پس از مرگ بر او تحمیل خواهد شد.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأرجُلُهُمْ  
مِنْ جَنْبِ أَوْ يَنْقَلَبُوا فِي الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٦﴾

«مجازات کسانی که با الله و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین فساد کنند، جز این نباشد که آنها را به قتل برسانند یا به دار بکشند و یا دستها و پاهایشان به خلاف بریده شود و یا از سرزمینشان اخراج گردند. این ذلت و خواری، عذاب دنیوی آنهاست و در آخرت به عذابی بزرگتر گرفتار خواهند آمد.»

حکم بالا وحشیانه ترین مجازاتی است که تا کنون به نام دین و مذهب به وجود آمده است. بر پایه این آیه اگر برای مثال، کسی به محمد بگوید سخنان او در باره

اینکه «خورشید، در یک چشمه آب تیره غروب می کند، (قرآن، ۸۶: ۱۸،)» و یا اینکه «اگر یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان نیاورند، چهره آنها به پشت سر و پشت سرشان به جای چهره آنها تغییر مکان خواهد داد (قرآن، ۴۷: ۴)» یاوه های خردآزاری بیش نیستند، دست ها و پاهاى این فرد باید برخلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) بریده شود و از سرزمینش اخراج و یا اعدام گردد.<sup>۱۲۸</sup> نکته دیگر آنست که محمّد مفهوم این آیه وحشتناک را مانند بیشتر آیه های قرآن از نوشتارهای مقدّس یهودی ها ربوده است. زیرا آیه ۱۲۴ سوره اعراف و آیه ۴۹ سوره شعراء می گویند که چون ساحران و جادوگران فرعون اظهار داشتند که قدرت سحر و جادوی موسی از آنها بیشتر است، از اینرو فرعون بر آنها خشم گرفت و تهدیدشان کرد که دستور خواهد داد دست ها و پاهایشان را بر خلاف ببرند و پس از آنهم جسدشان را به صلیب بکشند تا بالای صلیب جان بدهند.

در آیه بالا، دو نکته شایسته ارزشیابی به نگر می رسد: یکی اینکه محمّد متن این آیه را از نوشتارهای یهودیان ربوده و دوّم اینکه وی تاریخ «مجازات بوسیله صلیب» را نمی دانسته است. زیرا بر پایه نوشته فرنود سار *British Encyclopedia*<sup>۱۲۹</sup> مجازات به صلیب کشیدن تنها از در حدود سده ششم پیش از میلاد معمول شده، در حالیکه موسی بین سالهای ۱۳۵۰ و ۱۲۵۰ پیش از میلاد مسیح زندگی می کرده است. بنابراین مجازات به صلیب کشیدن در زمان موسی معمول نبوده و اینهم یکی دیگر از یاوه گوئی های محمّد و قرآن است.

به هر روی، بدون تردید می توان گفت که تا کنون هیچ انسان مستبد خردباخته ای چنین مجازات جانسورخویانه ای را در دنیا مقرر نکرده است. برآستی که محمّد چه الله پریشان مغزی را اختراع کرده تا از قول او برای دستیابی به هدفهایش به این یاوه گوئی ها بپردازد. در سیستم جزائی الله، مجازات کسی که با اندیشه های محمّد مخالف باشد، قطع دست و پا بر خلاف، اخراج از محل زندگی، به صلیب کشیده شدن و اعدام است. برآستی که اسلام چه دین دادگرانه ای است!

<sup>128</sup> Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 614.

<sup>129</sup> *Encyclopedia Britanica*, 15<sup>th</sup> ed., s. v. "Crucifixion," p. 762.



### چپاول و غارت، گوره جوشان ترور بسم اسلامی

غارت و چپاول اموال شکست خوردگان در جنگ های اسلامی و یا به گونه ای که قرآن می گوید، «غنیمت» یکی از فرآیندهای جهاد است. پاداش یک رزم آور اسلامی - کسی که در جهاد شرکت می کند - در دنیای دیگر بهشت، ولی در این دنیا غارت و چپاول اموال و دارائی های غیر مسلمانان، زنان و فرزندان آنهاست. ولی این عمل به زبان فقهی در اسلام «غنیمت» نامیده می شود:<sup>۱۳۰</sup>

پس از اینکه محمد از مکه به مدینه فرار کرد و قدرت را در این سرزمین در اختیار گرفت، مجبور شد با ساکنان مکه و طوایف و قبایل تازی که از فرمانبرداری از او سرباز می زدند، دست به نبرد بزند و در همان زمان به کاروان های تجارتی حمله و دستبرد آغاز کرد. هنگامی که محمد در این نبردها پیروز می شد، اموال و دارائی های آنها را چپاول و غارت و یک پنجم آنرا برای خود بر می داشت و بقیه را بین سربازانش بخش می کرد و همین اموال بودند که منبع درآمد او و پیروانش به شمار می رفتند. چپاول و غارت اموال دیگران برای محمد و پیروانش به اندازه ای اهمیت داشت که تاریخنویسان آنرا یگانه انگیزه افرادی دانسته اند که در کنار محمد برای او نبرد می کردند. زمانی که در سال ۶۲۸ میلادی محمد قصد مسافرت به مکه برای زیارت خانه کعبه را داشت، چون در این مسافرت غارت و چپاولی در کار نبود، برخی از پیروانش از شرکت در این مسافرت خودداری ورزیدند. در این باره قرآن می گوید:<sup>۱۳۱</sup>

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِنَّا نَظَلْنَاكُمْ إِلَىٰ مَعَادِمٍ لِتَأْخُذُوا مَا دَرَزْنَا نَبِيِّكُمْ بِرِيْدُونَ أَن يُبَدَلُوا كَلِمَ  
 اللَّهُ فَلَسَ تَبْدِيلُ مَا كَذَّبَ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ سَيَقُولُونَ بَلْ نَحْنُدُونَ تَابَل كَانُوا لَا يَتَنَبَّهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٣١﴾  
 «آنهاست که در آن مسافرت با تو همراهی نکردند، هنگامی که مسافرت های وابسته  
 به کسب غنائم پیش آید خواهند گفت، بگذارید ما هم با شما همراهی کنیم و  
 بدینوسیله می خواهند سخن الله را تغییر دهند. به آنها بگو، (الله گفته است، شما

<sup>130</sup> Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 26.

<sup>131</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 170.

حق همراهی به ما را ندارید.) آنها خواهند گفت، (شما نسبت به ما حسودی می کنید.) اینها همه نادان هستند.» (قرآن، ۴۸:۱۵)

تصاحب اموال و دارائی های غیر مسلمانان و زنان آنها در نبردهای اسلامی بوسیله زور و یا بدون زور، تا زمانی که آنها بین جنگ آوران اسلامی بخش شود حق مسلم مسلمانانی که در نبردهای اسلامی شرکت می کنند به شمار رفته است. زیرا بر پایه برهان فقه اسلامی، اگرچه در ظاهر غیر مسلمانان مالک اموال خود هستند، ولی چون از پذیرش اسلام خودداری ورزیده و در برابر مسلمانان به نبرد پرداخته اند، از اینرو مجازات آنها در برابر این گناه سلب حق مالکیت آنها از اموال و دارائی و زناشان می باشد.<sup>۱۳۲</sup> اصطلاح «غنیمت» بویژه در باره اموال و دارائی هائی به کار می رود که مسلمانان به زور از غیر مسلمانان بگیرند. این اموال نه تنها شامل اموال منقول و غیر منقول، بلکه حتی افراد مردم نیز خواهد شد و اسیران جنگی و زنان و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد.<sup>۱۳۳</sup>

الله در آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب، چگونگی سرشت «اموال و دارائی های چپاول شده و انسان های دستگیر شده در نبردهای اسلامی» را به روشنی بیان می دارد:

وَأَزَلُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّغْبَةَ يُرِيدُوا أَنْ تَكْفُلُوا وَتَأْسِرُوا بَرِيئًا  
وَأُورَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۱۳۳﴾

«والله آن گروه از اهل کتاب را که کمک و پشتیبان مشرکان بودند، از سنگرهایشان فرود آورد و در دلشان از شما مسلمین ترس افکند تا اینکه شما گروهی از آنها را به قتل رسانیده و گروهی را اسیر کردید. و شما را وارث سرزمین و دیار و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچگاه قدم بر آن نهادهاید بهره شما گردانید.»

<sup>132</sup> Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam*, p. 119.

<sup>133</sup> Sarakhsi, *Kitab al-Mabsut*, vol. x (Cairo: 1324 A.H.), p. 22; Shaybani, *al-Siyar al-Kabir*, with Sarakhsi's Commentary, vol. ii (Heydarabad: 1335 A.H.), p. 250; Marghinani, *al-Hidaya*, vol. ii (Cairo: 1936), p. 100, all cited in Khadduri, *War and Peace in the Law of Islam*.

آیه ۲۴ سوره نساء، حق مسلمانان را بر زنان غیر مسلمانی که در جهاد دستگیر می کنند، به شرح زیر روشن کرده است:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ الْأَمْلَکَتْ أَيْمَنُكُمْ بِعَبِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَعَلَّ لَكُمْ مَأْوَرَاةً

«تمام زنان شوهردار برای شما حرام هستند، بجز آنهایی که شما در نبردهای جهادی اسیر می کنید (دست های راست شما بر آنها قرار دارد). این حکم الله در باره آنهاست.»

به گونه ای که مشاهده می شود، آیه بالا با گستاخی کامل مسلمانان را آزاد گذاشته است بدون هیچگونه قید و شرطی هر عملی را که اراده کنند با زنان اسیر شوهردار، انجام دهند.

غنایم جنگی در دارالحرب (سرزمین غیر مسلمانان) و یا در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) بین رزمندگان اسلامی بخش خواهد شد. پیش از رویداد جنگ بدر (۶۲۴ میلادی)، محمد اموال غارت شده را بر پایه روش های سنتی تازی هابین پیروانش بخش می کرد، ولی کاربرد این روش سبب برخی ناراضائی هابین آنها شد و از اینرو مسانند همیشه الله خوش خدمت و همه جا حاضر به کمک پیامبر محبوبش آمد و آیه زیر را به اصطلاح به او وحی کرد:

«و بدانید از آنچه که به شما غنیمت رسد، یک پنجم آن ویژه الله و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است ...» (قرآن، ۴۱: ۸) در آیه ۶۹ سوره انفال، الله می گوید:

«كُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۶۹﴾

«پس اکنون هر چه از غنیمت بیاید، بخورید حلال و گوارای شما باد ...» در آیه بالا، الله هرگونه تردید و وسواسی را از احساسات آنهایی که ممکن است دارای وجدان حساس باشند می زداید و بنده های مسلمانش را به گونه رسمی فرا می خواند تا اموال و دارائی های آنهایی را که خرافات دیکته شده یک تازی جاه طلب و شیاد را زیر پرسش می برند، غارت و چپاول کنند.

آیه های ۱ تا ۳ سوره النصر می گویند:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾

«چون زمان پیروزی با کمک الله فرارسد، در آن روز مردم را می بینی که گروه گروه به دین الله وارد می شوند. در آن زمان الله را ستایش کن و از او خواستار آمرزش باش که او بسیار توبه پذیر است.»

ولی بر خلاف گفتار آیه های بالا، پس از مرگ محمد اسلام در شبه جزیره عربستان متلاشی شد. تاریخنویسان مسلمان می گویند، تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و زنربائی، هم معنی و یکسان می دانستند. به همین دلیل پس از مرگ محمد، بسیاری از طوایف و قبایل تازی از اسلام دست کشیدند و بیدین شدند. این گروه که کم و بیش بغیر از طایفه قریش، تمامی تازی های عربستان را شامل می شد، در تاریخ، «اهل رده» نامیده شده اند. ابوبکر که در این زمان جانشینی محمد را بر دوش گرفته بود، بر آن شد تا طوایف و قبایل از دین برگشته را به اسلام برگرداند و قدرت اسلام را در شبه جزیره عربستان یکپارچه و استوار سازد. در واقع می توان گفت، در دو سال و نیمی که ابوبکر پس از درگذشت محمد خلافت اسلام را بر دوش گرفت، وظیفه اش تنها نبرد بر ضد طوایف و قبایلی بود که در سراسر شبه جزیره عربستان از اسلام برگشته بودند. شورش ضد اسلام پس از مرگ محمد در عربستان به شکل مسری درآمد و از این قبیله به آن قبیله سرایت کرد تا سرانجام شهر های مکه، مدینه و طایف را نیز فرا گرفت.

مخالفانی را که پس از درگذشت محمد، بر ضد اسلام و خلافت اسلامی قد برافراشتند به دو گروه می توان بخش نمود: یک گروه هم با پیروی از اصول و موازین دین اسلام مخالف بودند و خود ادعای رهبری دین تازه ای را داشتند و هم اینکه با وجود یک خلافت اسلامی در عربستان مخالفت می ورزیدند. رهبران این گروه که خود را مانند محمد هم رهبر دینی شناختگری می کردند و هم رهبر سیاسی، عبارت بودند از: «طلحه ابن خالد» که وابسته به طایفه بنی اسد در نجد بود، و خود را پیامبر شناختگری می کرد، «مسلمه بن حبيب» وابسته به طایفه بنی حنیفه در یمامه که او نیز خود را پیامبر شناختگری می کرد، زنی به نام «سجاح بن منذر» که پیروان او را گروهی از طایفه بنی تمیم<sup>۱۳۳</sup> و نیز برخی از افراد طایفه بنی تغلیب در عربستان

<sup>۱۳۳</sup> رهبر طایفه تمیم، «مالک بن نویره» بود که خالد بن ولید، سردار مشهور اسلام شی که مهمان او بود برای همجواری با همسرش او را کشت و سرش را در تور انداخت.

شمال شرقی تشکیل می دادند که او هم ادعای پیامبری می نمود و سرانجام پیروان او با پیروان مسلمة و طایفه بنی حنیفه یکی شدند و «اسودالانسی» از طایفه بنی انس در یمن که او نیز ادعای پیامبری داشت. گروه دیگر مخالفشان با اسلام و خلافت اسلامی بیشتر جنبه سیاسی داشت و برای مثال، با پرداختن مالیات به حکومت اسلامی مخالفت می کردند، مانند طایفه بنی فزرة از شعبه های بنی اسد و همچنین بخش هائی از طایفه بنی تمیم در نجد.<sup>۱۳۵</sup>

اگر چه محمد در این زمان در خاک خفته بود، ولی شمشیر اسلام نه با او دفن شده و نه اینکه غلاف شده بود و ابوبکر «خالد بن ولید» و سایر فرماندهان اسلامی را برای فرونشاندن شورش ها و جنبش های ضد اسلامی به سراسر شبه جزیره عربستان گسیل داشت و آنها سرانجام موفق شدند شورش طوایف و قبایلی را که از اسلام برگشته بودند، در خون فرو نشانند. تاریخنویسان اسلام، برگشتگی قبایل و طوایف تازی را از اسلام پس از مرگ محمد، «جنگ های زده» و یا (حرب الزده) نامیده اند.

یکی از دلائل مهم بازگشتگی تازی ها از اسلام پس از مرگ محمد این بود که آنها فکر می کردند با درگذشت محمد، نبردهائی که به غارت و چپاول اموال مردم منتهی می شد پایان پذیرفته و دیگر کسی نیست آنها را به نبردهائی رهبری کند که برایشان ثروت قربانیان حمله های اسلامی به سایر طوایف و قبایل را به بار آورد. این گواه تاریخی نشان می دهد که اسلام بر پایه تاخت و تاز مسلمانان به سایر ملت ها و غارت و چپاول اموال و دارائی ها و به برده گرفتن آنها در نبردهای مذهبی به وجود آمد. به گونه ای که در فصل اول این کتاب شرح داده شد، محمد زندگی به اصطلاح پیامبری اش را در مدینه با راهزنی کاروان های قریش آغاز کرد.<sup>۱۳۶</sup>

فلسفه دین و مذهب و فرنود پیدایش آن، بالا بردن اصول و موازین اخلاقی و

<sup>135</sup> Fred McGraw Donner, *The Early Islamic Conquests* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1981), p. 8; *Mahomet and His Successors*, ed. Henry A. Pochmann and E. N. Feltskog (Madison, Milwaukee: The University of Wisconsin Press, 1970), p. 85.

<sup>136</sup> به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

ارزش های انسانی و در نتیجه، ایجاد اصلاحات اجتماعی و تأمین جامعه ای آسوده تر و زندگی بهتری برای افراد بشر می باشد. ولی اسلام از آغاز پیدایش بر پایه اعمال تروریستی شکل گرفت و امروز پس ۱۴۰۰ سال، هنوز پیروان این آئین خردستیز، بر چسب تروریستی را برای خود نگهداری کرده اند. فاروق شریف، یک نویسنده شرقی می نویسد:

«هدف آغازین دستبرد به کاروان ها و حمله ها و تازش های مسلمانان به طوایف و قبایل گوناگون که زیر فرنام جهاد و یا (جنگ مقدس) انجام می گرفت، غارت و چپاول اموال و دارائی های آنها بود. در تمام نوشتارهای تاریخی آمده است که غارت و چپاول اموال مردم، عامل مهمی برای گرایش تازی ها به اسلام و همچنین انگیزه آنها برای نگهداری این دین بوده است. از مفهوم کلی آن گروه از آیه های قرآن که در باره (غنیمت) سخن می گویند برداشت می شود که انگیزه اصلی بادیه نشینان تازی برای شرکت در جنگ ها و حمله ها و تازش آنها به سایر طوایف و قبایل، غارت و چپاول اموال و دارائی ها و زمین های آنها و ربودن همسرانشان بوده است.»<sup>۱۳۷</sup>

جای نهایت شگفت است که الله در آیه های ۲۰ و ۲۱ سوره الفتح، خود در عمل غارت و چپاول مسلمانان شرکت می جوید و به پیامبر دلبندهش نوید می دهد که اموال و دارائی های بیشتری برای غارت در راه است که مسلمانان باید در انتظار آنها باشند:

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَايِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ، وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَإِتَّكُونَ  
آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۱۳۷﴾

«الله به شما غنیمت های بسیاری را نوید داده که به زودی شما به آنها دست خواهید یافت و در این کار شتاب به خرج داد و دست کافران را از سر شما کوتاه کرد... و شما همچنین به غنیمت های دیگری دست خواهید یافت که خود قادر به دستیابی بر آنها نیستید، ولی الله امکانش را برایتان ایجاد خواهد کرد...»

متون آیه هائی که در باره فلسفه فقهی «غنیمت» در بالا شرح داده شد و متون احادیثی که در این باره در فصل پنجم همین کتاب شرح داده خواهد شد، تردیدی برجای نخواهند گذاشت که براسستی تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها یکسان می دانستند. فرنود راستین «جنگ های زده» و جشن ها و شادی هائی که تازی ها پس از مرگ محمد به وجود آوردند، این بود که تازی ها فکر می کردند با درگذشت محمد دیگر از حمله و تازش به سایر طوایف و قبایل و ملت ها و در نتیجه غارت اموال آنها خبری نخواهد بود و از اینرو، از اسلام دست کشیدند. بنابراین، از شرح این جستار می توان به این نتیجه منطقی دست یافت که «غارت و چپاول» اموال مردم زیر فرنام «غنیمت»، از سرشت تروریستی اسلام ناشی می شده است.

کوتاه اینکه، قرآن زور ستانی اموال، دارائی، زمین، زن و فرزندان افراد غیر مسلمان را بدون استثناء برای رزمندگان جهاد مشروع و قانونی به شمار آورده است. بدیهی است که نه نفس عمل «غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها» اخلاقی است و نه انگیزه و فرنود آن می تواند دینی و الهی و یا گسترش اسلام باشد، بلکه هدف این عملیات تبهکارانه جمع آوری مال و ثروت برای یک زندگی دنیوی تجملی و بهره برداری جنسی از زن های ربوده شده است.

### در اسلام خرید و فروش برده آسان تر از خرید و فروش کالا است

در زمان ظهور محمد، برده داری جزئی از فروزه های زندگی اجتماعی تازی ها بود و محمد نه تنها این رسم غیر اخلاقی و انسان ستیز را منع نکرد، بلکه آنرا در قرآن و اصول اسلام نیز نهادینه نمود. قرآن در آیه های بسیاری در باره برده داری و حقوقی که مالکان برده نسبت به آنها دارند و احکام برده داری سخن می گوید. در آیه ها و سوره های (۲۹: ۵۲، ۴۹: ۳۳، ۳۰: ۳۳، ۲۴: ۵، ۲۳: ۷۷، ۱۶: ۴۰، ۲۹: ۲۸، ۳: ۴) قرآن می گوید، تمام اسیران مرد و زنی که در نبردهای اسلامی به عنوان غنیمت دستگیر می شوند، ملک شرعی و قانونی اربابان (دستگیر کنندگان) خود هستند. یک سرباز اسلامی حق دارد هر مرد و زنی را خواه شوهر دار و خواه بدون شوهر به

مالکیت قانونی خود در آورد. وضع یک برده در اسلام همانند یک بت سنگی در عربستان است، ولی قرآن توصیه می کند که با برده باید با مهربانی رفتار شود و هرگاه او بتواند بهای خود را به اربابش بپردازد، ارباب باید او را آزاد کند. با توجه به اینکه محمد دستور کشتن اسیران را می داد، امام هم اختیار دارد یا دستور کشتن آنها را بدهد، یا آنها را برده سازد و یا اینکه اگر برتری می دهد آنها را آزاد سازد، ولی به هیچ روی حق ندارد برده های بت پرست و یا بازگشته از دین را در عربستان آزاد کند.<sup>۱۳۸</sup>

خرید و فروش برده در اسلام نه تنها مجاز می باشد، بلکه مشروع نیز به شمار رفته است.<sup>۱۳۹</sup> بر پایه فقه اسلام با برده ها، چه مرد و چه زن مانند نوعی کالا رفتار می شود. هرگاه ارباب برده خود را بکشد، به مجازات اعدام محکوم نخواهد شد، همچنین است اگر یک و یا دو نفر با همکاری یکدیگر برده ای را مقتول کنند. در این باره فقه اسلام با مقررات یهود تفاوت دارد، زیرا قانون یهود می گوید: «اگر مردی برده زن و یا مردش را با چویدستی بزند و او بمیرد، ضارب باید به شدت مجازات شود.»<sup>۱۴۰</sup>

فقه اسلام می گوید، ارباب یک برده (نه فردی که در مالکیت برده با دیگری شریک است)، می تواند با هر یک از برده های زنش که دارای یکی از ادیان اسلام، یهودیت و یا مسیحیت باشند، همخوابگی کند، ولی این عمل را در باره یک برده زن مشرک نمی تواند انجام بدهد. یک یهودی و یا مسیحی نیز نسبت به برده زنش دارای همان حقوقی است که در اسلام ذکر شده، به استثنای اینکه ارباب مسلمان می تواند پس از دستیابی به برده زن، بیدرنگ با او همخوابگی کند، ولی یک ارباب یهودی و یا مسیحی باید یک تا سه ماه پس از دستیابی به او از این کار خودداری ورزند.<sup>۱۴۱</sup>

<sup>138</sup> Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosm Publications, 1977), p. 597.

<sup>139</sup> *Sahih Muslim*, vol. 1, p. 2.

<sup>140</sup> *Exodus*, xxi, 20.

<sup>141</sup> Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam*, p. 600.



طبری می نویسد:

«پیامبر ابن ابی راسا یک گروه ۱۶ نفری به مأموریت حمله و تهاجم فرستاد. مأموریت این گروه مدت ۱۵ روز به درازا انجامید. اموال و دارائی هائی که این گروه غارت کرده بودند، پس از بازگشت بین آنها بخش گردید و به هر یک ۱۲ شتر رسید که بهای هر یک از شترها برابر با ۱۲ گوسفند بود. هنگامی که مسلمانان به طایفه مورد تازش حمله کردند، هر یک به سوتی فرار نمودند و مسلمانان زن های آنها را اسیر کردند و به غنیمت گرفتند. بین زنهای اسیر شده، دختر جوان بسیار زیبایی وجود داشت که هنگام بخش غنائم به ابو قتاده رسید. پیامبر از ابوقتاده درخواست کرد که آن دختر را در اختیار او بگذارد. ابو قتاده او را در اختیار پیامبر گذاشت و وی سپس آن دختر را به مهمیه داد.»<sup>۱۴۲</sup>

بنابر آنچه که گفته شد، می توان به درستی اظهار داشت که در اسلام هیچ کالائی به آسانی یک برده نمی تواند مورد دادوستد قرار بگیرد.

### بدزبانی های الله در قرآن

بدزبانی و زشتگوئی معمولاً روش افراد بی فرهنگ، بدون نزاکت و بیسواد است. بدیهی است که انسان میل ندارد از فروشنده ای که واژه های غیر ادبی و زشت از دهانش خارج می شود، کالا خریداری کند. مانه تنها از افراد فرهیخته، بلکه حتی از افراد عادی مردم انتظار داریم در گفتار خود ادب و نزاکت را رعایت نموده و از کاربرد واژه های غیر ادبی و ناهنجار خودداری ورزند. مکانیسم روانی و مفهوم لعنت و نفرین آنست که فردی می خواهد به هر دلیلی دیگری را آزار کند، ولی چون توان این کار را در خود نمی یابد، از اینرو دست به دامان یک مقام متافیزیکی می شود و از او درخواست می کند تا او این کار را انجام دهد و به طرف او زیان وارد سازد. این

<sup>142</sup> Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 8, p. 151.

عمل در فرهنگ عوام «نفرین» نامیده می شود.<sup>۱۴۳</sup> ولی با کمال شگفتی مشاهده می کنیم که در قرآن مقدّس که کتاب دینی بیش از یک بیلیون جمعیت جهان است، اللّٰه همه چیزدان قادر متعال، در یک کتاب مقدّس دینی به بنده هایش واژه هائی را نسبت می دهد که از افراد پائین بدون ادب و نزاکت اجتماع نیز نمی توان انتظار ذکر آنها را داشت. برخی از این واژه ها عبارتند از: «خران گریزان»، «حرامزاده»، «بیشرف»، «تف بر شما» و همانند آنها. واژه های بالا در آیه های زیر به کار رفته است:

عَثَلٌ يَعْتَدُ ذَلِكَ زَنِيمٌ ﴿۱﴾

«آنها متکبر، خشن، حرامزاده و بیشرفند.» (آیه ۱۳ سوره القلم)

كَأَنَّهُمْ خُمُرٌ مُّسْتَنْهَرَةٌ ﴿۲﴾

«گوئی خرائی هستند، گریزان.» (آیه ۴۹ سوره المدثر)

فَبَلِّغْ أَلَا تَسْمَعُ مَا أَكْثَرَهُ ﴿۳﴾

«مرگ بر انسان، چرا کفر می ورزد.» (آیه ۱۷ سوره عبس)

وَأَقِ لَكُمْ وَاذُنًا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَهْلًا تَغْفُلُونَ ﴿۴﴾

«تف بر شما و بر آنچه به جای خدای یکتا می پرستید....» (آیه ۶۷ سوره انبیاء)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿۵﴾ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿۶﴾

«دستان ابولهب بریده و خودش نابود باد... همسرش حمال آتش دوزخ است.»

(آیه های ۱ تا ۴ سوره المسد)

بِقَوْلِ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۷﴾

«مرگ بر دروغ پروران.» (آیه ۱۱ سوره الطور)

اللّٰه در قرآن به تشبیهات آموزنده ای نیز دست زده که آنها هم دلیل و

فرنود دانائی، ادب و نزاکت او هستند. از جمله تشبیه و همانندسازی او در

آیه های ۵ و ۶ سوره الجمعة می باشد، به شرح زیر:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّوَابَ ثُمَّ لَمْ يَخْلَوْهَا كَمَثَلِ الْجِبَارِ يَتَخِيلَ أَشْقَارًا ﴿۸﴾

«مثل آنهایی که کتاب (تورات) را پذیرش، ولی به آن عمل نکردند، مانند مثل

<sup>143</sup> Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p.170.

الاعی است که کتاب بر پشت دارد....»

### باز نمود بحث

نه تنها در آیه ۱۱ سوره الطور که در بالا ذکر شد، بلکه در آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزمر نیز محمد دروغ را گناهی زشت شمرده، به دروغگویان و بویژه آنهایی که به الله دروغ می بندند ناسزا می گوید و آنها را محکوم می سازد:

«مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِذْ جَاءَهُ الْبَيِّنَاتُ وَالْحَقُّ لِلْحَكِيمِينَ ﴿۳۲﴾»

«چه کسی ستمکار تر از فردی است که به الله دروغ می بندد و وعده درست پیامبران را تکذیب می کند....» (۳۹: ۳۲)

«وَيَوْمَ الْبَيْتَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۶۰﴾»

«در روز قیامت خواهی دید آنهایی که به الله دروغ بستند، چهره شان سیاه خواهد شد. آیا جای اینها در دوزخ نخواهد بود؟» (۳۹: ۶۰)

یکی باید به این فرد شیاد بگوید: «اگر کسی ستمکار تر از فردی نیست که بر خدا دروغ می بندد،» پس آیا به کسی که یک خدای دروغین اختراع می کند و او را آلت دست خود کرده و یک کتاب دروغ های خرافاتی و خردآزار از قول او بهم می یافد، تا بدینوسیله مردم را برای دستیابی به منافع و هدف های جاه طلبانه خود فریب دهد و مرتکب اینهمه تبهکاری می شود چه باید گفت؟ و اگر در روز قیامت چهره آنهایی که به الله دروغ بسته اند سیاه خواهد شد، بنابراین چهره محمد باید به قیر تبدیل شده و جای او نیز همانگونه که «دانته الیگری» در اثر جاودانی اش گفته، در طبقه نهم دوزخ خواهد بود.<sup>۱۴۴</sup>

گذشته از آن، آیا می توان تصور کرد که خداوند این واژه های زشت و رکیک را در یک کتاب آسمانی به کار ببرد؟ پاسخ این پرسش اینست که خدای محمد، الله، یعنی همان بتر سنتی است که از جمله ۳۵۹ بت دیگر در خانه کعبه در مکه

<sup>144</sup>Dante Alighieri, *Divine Comedy*, trans. Lawrence Grant White (New York: Pantheon Books, 1948) pp. 48-49.

نگهداری می‌شد. از اینرو این واژه‌های غیر ادبی و زشت و زبان افراد دون سرشت را که در برخی از آیه‌های قرآن به کار رفته باید نماد فرهنگ بیابانی شتربانی که در بیابان پرورش یافته دانست و نه زبان و ادبیات هوشیدری بزرگ و والا جاه.

### الله و پیامبر او از آنهایی که پرسش‌های مذهبی می‌کنند، نفرت دارند

یکی از شگفتی‌های قرآن و اسلام که دلیلی توانمند و معتبر بر بیهودگی آن به شمار می‌رود اینست که قرآن و حدیث، مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع می‌کنند. نوشتارهای اسلامی به مسلمانان توصیه می‌کنند که هرگاه در باره دین اسلام پرسشی به عمل آورند، ایمان خود را نسبت به اسلام از دست خواهند داد. با وجود اینکه چندین آیه در قرآن از جمله (۱۷: ۵۴، ۴۳: ۶۹، ۲: ۳۶، ۲۶: ۷، ۳: ۷۵) تأکید می‌کنند که الله درونمایه کتاب قرآن را برای فهم و به خاطر داشتن همگان، روشن و ساده بیان کرده است، در قرآن و همچنین حدیث آیه‌هایی وجود دارند که مردم را از پرسش کردن درباره آیه‌های قرآن منع می‌کنند. این آیه‌ها عبارتند از:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَسْـَٔلُوْا عَنِ اَشْيَآءٍ اِنْ تَبَدَّلَكُمْ تَسْوُكُمْ وَاِنْ تَسْـَٔلُوْا عَنْهَا حِيْنَ يَنْزِلُ الْفُرْقَانُ تَبَدَّلَكُمْ عَنْهَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاَللّٰهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۰۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز از چیزهایی پرسید که اگر فاش گردد، شما را ناراحت می‌کند و غمناک می‌شوید....» (۵: ۱۰۱)

فَدَسَّآلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَسْبَحُوْا بِهَا كِبٰرِيْنَ ﴿۱۰۲﴾

«پیش از شما هم برخی از مردم از آن امور پرسش کردند، هنگامی که برایشان بیان شد، کافر شدند.» (۵: ۱۰۲)

ابوالعلاء معدودی، در تفسیر قرآن مشهورش زیر فرنام *The Meaning of the koran* به مسلمانان توصیه می‌کند کورکورانه از اصول دین خود پیروی کرده و کوشش نکنند زیاد وارد ژرفای آن شوند.<sup>۱۴۵</sup> او در تفسیر آیه بالا می‌نویسد: «پیامبر

<sup>145</sup> Seyyed Abul 'Ala Maudoodi, *The Meaning of the Quor'an*, vol. 3, (Lahore: Islamic Publications, 1982), pp. 76-77.

اسلام مردم را از پرسش و یا کنجکاوی کردن درباره امور دینی منع نمود.<sup>۱۴۶</sup> تنها در قرآن نبود که محمد مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع نمود، او در حدیث نیز همین امر را تکرار و تأیید می‌کند و می‌گوید، پرسش درباره امور دینی مجاز نیست. صحیح البخاری در این باره می‌نویسد: «از پیامبر اسلام پرسش هائی شد و او از این کار خوشش نیامد و هنگامی که پرسش کننده درباره پرسشش اصرار ورزید، محمد خشمگین شد...»<sup>۱۴۷</sup>

صحیح البخاری در این باره همچنین به ذکر حدیث زیر پرداخته است:

الشَّعْبِيُّ نقل کرده است: «منشی المغیره ابن شعبان روایت کرده است: (معاویه تمامه ای به المغیره ابن شعبان نوشت و از او خواست، برایش نکته ای را که از زبان محمد شنیده است بنویسد.) مغیره در پاسخ به او نوشت: (من از زبان محمد شنیدم که گفت)، ((الله از آنهایی که درباره دین پرسش های زیاد می کنند نفرت دارد.))<sup>۱۴۸</sup> ابو موسی نیز روایت کرده است: «از پیامبر پرسش هائی شد که او به پاسخگویی به آنها تمایلی نداشت و هنگامی که پرسش کننده در این باره اصرار ورزید، پیامبر خشمگین شد...»<sup>۱۴۹</sup>

دانش روانشناسی آن گروه از افراد بشر را که به سبب نادانی، خشک مغزی و خرافه گرایی از منطق و برهان و فرمود گرائی گریزان هستند **Idiophobic** می‌نامد. برآستی که قرآن از پیش مسلمانان را در این ردیف طبقه بندی کرده است.

## باز نمود بحث

فلسفه منع پرسش درباره قرآن و اسلام را باید در سرشت نابخردانه، بیهوده و

<sup>146</sup>Ibid.

<sup>147</sup>Sahih al-Bukhari, vol.1, no. 92, p. 75.

<sup>148</sup>Ibid., vol. 2, p. 323; vol. 1, p. 76.

<sup>149</sup>Ibid., vol. 1, p. 75